سیاست وحکومت در ایالات متحده

گزارش مبسوط از عملکرد سیاست خارجه دولت بیل کلینتون





گردآورنده: وحیدرضا نمونه خواه

با مقدمه دکتر ناصر فرشادگهر

گزارش مبسوط از

عملکرد سیاست خارجه

دولت بیل کلینتون

به اهتمام:

وحید رضا نمونه‌خواه

تقدیم به مادرم
که برای سعادت فرزندانش، همیشه
لحظه‌شماری می‌کند.

سرشناسه	:	نمونه‌خواه، وحیدرضا، ۱۳۶۲ -
عنوان و پدیدآور	:	گزارش مبسوط از عملکرد سیاست خارجه دولت بیل کلینتون / به اهتمام وحیدرضا نمونه‌خواه.
مشخصات نشر	:	تهران: بهینه، ۱۳۸۵
مشخصات ظاهری	:	۱۶۰ ص.
شابک	:	964-9935-12-6 ۲۰۰۰۰ ریال
یادداشت	:	فیپا
یادداشت	:	کتابنامه به صورت زیرنویس
موضوع	:	کلینتون، بیل، ۱۹۴۶ - م.
موضوع	:	Clinto, Bill
موضوع	:	روسای جمهور -- ایالات متحده -- سرگذشتنامه.
موضوع	:	ایالات متحده -- روابط خارجی -- ۱۹۹۳ - ۲۰۰۱ م.
موضوع	:	ایالات متحده -- سیاست و حکومت -- قرن ۲۰ م.
رده بندی کنگره	:	E ۸۸۵ / ن ۸ گ ۴
رده‌بندی دیویی	:	۳۲۷/۷۳
شماره کتابخانه ملی	:	۳۱۴۹۸ - ۸۵م

- **نام کتاب** : گزارش مبسوط از عملکرد سیاست خارجه دولت بیل کلینتون
- **ناشر** : انتشارات بهینه
- **تألیف** : وحیدرضا نمونه‌خواه
- **ناظرچاپ** : مهدی اکبری
- **چاپخانه** : پنج‌رنگ
- **لیتوگرافی** : مهران نگار
- **نوبت چاپ** : اول ۱۳۸۵
- **تیراژ** : ۲۰۰۰ جلد
- **حروفنگاری** : توکلی
- **قیمت** : ۲۰۰۰۰ ریال

شابک: ۶ - ۱۲ - ۹۹۳۵ - ۹۶۴، ISBN: 964-9935-12-6

گزارش مبسوط از

عملکرد سیاست خارجه

دولت بیل کلینتون

به اهتمام:

وحید رضا نمونه‌خواه

تقدیم به مادرم
که برای سعادت فرزندانش، همیشه
لحظه‌شماری می‌کند.

سرشناسه	:	نمونه‌خواه، وحیدرضا، ۱۳۶۲ ـ
عنوان و پدیدآور	:	گزارش مبسوط از عملکرد سیاست خارجه دولت بیل کلینتون / به اهتمام وحیدرضا نمونه‌خواه.
مشخصات نشر	:	تهران: بهینه، ۱۳۸۵
مشخصات ظاهری	:	۱۶۰ ص.
شابک	:	964-9935-12-6 ۲۰۰۰۰ ریال
یادداشت	:	فیپا
یادداشت	:	کتابنامه به صورت زیرنویس
موضوع	:	کلینتون، بیل، ۱۹۴۶ ـ م.
موضوع	:	Clinto, Bill
موضوع	:	روسای جمهور ـ ـ ایالات متحده ـ ـ سرگذشتنامه.
موضوع	:	ایالات متحده ـ ـ روابط خارجی ـ ـ ۱۹۹۳ ـ ۲۰۰۱ م.
موضوع	:	ایالات متحده ـ ـ سیاست و حکومت ـ ـ قرن ۲۰ م.
رده بندی کنگره	:	E ۸۸۵ / ۸ ن ۴ گ
رده‌بندی دیویی	:	۳۲۷/۷۳
شماره کتابخانه ملی	:	۳۱۴۹۸ ـ ۸۵م

نام کتاب	:	گزارش مبسوط از عملکرد سیاست خارجه دولت بیل کلینتون
ناشر	:	انتشارات بهینه
تألیف	:	وحیدرضا نمونه‌خواه
ناظرچاپ	:	مهدی اکبری
چاپخانه	:	پنج‌رنگ
لیتوگرافی	:	مهران نگار
نوبت چاپ	:	اول ۱۳۸۵
تیراژ	:	۲۰۰۰ جلد
حروفنگاری	:	توکلی
قیمت	:	۲۰۰۰۰ ریال

شابک: ۶ ـ ۱۲ ـ ۹۹۳۵ ـ ۹۶۴، ISBN: 964-9935-12-6

فهرست و رئوس مطالب

فصل اول

فصل دوم: سیاست خارجه امریکا در قبال

مقدمه استاد دکتر ناصر فرشادگهر

نوشتاری که پیش رو دارید، حاصل تلاش ارزشمند جناب آقای وحیدرضا نمونه‌خواه فارغ‌التحصیل ساعی رشته سیاسی است که با بهره‌گیری از آثار سودمندی بر بنیان کتاب خاطرات کلینتون به بررسی سیاست خانگی و برونی امریکا پرداخته است.

یکی از منابع مستند سیاسی در میان انبوه مدارکی مانند اسناد، مدارک حقوقی، سیاسی، مصاحبه‌ها و غیره بررسی زندگینامه سیاستمداران می‌باشد. گرچه امکان پیچش و انحراف در این نوشتارها نیز زیاد می‌باشد و نمی‌توان روائی آنها را مطلق دانست، لیکن کهگاه این سطور حقایق هرچند ناچیز بهمراه دارند.

پژوهشگر می‌کوشد رویدادها و پرسمانهائی چون پیداش امریکا، زندگینامه کلینتون، سیاست خارجی امریکا در برابر روسیه، یوگسلاوی، بوسنی، اسرائیل، فلسطین، عراق، القاعده، چین...، ماجرای مونیکا لوینسکی را به اختصار به بررسی کشانده و در بخش پایانی یا فرجام سخن مروری بر بنیان همگرایی این پرسمان‌ها با یگدیگر و سیاست برونی امریکا پدید آورد.

امید است با انگیزه و ذوقی که در نوشتار آقای نمونه‌خواه ملاحظه می‌گردد؛ پژوهشهای بس پربارتری در آینده از ایشان شاهد باشیم.

تابستان ۱۳۸۵

دکتر ناصر فرشادگهر

دانشیار سیاست روابط بین‌الملل

سخن نویسنده

دنیای امروز، دنیای پر تب و تاب؛ دنیایی که عالم سیاست یکی از ارگانیزم مرموز آن؛ به‌طوری که اگر این اُرگان روزی از روزها دچار تردید شود، شاید جهان به انتظار عواقب ناشی از تردید و جاه‌طلبی‌های کسانی بنشیند که نمی‌دانستند که سیاست مثل بازی‌های دوران کودکی نیست که فقط به دنبال لذت‌جویی‌های آنی و یک شبه هستند.

جهان به قرن ۲۰، گرفتار این تردید و جاه‌طلبی‌ها شد و دو جنگ بین‌المللی جهان نشان از آن دارد که سیاست، با توجه به اینکه در اذهان عمومی مردمان میلیون‌ها نفر نقش بازیگری را ایفا می‌کند که در یک سکانس آن نماد یک خدای مهربان و در یک سکانس دیگر آن به مثابه یک خدای ژانوس بوده است، خدایی که دو چهره بود.

معذالک، برخی از اندیشمندان و دانشمندان سیاست، تعاریف متفاوتی از این مقوله داده‌اند که هر یک از این تعاریف، نه جامع‌الاطراف و نه مانع‌الاغیار بوده است. سیاست را امروزه به سه دسته می‌توان تقسیم کرد: سیاست‌بازان، سیاست‌دانان، سیاست‌مداران. که این تعریف خود تعریفی نسبی، و شاید هم مورد قبول همگان نباشد.

متاسفانه بایستی اذعان کنیم که اکثر جوامع جهان سوم، مخصوصاً توده‌های مردم این جهان، در زمره گروه سیاست‌بازان قرار گرفته‌اند، چرا

که هنگام طلوع خورشید، اولین سؤالی که در ذهن دو دوست به هنگام به هم رسیدن از هم پرسش می‌کنند، اینست که نتیجه این حکومت، دولت و سیاست چه خواهد شد. حرف‌های کوچه و بازاری یا همان به اصطلاح خودمان؛ یک کلاغ و چهل کلاغ که در میان این حرف‌ها جای خود دارد و نقش اساسی این بحث‌ها را ایفا می‌کند. این توده از مردم به مانند حزبی می‌مانند که در وزش هر بادی، البته هر قدر شدیدتر باشد، وزیده خواهند شد. البته دلیل آن شاید بیشتر این بوده باشد که توده‌های جهان سومی، دسترسی دموکراتیک‌وار به انواع سندیکاها یا احزاب مورد نظرشان ندارند که بتوانند عقاید خود را با عقاید آنها تطبیق داده و سخنان خود را در قالب گفتار دموکراسی به‌گوش دولتمردان و زمامداران برسانند و شاید زمامداران از قابلیت ظرفیت شنیدن انتقادها را ندارند. این گونه جوامع تمام دغدغه‌های چندین‌ساله خود را که زمام‌داران، آن را در نطفه خفه کردند، به یک جا جمع کرده و انقلاب‌ها را پدید می‌آورند. این گونه حرکت‌ها مخوف‌ترین نوع حرکت‌هاست که نه تنها همراه با خون است بلکه بایستی تمام ارکان یک جامعه از صفر شروع کند.

نبود بینش و آگاهی سیاسی در برخی از این جوامع جهان سوم، علت اصلی آنست که مردمان آنها بیش از پیش دچار آشفتگی ذهنی و چه بسا دچار پیشمانی و ندامت می‌شوند. سرزمین ما ایران زمین یکی از کشورهای برتر حوزه خلیج‌فارس و در نهایت می‌توان گفت که کشوری دموکراتیک‌تر از بقیه کشورهای عرب‌نشین می‌باشد.

در یک نگاه موشکاف‌تر، انقلاب مشروطیت گواه از این می‌دهد که مردم ایران زمین اصلاحات‌گراتر از مردمانی است که کمتر به سرنوشت خود اهمیت می‌دهند.

ولی متأسفانه بایستی اعتراف کرد که وجود حکومت‌های اُولیگارشی[۱]، مانع از آن شده که مردم ایران زمین به آن دسته از بینش و آگاهی سیاسی دست یابند که بتوانند با تکیه به اصل دموکراسی اندیشه، به زمره کشورهایی بپیوندد که شعار حقوق بشر را سر می‌دهند، ولی دریغ از اینکه اولین لوح حقوق بشر به دست مردانی از این سرزمین اشاعه شده است. علی‌هذا، آنچه بنیه ذهنی ما را در این مقوله تقویت می‌کند، پرهیز از هر گونه سفسطه‌گرایی، و مطالعه هر چه بیشتر تاریخ مردانی است که در جرگه سیاست‌مداران یا سیاست‌دانان قرار دارند. نکته‌ای که در اینجا جالب توجه است، اینست که علم سیاست (که همگان آن را به عنوان یک علم قبول ندارند) فاصله به اندازه یک تار مو به گرفتار شدن در سفسطه‌گرایی دارد. تاریخ هم به نوبه خود ما را می‌تواند به رویایی ببرد که تصور عظمت و شکوه جلال گذشتگان را در ذهن تداعی می‌کند. بیشتر جوامع جهان، قبل از آنکه به هنری دست یافته باشند، زندگی پدران خود را مرور کرده و دوباره آن را احیا کردند. تحریف تاریخ ظلم سترگی خواهد بود بر پیکره نسل‌های متولد شده،که در هاله‌ای از ابهام و شاید در چهره‌ای که حاکی از حقارت و پستی باشد، بر میان مردمانی به دنیا خواهند آمد، که نمی‌دانند که چه بوده‌اند و چه شده‌اند.

پس تاریخ می‌تواند ما را به پشت قله‌هایی ببرد که ما هنوز در وسط یک نقطه از زمین ایستاده‌ایم و به افق خیره شده‌ایم. کتاب حاضر تحت عنوان گزارش مبسوط از عملکرد سیاست خارجه دولت بیل کلینتون می‌باشد. این کتاب پژوهش و خلاصه‌ای از دو جلد کتاب خاطرات بیل کلینتون

۱ـ در فرهنگ علوم سیاسی، حکومت‌های اُلیگارشی به حکومت‌هایی گفته می‌شود که در آن نظام تک حزبی حاکم است. قبل از جنگ جهانی دوم، نازیسم و فاشیسم و بعد از جنگ شوروی نمونه بارز آن است.

تحت عنوان زندگی من می‌باشد. با توجه به اینکه مطالعات سیاست و عملکردهای دولتمردان خارجی برای هر یک از دانشجویان علوم سیاسی واجب و یک اصل محرز می‌باشد، مطالعه آن برای تمام آحاد ملت شاید کمی جالب باشد. با اشاره به این نکته که، آخرین رئیس جمهور قرن ۲۰ امریکا یعنی آقای بیل کلینتون، در دورانی به این پست رسید که اتفاقات مهمی در گوشه و کنار این جهان پهناور افتاد که حاکی از تاکید همان بحث اولیه ما، یعنی پیچیدگی دنیای سیاست می‌باشد. اینجانب وحید رضا نمونه خواه در یک فصل اول، نحوه‌ی امریکاشدن امریکا را برای خوانندگان به تحلیل پرداختم، به اضافه به این مطلب که شاید در ذهن بسیاری از جوانان این مرز و بوم باشد که از خود می‌پرسند که چگونه امریکا ابرقدرت شد؟! در فصل دوم بیوگرافی کوچکی از شخص بیل کلینتون را ارائه داده و در فصل سوم، کشورهای روسیه، یوگسلاوی، فلسطین و اسرائیل، عراق، چین و کره شمالی و گروهک تروریستی القاعده را در جرگه سیاست خارجه دولت بیل کلینتون به بحث پرداخته و قضاوت نهایی را به عهده خواننده می‌گذارم. و در نهایت، یک اجماع نظر کلی از سیاست خارجه امریکای دوران کلینتون ارائه دادم.

در آخر، از استاد گرانقدر دکتر ناصر فرشادگهر به جهت ارائه راهنمائی‌ها و کمک‌های بجای ایشان تشکر و قدردانی می‌کنم.

به امید روزی که بینش و آگاهی سیاسی ما بیش از گذشته فزونی یابد.

وحید رضا نمونه خواه

پائیز ۸۴

چگونه امریکا، امریکا شد؟!

در اواخر دوران قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، ملت‌های جهان دنباله‌رو هیچ مکتبی نبوده و فقط خواهان به دست آوردن زمین بیشتر برای پادشاهی بیشتر بودند. در آسیا، روسیه تزار، در اروپا انگلستان به عنوان تنها نماد قدرت برای اجرای سیاست‌های استعمارگرانه خود دست به هر اعمال قدرتی می‌زدند. البته بورژوازی ملی در درون دولت ـ ملت‌های جدید در سایه پادشاهی‌های افسارگسیخته به حیات خود رشد و نمود داد و از دل خود رنسانس را به ارمغان آورد.

آلمان واحد به وسیله تنها سیاستمدار ماکیاولیستی[1] خود، بیسمارک شکل گرفت و نوع دیگر مبارزه تسلیحاتی را خلق کرد. بیسمارک در سایه ایجاد اتحاد مثلث توانست، فرانسه، ابرقدرت زمانه را به انزوا درآورد و جهان را به تله‌ای از باروت درآورد که فقط در انتظار آتش کبریت می‌ماند. امپراطوری عظیم عثمانی که میراث پادشاهان دوران قرن ۱۸ بود، توانسته بود خود را جزء جرگه ابرقدرت‌ها درآورد که نمایه یک ملت مسلمان را به جهان طلایه می‌کرد.

۱ـ ماکیاول سیاستمدار جوان ایتالیا که قبل از بیسمارک می‌زیست، در کتاب معروف خود شهریار، سیاست را از اخلاق و دیانت جدا ساخت و برای رسیدن به آن از هرگونه خدعه و نیرنگ پیشنهاد داد.

و اما انگلستان، این کهنه‌کار سیاست که دوران ابرقدرت بودن از هلندی‌ها و پرتغالی‌ها به او محول شده بود؛ هند این گنجینه عظیم مستعمراتی را در چنگ خود داشت و جهان چشم طمع به این نقطه حساس دوخته بود.

امپراطوری عظیم اتریش مجارستان در سر دیگر قطب، درصدد تصرف زمین‌های بیشتر برای اعاده پادشاهی خود بود. تا اینکه آتش جنگ با کشته شدن ولیعهد اتریش آغاز شد و طرف‌های درگیر، به مبارزه سخت و طاقت‌فرسا گرفتار شدند.

سال ۱۹۱۴ آتش جنگ اول بین‌المللی به دو دسته از اتحاد مثلث (آلمان ـ عثمانی ـ اتریش مجارستان) و اتفاق مثلث زاده دلکسه وزیر امور خارجه وقت فرانسه (انگلستان ـ فرانسه ـ روسیه) ایجاد شد.

در این مقال، شمه‌ای از تحولات این جنگ را مورد بررسی قرار دهیم: در آغاز نبرد، آلمان تا مدت تقریبی ۱۸ ماه ابتکار عملیات نظامی را در دست داشت. نمونه بارز آن در سال ۱۹۱۵ تلاش عظیمی بود که نیروهای آلمان و اتریش ـ مجارستان برای درهم کوبیدن نیروهای مسلح روسیه بعمل آوردند. نتایج حمله آلمان بسیار چشمگیر بود. ارتش روسیه مجبور شد قسمتی از زمینی که به اسم گالیشا معروف و در سال ۱۹۱۴ آن را متصرف شده بود و همچنین سرزمین‌های لیتوانی و لهستان را تخلیه کند.

در تحلیل علل پیروزی‌های اولیه ارتش آلمان و اتریش را باید در پیوستگی شدید این دو ارتش به همدیگر اشاره کرد و شمار لشکرهای آماده به خدمت آنها در خطوط جبهه که کمتر از لشکرهای فرانسه و روسیه بود، به دلیل کارایی قابل‌توجهی که صورت گرفته بود این امکان را به آنها داد که به هنگام ضرورت عده بیشتری را به خدمت فراخوانند.

اما موقعیت فرانسه و روسیه بسیار نامناسب بود. این دو قدرت به

اندازه بیش از نصف خاک اروپا با یکدیگر فاصله داشتند و در نتیجه به دشواری می‌توانستند راهبردهای نظامی خود را هماهنگ کنند[۱]. در واقع در سال ۱۹۱۶ معکوس‌شدن نابخردانه راهبرد آلمان به دست فالکنهاین که بسیاری از واحدهای موجود را به جبهه غرب انتقال داد و روسیه توانست از پشت، حمله سنگین را بر پیکره ارتش آلمان وارد سازد. ورود قدرت‌های جدید نیز در تغییر موازنه‌ها نقش داشت. ایتالیا به رغم پیوستگی خود با اتحاد مثلث در سال ۱۹۱۴ از ورود به جنگ امتناع ورزید و روش بیطرفی را انتخاب کرد. اما سال بعد تصمیم گرفت این رویه را کنار گذارد و در ۲۶ آوریل یک پیمان سری با قدرت‌های متفق در لندن منعقد کند که به موجب آن با توجه به وعده‌هائی که به آنان داده شده بود، تعهد کرد ظرف یک ماه علیه اتریش ـ مجارستان وارد جنگ شود. عثمانی هم که از فشارهای مستمر روسیه تزاری و تحمیلات انگلستان به ستوه آمده بود از فرصت به دست آمده استفاده کرد و وارد کارزار شد.[۲]

خروج روسیه تزاری به علت انقلاب داخلی نیز در تغییر موازنه مؤثر شد. روسیه در این جنگ سه میلیون کشته داد و حقارت عجیبی که در میان ارتشیان آن نسبت به جنگ‌افزارهای آلمان ایجاد شده بود، آتش عصیان و شورش اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید. تحت این شرایط نیکلای لنین که در سوئیس اقامت داشت سعی کرد از فرصت بروز شده استفاده کند و دولت آلمان در سال ۱۹۱۷ تمام تسهیلات را برای لنین فراهم ساخت تا با عبور از خاک آلمان از سوئیس به روسیه برود و مرام کمونیزمی را در آن اشاعه کند. وقتی که روسیه به رهبری لنین و بلشویک‌ها مرام خود را در سراسر روسیه سیطره دادند اولین اقدام خود

۱ـ پل کندی، ظهور و سقوط قدرتهای بزرگ، جلد ۲، ص ۱۹۷.

۲ـ آلبرمائه، تاریخ قرن ۱۹، ص ۱۱۹۵.

را، تلاش برای انعقاد صلح با طرف‌های درگیر اعلام داشتند.[۱]
ورود ایالات متحده امریکا در جنگ به نفع متفقین در واقع جبران خروج شوروی از جبهه متفقین را کرد. امریکا از ابتدای جنگ، تقریباً بطور یکطرفه از طریق صادرات که سود سرشاری نیز برایش داشت به کشورهای متفقین شامل انگلستان، فرانسه و ایتالیا کمک می‌کرد. حوادثی که به مشارکت فعال‌تر امریکا در صحنه جنگ به حضور نظامی نیز انجامید را باید در اقدامات جنگی دولت آلمان ریشه‌یابی کرد. دولت آلمان از اواخر ۱۹۱۶ تصمیم گرفت جنگ زیردریائی‌ها را به نحوی بی‌امان مجدداً آغاز کند و دریاها و اقیانوسها را برای کشتی‌هایی که کالا و امکانات به متفقین حمل می‌کرد کاملاً ناامن ساخته بود. در ۲۱ ژانویه ۱۹۱۷ دولت آلمان اعلامیه‌ای منتشر کرد که از این تاریخ به بعد قوای زیردریائی آلمان کلیه کشتی‌هایی که به متفقین کمک می‌کنند، حمله خواهد کرد. دستگاه اطلاعاتی انگلستان تلگرافی را که وزیر خارجه آلمان به نماینده سیاسی خود در مکزیک مخابره کرده بود را به دست آورد. در این تلگراف آمده بود که مکزیک می‌تواند امیدوار به بازپس‌گیری سرزمین‌هایی که امریکا در سال ۱۸۴۸ از آنها متصرف شده بود، باشد. انگلیسی‌ها این مخابره را به دست رئیس جمهور وقت امریکا یعنی ویلسون رساندند و ویلسون آن را در جراید امریکا به چاپ رساند[۲]. امریکا در اوایل ورود خود به جنگ قادر نبود تانک، توپ یا هواپیماهای مورد نیاز خود را به تعداد مطلوب تولید کند و در واقع ناچار بود که اینگونه سلاح‌های سنگین را از فرانسه و بریتانیا، عاریت بگیرد ولی در عوض می‌توانست سلاح‌های کوچک و دیگر مواد و لوازم را که لندن و پاریس و

۱ـ پیررونون ـ تاریخ روابط بین‌الملل ص ۱۱۴.
۲ـ پیررونون، تاریخ روابط بین‌الملل، ص ۸ و ۷.

رم سخت بدان نیاز داشت به مقادیر زیاد تولید کند و به اروپا بفرستد. علاوه بر این امریکا می‌توانست برای پرداخت بهای مهمات و تجهیزات و دیگر کالاهای لازم اعتباراتی را از بانک‌های خصوصی دریافت و آنها را به وام‌های دولت به دولت مبدل سازد[۱]. در این هنگام بود که متفقین حوضه توجه سیاست خود را به خاورمیانه معطوف داشتند. به دو دلیل عمده آنها به این منطه حساس شده‌اند. عثمانی این امپراطور فرتوت که امکان داشت کانال سوئز را بر روی کشتی‌های متفقین ببندد و یا علیه روسیه از طریق مرزهای جنوبی خود وارد جنگ شود و ایران که کشوری مناسب برای رساندن اسلحه و مهمات به مرکز روسیه در ماههای سخت زمستان بود که این امکان وجود نداشت که از بندرهایی مثل مورماسک که ۹ ماه از سال را یخ می‌بندد استفاده کرد. در این موقع بود که جهانیان به این کشوری که چهارراه جهان بود چشم طمع دوختند.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان آثار این جنگ را به ترتیب زیر بیان کرد:

۱ـ تولد کشورهای جدید از قلب امپراطوری فرتوت (تغییر نقشه سیاسی اروپا و خاورمیانه)[۲]

۲ـ تغییر رژیم‌های سیاسی، به نحوی که امپراطوری‌های فرتوت فروپاشیده و نظام‌های دموکراسی تقویت شده‌اند.[۳]

۳ـ شورش‌های داخلی در کشورهای مغلوب، نابسامانی‌های اقتصادی، تعطیل کارخانه‌ها، خرابی مزارع زمینه افزایش فقر و بیکاری را پس از جنگ افزایش داد.

۱ـ پل کندی، ظهور و سقوط قدرتهای بزرگ، جلد ۲، ص ۲۲۳.
۲ـ ژاک پیرن، جریانهای بزرگ تاریخ معاصر، جلد ۱، ص ۱۴.
۳ـ محسن غزنوی، ترایخ دیپلماسی عمومی، ص ۱۶.

۴ـ حضور گسترده زنان در فعالیت‌های اجتماعی که قبل از این جنگ غیرممکن به نظر می‌رسید.

۵ـ و مهمترین آثار جنگ، افزایش قدرت اقتصادی و بین‌المللی امریکا: نتایج جنگ اروپا از بعد اقتصادی و مالی بیش از هر جای دیگر در آمریکای لاتین و آمریکای شمالی محسوس شد. تمامی دولت‌ها، صادرات خود را در نتیجه سفارش روزافزون خریداران اروپائی افزایش می‌دادند و در مقابل برای واردات خود، آمریکا را جایگزین اروپا می‌کردند و ایالات متحده امریکا در بخشی از بازارهایی که سابقاً در اختیار اروپائیان بود جانشین می‌شد. بطور مثال بازرگانی امریکای جنوبی از ۸۱۴ میلیون دلار در سال ۱۹۱۳ به ۲۳۳۲ میلیون دلار در سال ۱۹۱۹ بالغ می‌شود.

در این برهه ویلسون رئیس جمهور وقت امریکا پیش از پایان جنگ برنامه صلح خود را در ۱۴ مورد به کنگره امریکا ارائه می‌دهد. در این برنامه، ویلسون دیپلماسی محرمانه را تخطه می‌کند و از تعلیل موانع اقتصادی و تقلیل تسلیحات صحبت می‌نماید. در عین حال به تأمین آزادی مطلق کشتیرانی در دریاها و حل و فصل اختلافات و دعاوی ارضی بر مبنای اصل ملیت‌ها در سرزمین‌های پاره پاره شده‌ای مثل آلزاس ولرن، مقدونیه و عثمانی می‌پردازد و از همه مهمتر اینکه بر تأسیس یک سازمان فراملی با عنوان جامعه ملل برای تأمین و تضمین متقابل استقلال سیاسی و تمامیت ارضی تمامی دول از بزرگ و کوچک تأکید می‌کند. می‌توان اذعان کرد که ویلسون در این دوره سردمدار ایده آرمان‌گرایی در روابط بین‌الملل بود[1]. بنابراین در یک کنفرانسی، سران کشورهای فاتح گرد هم

۱ـ پیررونون، تاریخ روابط بین‌الملل، ص ۱۲۶.

آمده‌اند تا مسایل متعددی راجع به تأسیس جامعه ملل بررسی شود که اولین موضوع آن میثاق جامعه ملل بود. دومین مساله برقراری نظام قیومیت یا همان ماندیت بود که وضعیت مستعمرات و سرزمین‌های تجزیه شده را مشخص می‌کرد. غرامت از موضوعات مهمی بود که کشورهای مغلوب آن را متحمل می‌شدند[1]. اصولاً این جامعه دارای ۳ رکن اساسی به شرح زیر بود:

۱ـ مجمع عمومی که مرکب از نمایندگان اعضای جامعه بود و هر یک از کشورهای عضو فقط دارای یک حق رأی بودند.

۲ـ شورای جامعه که مرکب از ۵ عضو دائمی و ۴ عضو غیر دائمی بود که اعضای غیر دائمی توسط مجمع عمومی انتخاب می‌شدند. تعداد و اعضای دائمی و غیر دائمی در دوران حیات جامعه ملل نوسانات زیادی داشت.

۳ـ دبیرخانه که مقر آن بر اساس ماده هفتم میثاق در شهر ژنو در هتل ناسیونال تعیین شده بود.

بعد از تأسیس جامعه ملل دو پیمان مهم میان کشورهای اروپایی و امریکایی منعقد شد که به نام‌های معاهدات لوکارنو و میثاق بریان ـ کلوگ مشهور است. در میان این میثاق‌ها، میثاق بریان ـ کلوگ از همه جذاب‌تر و خواندنی‌تر است چراکه نیت واقعی دولتمردان امریکایی گذشته را نسبت به امروز نشان می‌دهد.

سه سال پس از نشست لوکارنو جلوه‌ای جدید از تمایل عمومی کشورها برای الغای پدیده جنگ و اوج صلح‌طلبی بود. ایده الغای جنگ به عنوان یک ابزار سیاسی پیش از همه توسط یکی از حقوق‌دانان اهل

۱ـ ژاک پیرن، جریانهای بزرگ تاریخ معاصر، جلد ۱.

شیکاگو مطرح شد که در تاریخ مارس ۱۹۱۸ در مجله «جمهوری جدید» مقاله خود را به چاپ رساند. در آوریل ۱۹۲۷ در حالی که بریان در مراسم سخنرانی خود در پاریس که به مناسبت دهمین سالگرد ورود امریکا در جنگ برگزار شد به ایالات متحده امریکا پیشنهاد کرد تا دو کشور پدیده جنگ را اساساً ملغی اعلام دارند. بریان که صلح‌طلبی را مرام خود می‌دانست از این فرصت استفاده کرد و پس از تهیه پیش‌نویس، آن را به واشنگتن، به وزیر امور خارجه وقت امریکا یعنی آقای کلوگ ارسال داشت و کلوگ سعی کرد که همتای سیاسی خود، وزیر امور خارجه فرانسه را قانع سازد تا این طرح را به صورت یک معاهده بین‌المللی درآورده و به امضای اعضای جامعه بین‌الملل، علی‌الخصوص قدرت‌های بزرگ درآورند. البته توجه به این نکته ضروری است که تنها ضمانت اجرایی این قرارداد خواسته و میل باطنی هر یک از دولت‌ها برای تعهد به صلح بود که در فرایند دراز مدت امکان تکیه قطعی بر آن وجود نداشت.

اما با گذشت سالها و بروز بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ و رشد حکومت‌های توتالیتاریسم[۱] در اثر همین بحران در میان دولت‌های بزرگ اروپایی مثل آلمان و ایتالیا و در آسیا ژاپن، جامعه ملل را تضعیف کرد. به‌طور کل می‌توان ۳ عامل را در جهت تضعیف جامعه ملل برشمرد:

۱ـ چنگ‌اندازی ژاپن به یکی از سرزمین‌های چین به اسم منچوری و خروجش از جامعه ملل.

۲ـ حمله ایتالیا به اتیوپی.

۳ـ سرکشی آلمان نازی در سه مرحله:

۱ـ حکومت‌های همه فراگیر، این نوع حکومت سعی دارند تمام ارکان یک جوامع حتی کوچکترین بخش آن مثل ورزش، هنر و... را در کنترل خود داشته باشند. نازیسم، فاشیسم و بعدها شوروی نمونه بارز آن بود. محمود طلوعی، فرهنگ جامع سیاسی ص ۳۵۹.

۱ـ خروج آلمان از کنفرانس خلع سلاح و جامعه ملل ۱۴ اکتبر ۱۹۳۳.

در جریان این کنفرانس خلع سلاح ژنو که در ۱۹۳۳ برگزار شد، فرانسه سعی داشت که از طریق مصوبات کنفرانس کنترل بیشتری را به آلمان اعمال کند. به همین علت، وقتی که هیتلر به قدرت رسید دستور داد نمایندگان آلمان کنفرانس خلع سلاح را به نشانه اعتراض ترک کنند، و در همه‌پرسی مردم آلمان مبنی بر خروج‌اش از جامعه ملل مورد استقبال ۹۵ درصد مردم قرار گرفت[1].

۲ـ الحاق سار به آلمان.

این منطقه درست واقع در مرز میان دو کشور یعنی آلمان و فرانسه بود. در جریان قرارداد صلح ورسای قرار شد که این منطقه به مدت ۱۵ سال به جامعه ملل محول شود و در ژانویه سال ۱۹۳۵ قرار بود که این مردم سرنوشت خود را از طریق همه‌پرسی اعلام دارند: الحاق به آلمان، الحاق به فرانسه، ادامه رژیم بین‌الملل. حزب نازی آلمان از طریق هسته‌هایی که در سار تشکیل داده بود، تبلیغات وسیع ملی‌گرایانه را به نفع الحاق به آلمان به راه انداخته بود ولی شایعات داغی هم وجود داشت که به هر ترتیب آلمان بر سار حاکم خواهد شد و مخالفان را سخت مجازات خواهد کرد[2].

۳ـ اشغال منطقه غیر نظامی رُنانی و پایان معاهده لوکارنو.

بالاخره دوباره آتش جنگ به یکسری مقدمات نیاز داشت که برافروخته شود که در اینجا به شرح خلاصه‌واری از این مقدمات را تیتروار بیان می‌کنیم:

۱ـ تحقق آنشلومن (وحدت آلمان و اتریش): اتریش کشوری در

۱ـ احمد نقیب‌زاده، تحولات روابط بین‌الملل، ص ۱۶۹.

۲ـ پیر رونون، تاریخ روابط بین‌الملل، جلد ۲، ص ۸۱.

همسایگی آلمان و می‌توان گفت که یکی از هم‌زبانان و یا هم‌نژادان آلمان محسوب می‌شود. به هنگام ظهور نازیسم در آلمان، صدراعظم اتریش عوامل نازی را زندانی کرد ولی بعد از اینکه هیتلر به قدرت رسید، صدراعظم وقت اتریش یعنی شوشینگ که در وهله اول مقاومت می‌کرد ولی بعد دید که از جانب فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها حمایتی نمی‌شود تسلیم خواسته‌های هیتلر شد. هیتلر با اعمال نفوذ و تهدید به اعمال قدرت از او خواست که زندانیان نازیسم را آزاد و آنها در پست‌های کلیدی منصوب کند. شوشینگ این کار را کرد و وقتی که مقاومت را در برابر حزب نازی اتریش ناچیز دید استعفا و چند روز بعد رئیس جمهور اتریش هم استعفا داد. اینکو آرت سرکرده حزب نازی اتریش، در یک درخواستی از نیروهای آلمانی خواست که وارد اتریش شده تا آرامش را به اتریش بازگردانند. هیتلر در ۱۱ مارس سال ۱۹۳۷ وارد اتریش شده و در یک همه‌پرسی اتریش را ضمیمه خاک خود کرد و جمعیت آن را نزدیک به ۷۰ میلیون نفر رساند[۱].

۲ـ پیمان مونیخ و تجزیه کامل چکسلواکی: این کشور زاده جنگ جهانی اول می‌باشد و مرز وسیع در شمال با آلمان دارد و در منطقه به اسم «سودت» آلمانی زبان‌های بسیار دارد که به هنگام به قدرت رسیدن هیتلر، جلب توجه شدیدی از سوی مردم سودت به آلمان شده بود. هیتلر هم که در یک کنفرانسی به اسم مونیخ که چمبرلن از انگلستان و دالاویه از فرانسه و موسولینی از ایتالیا حضور داشتند، اذعان کرده بود که در یک منطقه که هفتصد هزار آلمانی است زیر سلطه ۴۰۰ هزار چک می‌باشد. دولت‌های دیگر هم مجبور شدند که با ادغام سودت به آلمان موافقت

۱ـ روزنامه ایران، ۲۶ مهر ۱۳۷۸، ص ۷.

کنند[۱].

۳ـ اتحاد فولاد: ایتالیا که به رهبری موسولینی اداره می‌شد از لحاظ ایدئولوژیکی نزدیکی بسیار زیادی با هیتلر می‌کرد. بدینسان در ۲۲ مه ۱۹۳۹ یک پیمان نظامی تحت عنوان اتحاد فولاد منعقد ساختند.

شعله جنگ با حمله آلمان به لهستان آغاز شد که به طبع کشورهای فرانسه و انگلستان به آلمان اعلان جنگ کردند دریغ از اینکه نیروهای برق‌آسائی آلمان شاید به ضررشان تمام شود.

امضای منشور آتلانتیک و تثبیت جبهه متفقین:

در اوایل جنگ چرچیل نخست‌وزیر وقت انگلستان درصدد بود که به جانبداری از استالین برخاسته و از او بخواهد که وارد جنگ علیه نازیسم شود. ولی استالین خود را مقید به این گرفتاری نمی‌کرد. وقتی که هیتلر دفاع نظامی بین خود و استالین را درهم شکست و به شوروی لشکر کشید، چرچیل شوروی را در موقعیت جدیدی یافت که کمک شدیدی را نیازمند بود. به همین خاطر چرچیل با فرانکلین روزولت از حزب دموکرات امریکا، رئیس جمهور وقت امریکا ملاقات کرد و منشور مشهور آتلانتیک را منعقد کرد که مبنای اساسی همکاری نظامی امریکا در جنگ بود. بعد از اینکه قوای آلمان شکست خود را از لنینگراد و کورسک شوروی که به علت سرمای شدید که در آن حاکم بود را متحمل شد، کنفرانس تهران تشکیل شد. روزولت از امریکا، چرچیل از انگلستان و استالین از شوروی همدیگر را در ۲۱ تا ۲۴ دسامبر ۱۹۴۳ در تهران ملاقات کردند و در این موقع بود که بعدها ایران به عنوان پل پیروزی این

۱ـ پیر رونون، تاریخ روابط بین‌الملل، جلد ۲، ص ۱۶۵.

جنگ خونریز شناخته شد.

در هفتم دسامبر ۱۹۴۱ ژاپنی‌ها حمله سختی را به پایگاه بزرگ دریائی پرهاربر وارد ساختند که دولتمردان امریکایی را بیش از پیش مصمم برای شرکت در جنگ جهانی دوم کرد. وقتی که ایتالیا نتوانست به حملات انگلستان و امریکا پاسخی بدهد، شکست خود را حتمی دید. شوروی به کمک ارتش سرخ توانست با قوای آلمان نبرد تن به تن کند و انگلستان و امریکا از طریق فرانسه در حال پیشروی به خاک آلمان بودند. تا اینکه در دوم ماه مه ۱۹۴۵ نازیسم متلاشی شد ولی ژاپن حاضر به تسلیم نبود که همچنان که مطلع هستند امریکا با استفاده از بمب اتم این کشور وادار به تسلیم کرد. این مقال، خلاصه و شمه‌ای از تاریخچه آن که امروز آن را به عنوان «ابرقدرت امریکا» یاد می‌کنیم، بود. می‌توان به صراحت گفت که آغاز دو جنگ جهانی که جمعاً ۱۰۰ میلیون کشته بر جای گذاشت، امریکا را به تنها فاتح این جنگ مبدل ساخت.

آنچه که به طور خلاصه‌وار در مورد اینکه امریکا چگونه ابرقدرت شد، از منظر دید روابط بین‌الملل بود. اما مسلماً هر کشوری در داخل خاک خود یک سری متغیرها و پارادایم‌هایی را در طول مسیر پیشرفت خود طی می‌کند که از آن به عنوان یک ابرقدرت یاد می‌کنند. بنابراین، مطالعه تاریخ احزاب امریکا در طول تاریخ، شاید ما را به همان پارادایم‌هایی برساند که در سیاست داخلی به دنبال آن هستیم. پیدایش و توسعه نظام دو حزبی در ایالات متحده امریکا شاید از این منظور اهمیت داشته باشد که کشوری مثل امریکا در طول سالهای متمادی که مستعمره کشور انگلستان بود، توانست با پشت‌سر گذاشتن مراحل تاریخی

دموکراسی، خود را در هزاره سوم به تنها ابرقدرت برساند.

مع‌هذا، گنجاندن شمه‌ای از تاریخ احزاب امریکا در این کتاب شاید برای خوانندگان خالی از لطف نباشد.[۱]

ایالات متحده امریکا، نظامی دو حزبی دارد و احزاب سوم هرگز نتوانسته‌اند در این کشور، پا بگیرند. ریشه این امر را در وحله اول بایستی در ساختارهای فکر اولیه مردم امریکا، که حول دو محور فدرالیست و ضد فدرالیست بسیج شده‌اند بایستی یافت. دو حزب اصلی امریکا یعنی دموکرات و جمهوریخواه در حقیقت از تبار دو حزب فدرالیست و ضد فدرالیست هستند.

الکساندر همیلتن، وزیر جوان و پر انرژی خزانه‌داری دولت جرج واشنگتن را بایستی بنیانگذار نخستین حزب سیاسی ایالات متحده امریکا خواند. حزب فدرالیست یا همان حزب دموکرات امروزی به رهبری همیلتن، خواستار ایجاد ثبات و تمرکز قدرت در دست دولت فدرال بود، در حالی که ضد فدرالیست‌ها یا همان جمهوریخواه‌های امروزی خواستار آزادی بیشتری برای ایالات متحده بودند.

با وجود آزادی احزاب در ایالات متحده امریکا، احزاب سوم هرگز در این کشور رشد و نمود نکرده‌اند. بسیاری از محققان، دلیل ثبات نظام امریکایی را همین نظام دو حزبی می‌دانند، نظامی که نیاز تشکیل دولتهای ائتلافی را از میان برد.

نکته‌ای که در این میان بایستی توجه کرد این است که مردم امریکا بسیار محافظه‌کار، و البته میانه‌رو می‌باشند و همیشه تمایل نشان می‌دهند که به جای گرایش به چپ و راست، در نقطه اعتدال و تعادل باقی بمانند.

۱ـ این بخش خلاصه‌ای از فصل تاریخ احزاب امریکا از کتاب سیاست و حکومت در ایالات متحده نوشته دکتر مجید امجد، آورده شده است.

یعنی همیشه میانه‌رو هستند. به خاطر این خصلت جمعی مردمان امریکا است که احزاب قدرتمندی همچون نازیسم، فاشیسم و سوسیالیست هرگز در این کشور پا نگرفت.

البته تذکر این نکته لازم است که دو حزب دموکرات و جمهوریخواه، نه از لحاظ ایدئولوژیک، بلکه از لحاظ مسائل اقتصادی با هم اختلاف نظر دارند. دو حزب داخل امریکا شدیداً حامی نظام سرمایه‌داری، و برای پیشرفت آن در طول تاریخ، البته با هم همکاری کردند. تفاوتی که با هم از لحاظ ساختاری دارند این است که حزب فدرالیست یا همان دموکرات، مالیات را به عنوان تنها حربه خود و حزب جمهوریخواه عدم اخذ مالیات را به عنوان تنها سیاست خود در کاخ سفید دنبال می‌کنند. به همین جهت که کلمه مالیات در زبان کاندیداهای ریاست جمهوری امریکا شدیداً تکرار و از آن بحث و جدل می‌شود.این مردم امریکا است که با توجه به شرایط روز امریکا، در می‌یابند که امروز احتیاج به دادن مالیات هستند یا خیر! بر اساس آن از نمایندگان حمایت می‌کنند.

وقتی که دولت نوپای امریکا بعد از استقلال خود مسیر زندگی را می‌گذراند، در دو دوره ۱۶ ساله کاخ سفید به دست جمهوریخواه‌ها رسید و حزب دموکرات راه نزولی را در مسیر زندگی‌اش پیمود. این دوره به دوره سلسله ویرجینیایی مشهور است که باعث فروپاشی حزب دموکرات شد.

عامل اصلی شکافهای بروز شده در داخل حزب دموکرات را بایستی در دهه‌های ۱۸۲۰ تا ده ساله بعد مشاهده کرد؛ چرا که ورود مهاجران بی‌شمار به امریکا، تغییرات اجتماعی شدیدی در داخل خاک امریکا به وجود آورد که بیشتر این مهاجران، افراد بدون زمین و در جستجوی امکانات بهتر رفاهی به ایالات متحده سفر کرده بودند. به همین دلیل

زیرپای دموکرات‌ها خالی شد و آنها نتوانستند در انتخابات نقش بسزائی را ایفا کنند. این مسائل نه تنها باعث تحلیل رفتن حزب دموکرات شد بلکه شکافهایی را در داخل حزب جمهوریخواه به وجود آورد.

دهه ۱۹۲۰ دوران بسیار بدی برای دموکرات‌ها بود چرا که آنها حامی پروتستانها، سفیدپوستان و انگلوساکسونها بودند. این اوضاع وخیم به حدی بود که حزب را با خطر فروپاشی روبه رو کرد.

ولی انتخابات ۱۹۲۸ اوضاع را تا اندازه‌ای به نفع دموکرات‌ها تغییر داد. وقتی که بحران اقتصادی ۱۹۲۹ آغاز شد، هوور رئیس جمهور امریکا از حزب جمهوریخواه نتوانست بر مشکلات اقتصادی فائق آید. این بحران چندان مهیب بود که در امریکا چند میلیون نفر را در یک روز بیکار کرد. به طوریکه هوور فقط حربه سیاستش این شده بود که فقط مردم را برای حل مشکلات امیدواری می‌داد. در حالی که مردم فقیر و بیکار در کنار پارکها در روی نیمکتها شب را تا صبح می‌رسانیدند و روزنامه‌ای که به صورتشان می‌کشیدند به پتوی هوور مشهور شده بود.

با این اوضاع در این سال فرانکلین روزولت بر اریکه قدرت نشست و برنامه اصلاحی اقتصادی خود را ارائه داد. قبل از این دوره اقتصاد امریکا بر اساس اقتصاد کلاسیک اداره می‌شد. بدین معنا که عدم دخالت دولت در امورات اقتصادی مردم از اساس بنیه این اقتصاد بود. تا اینکه این نظریه، بحران پول داغ را هدیه کرد. بدین معنا که بورس نیویورک به بالاترین قیمت خود رسید و مردم برای اینکه از این سیر صعودی بورس در هراس بودند آن را به بالاترین قیمت می‌فروختند. وقتی که طرف دوم می‌دید که مثل پول داغ در دستانش بادکرده است آن را به بالاترین قیمت می‌فروخت. تا اینکه بانکها نتوانستند قیمت‌ها را چنج کرده، در نتیجه ورشکست و تعطیل می‌شود.

روزولت اقتصاد امریکا را بر پایه اقتصاد کینز بنا نهاد. او با اتحادیه‌های کارکری کنار آمد، مشکلات مدیران کارخانه‌ها را درک کرده و همزمان با آن در جهت حل مشکلات، هراسهای اقلیتهای قومی و نژادی، و بازنشستگان گام برداشت.

توسط این برنامه اصلاحی بود که روزولت توانست برای چهار دوره چهار ساله به قدرت برسد و این در طول تاریخ امریکا بی‌بدیل بود.

در مجموع، آنچه که می‌توان به عنوان یک نتیجه از عملکرد دو حزب سیاسی امریکا در طول تاریخ قدرت زمامداری امریکا گرفت، اینست که حزب جمهوریخواه از حزب دموکرات نقش بسزائی را در اذهان عمومی و زندگی مردم امریکا ایفا کرده است.

نمونه بارز این بازی را در سریال خانوادگی دلبستگیهای خانوادگی می‌توان مشاهده کرد که در این سریال، یک جوان با استعداد و خلاق عضو حزب جمهوریخواه می‌باشد در حالیکه پدر و مارشان عضو جنبش دهه ۶۰ و از فعالان پر و پا قرص حزب دموکرات می‌باشد، از لحاظ بعضی مسائل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با هم به کنتاکت می‌رسند و باعث می‌شود که اکثر جوانان امریکا که بیش از این به حزب دموکرات گرایش داشتند به حزب مقابل گرایش پید اکنند.

انتخاب جیمی کارتر به عنوان یک رئیس جمهور را می‌توان نتیجه بی‌برنامگی هر دو حزب و سردرگمی مردم از اینکه از یک سیاستمدار حرفه‌ای خسته شده بودند که به دنبال یک چهره جدیدی می‌گشتند دانست. شکست کارتر باعث تضعیف حزب دموکرات شد و رکورد اقتصادی دوران کارتر و شکستهای سهمگین در سیاست خارجی (از جمله انقلابات ایران و نیکاراگوئه و اشغال افغانستان توسط ارتش شوروری باعث شد که جامعه به تدریج به سوی محافظه‌کاری گرایش

یابد.

پس نتیجه می‌توان گرفت که مردم امریکا بیشتر میانه‌رو و محافظه‌کار می‌باشند و هیچ تمایل خاصی ندارند که به کدام حزب خاصی تعلق داشته باشند. مردم امریکا به کسی رای می‌دهند که برای امورات دنیای امروز امریکا برنامه‌های جدیدی داشته باشد. ولی نقش رسانه‌ها و از همه مهمتر گروه‌های همسود در به قدرت رسیدن یک کاندیدا مؤثر است. بیشتر محققان بر این باورند که گروههای همسود همان نقش احزاب و یا خود احزاب در داخل خاک امریکا می‌باشند. ولی در امریکا تا به حال ۷۰۰۰ گروه همسود وجود دارد.

پرزیدنت بیل کلینتون به عنوان مثال در انتخابات ۹۲، تا اندازه‌ای از حمایت اتحاد صاحبان صنایع امریکا برخوردار شده بود، بنابراین سیاستهای رفاهی خود را تعدیل کرد و از اتحادیه‌های کارگری اندکی فاصله گرفت تا بتواند در آینده نیز از کمکهای مالی آنها برخوردار باشد.

پس گروههای همسود مثل اتحادیه صاحبان صنایع امریکا، فدراسیون کار امریکا، یا افراد فعال ای.اف.ال ـ سی.آی.او که گروهی حرفه‌ای کوچک از رهبران کارگری وکلا تشکیل می‌دهند و انجمن پزشکان امریکا، در مورد ارزیابی این مسئله که کدام کاندیدا از منافع آنها حمایت خواهد کرد، کمکهای هنگفت مالی خود را برای تبلیغات وسیع در اختیار آنها می‌گذارند.

آمار مربوط به هزینه‌های انتخاباتی نشان می‌دهد که اعضای مجلس نمایندگان سنا برای پیروزی خود در انتخابات، به طور متوسط به ترتیب ۵۰۰ هزار دلار و ۴/۵ میلیون دلار خرج کرده‌اند. این بدین معناست که گروههای همسود وقت، انرژی و پول صرف کاندیداهای خاصی می‌کنند که نقش مهم‌تری در پیروزی آنها دارند تا احزاب سیاسی.

شخص بیل کلینتون

او در اوایل صبح روز ۱۹ اوت سال ۱۹۴۶، در هوایی صاف، پس از طوفانی تابستانی شدیدی در بیمارستان جولیا چستر در شهر هوپ، که جمعیتی در حدود شش هزار نفر داشت و در جنوب غربی ایالت آرکانزاس و پنجاه و چهار کیلومتری شرق مرز تگزاس که در تکزارکانا قرار گرفته است، از مادری بیوه و البته زیبا و خوش‌اندام دیده به جهان گشود. مادر او نام وی را، ویلیام جفرسون بلایت سوم که از نام پدریش جفرسون بلایت جونیور برگرفته شده است نامگذاری کرد. او هیچ وقت پدر واقعی خود را ندید و مجبور شد که خلاء احساس پدر و فرزندی خود را با ناپدریش، راجر کلینتون پر کند؛ و بعدها در سن جوانی اسم خود را به بیل و نام فامیلی خود را به کلینتون تغییر داد. بیل از ناپدریش به خوبی یاد می‌کند، ولی فقط به دلیل اتفاقی که در دوران کودکی‌اش افتاده بود مدت‌های مدیدی از الکل بیزار شد. ناپدریش راجر کلینتون، به الکل معتاد بوده و روزی از روزها در حالی که هوش و حواس کافی در ذهن نداشت به سوی مادرش اسلحه شلیک می‌کند که خوشبختانه آسیبی به مادرش نرسیده بود.

دوران کودکی خود را مثل هر پسربچه‌ای که طول زندگی‌اش آکنده از تخیلات و حوادثی است که پیش از دوران جوانی در ذهن هر انسانی جای

می‌گیرد، سپری می‌کند. وقتی که تحصیلات عادی خود را سپری کرد موفق به اخذ وام کمک تحصیلی رودز می‌شود. او توانست در دانشگاه آکسفورد انگلستان با استفاده از همین کمک تحصیلی، با معدل خوب و عالی در رشته حقوق فارغ‌التحصیل شود. با دختر یک فرد جمهوریخواه به اسم هیلاری که به گفته خودش هنگام آشنایی، موهای ژولیده و صورتی ساده و بدون آرایش و دامنی بلند تا قوزک پا داشت، ازدواج می‌کند و صاحب فرزند دختری به اسم چلسی شدند که به هنگام سفر در دوران نامزدی به چلسی انگلستان، تصمیم گرفتند که این اسم را بر روی فرزندشان بگذارند.

با جنگ ویتنام شدیداً مخالف بود، هنگامی که لیندون جانسون رئیس جمهور وقت امریکا تصمیم گرفت که معافیت دانشجویان دوره دکترا را لغو کند و آنها را به خدمت اعزام کند به طور حتم از این جنگ متنفر شد گرچه کلینتون جنگ امریکا با ویتنام را یک نابودگر برای تاریخ امریکا توصیف می‌کند و از درون احساس مخالفت و انزجار خود را با این جنگ ابراز می‌داشت، ولی رها کردن دوره‌های آموزشی در آکسفورد، بیش از هر چیز دیگر او را به مخالفت با این جنگ سرسخت‌تر می‌کرد. خوشبختانه هنگامی که او می‌خواست به خدمت اعزام شود، جنگ ویتنام پایان یافت و او توانست به تحصیلات خود ادامه دهد.

جان. فیتز. اف کندی رئیس جمهور دموکرات آمریکا را می‌ستاید وقتی که یک جوان ۱۸ ساله بود به هنگام شنیدن ترورش به شدت آشفته می‌شود. جریان‌های سیاسی متفاوتی باعث شد که او جلب گرایش‌های حزب دموکرات و به عنوان حامیان و در آینده به عنوان نامزدهای حزب دموکرات معرفی شود. از فرماندار دموکرات ایالت آرکانزاس، فالبرایت، به عنوان یک معلم و مشوق یاد می‌کند و همیشه یاد و خاطره او را در طول

زندگی‌اش حفظ می‌کند.

کلینتون همیشه از تبعیض بین سفیدپوستان و سیاه‌پوستان در جامعه امریکا که در طول دهه ۶۰ تا ۷۰ رواج یافته بود، داد سخن سر می‌دهد و همیشه مارتین لوترکینگ پسر را به گرامی می‌ستاید به‌طوری که در طول صدارت ریاست جمهوری امریکا چند کیلومتری را برای پاسداری از شعارهای او راهپیمایی می‌کند. کینگ توسط یک فرد سفیدپوست به قتل رسید و رابرت کندی در مقام او سخنرانی جالب و گیرایی کرد که می‌گفت که برادر او، جان کندی هم به دست یک فرد سفیدپوست به قتل رسید.

او از رئیس جمهور لیندون جانسون به خاطر اینکه حزب دموکرات را تضعیف کرد و باعث شد که مردم بیش از حد به جمهوریخواه گرایش پیدا کنند، به خوبی یاد نمی‌کند و در فکر این بود که به نحوی حزب دموکرات آمریکا را دوباره احیا کند.

بدین منظور او توانست در انتخابات فرمانداری ایالت آرکانزاس، در سال ۱۹۷۸ پیروز شود و به عنوان یک فرد دموکرات مشغول به کار شود. ولی اتفاقاتی در طول ریاست جمهوری جیمی کارتر از حزب دموکرات، افتاد که باعث شد که دوباره حزب دموکرات در سراسر امریکا سیر نزولی پیدا کند.

در طول صدارت کارتر در ریاست جمهوری امریکا، دو رویداد اتفاق افتاد که اتفاق اول انقلاب اسلامی ایران و ماجرای گروگانگیری سفارت امریکا در ایران بود و دومی اخراج زندانیان سیاسی کوبایی به دستور فیدل کاسترو به خاک امریکا.

اتفاق اول موجب آن شد که جیمی کارتر نتوانست کاری از پیش ببرد و کودتای نوژه او با شکست مواجه شد و این ماجرا به طول یک سال به درازا کشید. کارتر در طول مبارزه انتخاباتی خود با فورد از حزب

جمهوریخواه که شاه ایران شدیداً از او حمایت می‌کرد، با شعار حقوق بشر به قدرت رسید. او شعاری محکم و دلنشینی داشت ولی این رویداد باعث شد که دموکرات‌ها بیش از گذشته سرافکنده شوند. البته اشتباه دیگر کارتر که مایکل لیندن یکی از استادان رشته علوم سیاسی دانشگاه واشنگتن در یک گزارش مبسوطی دیگر به آن اشاره می‌کند، به دوگانگی سیاست امور خارجه دوران کارتر اشاره می‌کند و آن را باعث اصلی خروج ایران از اردوگاه غرب می‌داند، زمانی که ریگان از جمهوریخواهان بر این مشکل فایق آمد و کارتر را شکست داد. اتفاق دوم موجب شد که شخص کلینتون را نشانه بگیرد، چرا که هنگام اخراج این زندانیان سیاسی از کوبا، تنها ایالتی که برای نگهداری از این زندانیان از سوی دولت کارتر پیشنهاد شده بود ایالت آرکانزاس بود. کلینتون که فرماندار وقت آرکانزاس بود این پیشنهاد را قبول می‌کند ولی دریغ از اینکه در آینده به شکست او در انتخابات آینده آرکانزاس منجر خواهد شد. چرا که زندانیان سیاسی که به دستور فیدل کاسترو از کشورشان اخراج شده بود در پایگاه نظامی این ایالت دست به شورش زده و یکی از آنها موفق به فرار از این پایگاه شده بود که باعث رعب و وحشت اهالی ایالت آرکانزاس شد و به نشانه تلافی‌جویانه در انتخابات بعدی، به کلینتون رأی ندادند.

وقتی که او نتوانست در انتخابات پیروز شود سرافکنده و ناراحت بود به‌طوری که نمی‌توانست بر روی اعصاب خود فائق آید ولی تولد تنها فرزند او چلسی این خلاء را پر کرد و کلینتون توانست که برای مدتی از یاد و خاطره شکستش رهایی یابد.

تا اینکه او دو سال بعد به اصرار دوستان و مخصوصاً همسرش، نامزد حزب دموکرات در انتخابات فرمانداری شد. این ریسک بسیار بزرگی برای شخص کلینتون بود چرا که اگر در این انتخابات شکست می‌خورد

می‌بایست که برای همیشه خود را به‌طور محترمانه از صفحه سیاست کنار می‌گذاشت و به زباله‌دان کهنه‌کارهای سیاستمداران گذشته می‌پیوست. اما تلاش‌های مثمرثمر همسرش که در یک پلاکاردی نوشته بود: «دومین سال تولد چلسی، دومین فرصت برای کلینتون» باعث شد که او در این انتخابات هم پیروز میدان شود.

بعد از اینکه او توانست در انتخابات ۱۹۸۱ دوباره به این مقام دست یابد، مقام و منصبش را تا سال ۱۹۹۲ یعنی سال اعلان نامزدی‌اش از حزب دموکرات برای انتخابات ریاست جمهوری، حفظ کند و توانست به اکثر وعده‌های داده شده خودش در مقام یک فرماندار عمل نماید. در این مدت، ایالت آرکانزاس از یک ایالت فقیر، به یک ایالت ثروتمند و پیشرفته تبدیل شد.

تا اینکه اوضاع داخلی امریکا در عرض ۱۲ سال حکومت جمهوریخواهانی مثل ریگان به مدت ۸ سال و بوش پدر به مدت ۴ سال از لحاظ اقتصادی کاملاً دگرگون شد. وقتی که بوش پدر معاون ریگان در انتخابات ریاست جمهوری بعد ریگان پیروز شد، شعار انتخاباتی او در سال ۱۹۹۲ این بود: از لبهایم بخوانید، مالیاتی در کار نخواهد بود.

البته بوش پدر از وضعیت خوبی در سیاست خارجه خود قرار داشت. دخالت او در جنگ اول خیلج فارس و اعطای ارزش واقعی به سازمان ملل متحد در خلال این جنگ باعث شده بود که در رتبه رهبران متعهد به صلح درآید. ولی عدم دخالت او در ماجرای بوسنی و واگذاری این بحران بر دوش ناتو، کمی این خلاء را پر می‌کرد.

کلینتون دوباره مثل شکست انتخابات فرمانداری، دست به ریسک زده و به مبارزه با بوش برخاست و وعده‌هایی مثل، تقلیل کسری بودجه که اصلی‌ترین معضل امریکای آن زمان بود شعار داد؛ چراکه بودجه

امریکا در طول سال‌های حکومت جمهوریخواهان به دلیل عدم اخذ مالیات و ندادن امکانات رفاهی به شهروندان امریکا دچار ورشکستگی و کسری شده بود که کلینتون اساس شعار خود قرار داد. او همچنین حمایت خود را از قانون مرخصی برای رسیدگی به امور خانواده، مبارزه با استعمال دخانیات به وسیله نوجوانان، اعتبار مالیات بر درآمد کسب شده، افزایش حداقل دستمزدها، و اقداماتی به منظور بالا بردن آمار پذیرفته شدگان کودکان بی‌سرپرست به فرزندخواندگی و از همه مهمتر اعمال برنامه تراشه وی که والدین می‌توانستند به کمک این دستگاه از برنامه‌های مبتذل مشاهده شده توسط فرزندانشان باخبر شده و از آن جلوگیری به عمل آورند، نام برد.

در یک کلام خلاصه شده می‌توان گفت که کلینتون به اکثر وعده‌های داده شده خود در مورد سیاست داخله عمل کرد. او در عرض ۸ سال توانست برای ۲۲ میلیون نفر شغل جدید ایجاد کند. برنامه سلامت و آموزش و پرورش را به گونه تحسین‌برانگیز بهبود بخشد. قانون مرخصی را برای کسانی که یکی از خانواده‌هایشان دچار آسیب شده بود را اعمال کند و از همه مهمتر تقلیل کسری بودجه دولت امریکا وضع صعودی پیدا کند.

آنچه در طول دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون مشهود است رابطه نامشروع او با زنی زیبارو به اسم مونیکا لوینسکی است. کلینتون در خاطرات خودش از این رابطه پرده برمی‌دارد و با صراحت از زندگی زناشوئی و مردم امریکا به خاطر اهمال‌کاری‌هایش پوزش‌خواهی می‌کند. کاری که به استیضاح او در کنگره باعث شد و اگر رهبرانی مثل نلسون ماندلا و دیگر رهبران ذی‌نفوذ نبود، او مجبور می‌شد که کاخ سفید را به خاطر یک هوا و هوس ترک بگوید.

او خودش را به خاطر حماقتش، برای مدت مدیدی به دور از همسر و فرزندش گذراند و شب‌ها روی کاناپه خوابید ولی وقتی که کنگره به عدم استیضاح او رأی داد، انگار که هیلاری هم او را بخشیده بود. با توجه به اینکه در دو دوره ریاست جمهوری کلینتون، جمهوریخواهان برای مدتی اکثریت کنگره را صاحب شده بودند و وتو کردن پی در پی کلینتون به برنامه‌های اقتصادی آنها، و در آخر تعطیلی دو بار دولت امریکا به دست کنگره، و از همه مهمتر سرسختی شخص کلینتون در مقابل جمهوریخواهان، کلینتون این توطئه را دسیسه‌ای از جانب جمهوریخواهان می‌داند که به لباس مونیکا لوینسکی میکروفون نصب کرده تا از آن به عنوان عدله علیه او در دادگاه استفاده کنند. گرچه که مردم امریکا چندان به این افتضاح کلینتون چندان اهمیتی نمی‌دادند و خواهان آن نیز نبودند که رئیس جمهوریشان عزل شود.

کلینتون در طول ریاست جمهوریش، در مقوله سیاست خارجه رویه‌های متفاوتی را با سایر رؤسای جمهوری پیشین اتخاذ کرد. عدم مداخله بوش پدر در بحران یوگسلاوی و در کل بوسنی که شاید به دلیل خودشان منافع ملی مهمی در آنجا یافت نمی‌شد، باعث شد که رئیس جمهور دموکرات امریکا به دخالت امریکا در این بحران تأکید کند.

دخالت‌های نظامی در سومالی که به سقوط شاهین سیاه مشهور شد، گواه از این می‌دهد که در طی دو دوره ریاست جمهوری حزب دموکرات امریکا تا پایان قرن بیستم، دولتمردان امریکا حداقل پایبندی به نظام حقوق بین‌الملل عمومی را حفظ کرده بودند. دوم اینکه در این دو دوره آنچه از همه مهمتر نقش واقعی خود را در مورد اسرائیل و بوسنی و بعدها روسیه ایفا کرد و ارزش نهانی آن پدیدار گشت، سازمان ملل متحد بود. کلینتون در مورد سیاست خارجه خود با روسیه و اسرائیل به چند مورد

اشاره می‌کند که نمی‌خواست به تضعیف سازمان ملل متحد منجر شود. کاری که بوش پسر بعد از بحران ۱۱ سپتامبر در اولین اقدام خود در قبال سیاست خارجه، اقدام پیشگیرانه را تحویل کنگره داده و اکثر به قریب به حمایت آن پرداخته و در این واقعه سازمان ملل متحد سیر نزولی پیدا کرد و به انزوا کشیده شد.

به گمان بعضی از محققان، بعد از بحران ۱۱ سپتامبر گفته‌های ریچارد نیکسون که در کتابی آن را به چاپ رسانده است، به تحقق می‌پیوندد، گفته‌هایی که در نظر نیکسون رئیس جمهور سابق امریکا، سازمان ملل متحد را به عنوان یک نماد آدم مترسک نشان می‌دهد که فقط می‌خواهد نقش یک سازمان خواهان صلح را بازی کند.

با این وجود، آنچه مرا که به عنوان یک دانشجوی علوم سیاسی که هم‌اکنون مشغول به تحصیل هستم، واداشت که از خاطرات بیل کلینتون سیاست خارجه آن را خلاصه‌نویسی کرده و به چاپ رسانم، به چند دلیل متفاوت می‌باشد که ذیلاً به آن اشاره می‌کنم:

با توجه به اینکه دنیای سیاست، همانند دنیای جنگ شمشیر زنان سامورائی‌هایی است که بعضی از آنها شمشیران دولبه تیز دارند، هر روز در حال تغییر و تحول می‌باشد و تعریف‌های متفاوت نسبی‌گرای گوناگونی به منصه ظهور می‌رسد. دنیای سیاست امروز، با دنیای سیاست گذشته چه بسا که متفاوت است. اگر دانشجویان سیاسی مثل من و هر کسی که در علم سیاست، به حرفهای کوچه بازار چندان اهمیت نمی‌دهند و خواهان این هستند که علم به سیاست در ضمیرش حک شده باشد، این کتاب می‌تواند دوران پس از جنگ سرد را کاملاً روشن سازد. آنچه مرا به هنگام مطالعه خاطرات بیل کلینتون واداشت که به خلاصه‌نویسی سیاست خارجه آن دست بزنم، مسئله فلسطین و اسرائیل بود. مسئله‌ای که در این

مقال نمود عینی خود را نشان می‌دهد اینست که شاید از اذهان ما ملت ایران این احساس وجود داشته باشد که ملت فلسطین از حداقل حمایت دولتهای قدرتمند برخوردار است و یا شاید هم اصلاً حمایت نمی‌شوند. من در این کتاب نمی‌خواهم از روی احساسات که به هنگام خواندن خاطرات کلینتون بر من رخ داده است، بخواهم نشان دهم که دولتمردان امریکایی به فکر ملت فلسطین هستند. شاید این پرگوئی‌ها نشان آن باشد که رهبران امریکا که مطلع از ستم ورزی‌های اسرائیل و از همه مهمتر حمایتشان از دولت اسرائیل هستند، خودشان را تبرئه کنند و خود را خواهان آن نشان دهند که به حقوق ملت فلسطین پایبند می‌باشند.

اما اتفاقات و حوادثی که در طول ریاست جمهوری بیل کلینتون مثل صلح سال ۱۹۹۳، وای ریو و کمپ دیوید و مذاکرات روستای شپروزتاون که به وقوع پیوست، نشان می‌دهد که این رهبر حزب دموکرات حداکثر تلاش خود را برای ایجاد یک محیط امن، حتی اگر برای منافع اسرائیل باشد، استفاده می‌کرد.

من در این کتاب کوشیدم به روابط دیپلماتیک امریکا در طول زمامداری کلینتون با کشورهای همچون روسیه، یوگسلاوی و بحران بوسنی و کوسووو، فلسطین و اسرائیل، عراق، القاعده، چین، کره شمالی بپردازم. و اما در مورد ایران شاید بعد از مطالعه این کتاب انتظار داشته باشید که مطالب مربوط به سیاست خارجه امریکا در طول صدارت کلینتون در قبال ایران هم گنجانده می‌شد. ایران در طول ریاست جمهوری بیل کلینتون مورد تحریم نفتی واقع شد. تحریم علیه جمهوری اسلامی ایران، استراتژی دیگری از سوی امریکا بود. در این زمان، گرچه ایران نتوانست مقادیر قابل قبول وام خارجی دریافت کند؛ اما به دلیل بی‌اعتمادی سرمایه‌گذاران خارجی به ثبات و پایداری اقتصادی ـ سیاسی

ایران در جذب سرمایه‌های خارجی پیروزی چندانی نداشت. یکی از پرتلاش‌ترین زمینه فعالیت ایران، جذب سرمایه‌های عظیمی در زمینه اکتشاف نفت بود. در سال ۱۹۹۵ شرکت امریکایی کونوکو قرارداد توسعه منابع نفت و گاز سیری E و A را نهایی کرد. اما به دستور ویژه پرزیدنت بیل کلینتون، این شرکت از این فعالیت منع گردید و پس از مدت کوتاهی این قرارداد با شرکت فرانسوی توتال فرانسه و پتروناس مالزی به امضا رسید. سرانجام با پی‌گیری محافل مخالف ایران قانون تحریم «ایران - لیبی» تصویب گردید و در اوت ۱۹۹۶ به امضای رئیس جمهور وقت امریکا رسید. بر اساس این قانون هر شرکت غیر امریکایی که سالانه بیش از ۴۰ میلیون دلار در صنایع نفت و گاز ایران سرمایه‌گذاری کند از سوی امریکا مورد تحریم واقع می‌شود. گرچه امریکا تلاش نمود که این قانون را فرامرزی نماید و اتحادیه اروپا را نیز با خود همراه سازد، با این حال، ایران توانست در سال ۱۹۹۷ کنسرسیومی متشکل از شرکت‌های توتال فرانسه و گاز پروم روسیه و پتروناس مالزی قراردادی به ارزش سرمایه‌ای ۲ میلیارد دلار را برای توسعه میدان گازی پارس جنوبی با ایران به امضا برساند. امریکا که نتوانسته بود علیه این شرکت‌ها اقدامی انجام دهد؛ اعلام نمود که این شرکت‌ها به‌طور استثنایی از مجازات معاف شده‌اند. در پی آن، شرکت‌های الف فرانسه و آجیپ ایتالیا نیز برای حوزه نفتی درود، قراردادی به ارزش تقریبی یک میلیارد دلار با شرکت ملی نفت به امضا رساندند.[1] دلیل آن را می‌توان به سیاست تنش‌زدایی دولت حجةالاسلام والمسلمین سید محمد خاتمی اشاره کرد که با موفقیت به ثمر نشست و امید آن می‌رفت که روابط ایران و امریکا به حالت عادی بازگشته و

۱ـ سیر قراردادهای نفتی، دکتر ناصر فرشادگهر، ص ۲۵۳.

می‌توانست در سطح کاردار به فعالیت بپردازد.

برای خود من بسیار حائز اهمیت بود که یک رهبر امریکایی چه واکنش و چه ایده و تفکر در برابر ایران اسلامی دارد. شاید برای هر کسی این مسئله اهمیت داشته باشد که کلینتون یا یک رهبر خارجی درباره ایران چه فکر می‌کند؛ البته او چندان، به جز مواردی مثل ماجرای ایران ـ کنترا یا مذاکرات با یلتسین درباره انرژی هسته‌ای ایران، سخن به میان نمی‌آورد ولی در آخرین دقایق اتمام ریاست جمهوریش، وقتی که حجةالاسلام والمسلمین آقای خاتمی رئیس جمهور سابق ایران به سازمان ملل متحد قدم گذاشته بود و سخنرانی می‌کرد، کلینتون به حرف‌های خاتمی گوش فرا می‌دهد. او در این باره می‌نویسد:

پس از پایان رسیدن سخنانم در سازمان ملل متحد، به تالار اجتماعات رفتم تا همراه با مدلین آلبرایت و دیک هالبروک بنشینم و به سخنان سخنران بعدی، که محمد خاتمی، رئیس جمهور ایران بود گوش فرا دهم. در سال‌های اخیر، ایران انتخابات متعددی برای ریاست جمهوری، مجلس و شورای شهر برگزار کرده بود که در همه انتخابات، اصلاح‌طلبان دوسوم تا هفتاد درصد آراء را به دست آورده بودند. مشکل موجود این بود که، بر اساس قانون اساسی ایران، شورایی از بنیادگرایان اسلامی که رهبری آنان را آیت‌الله سید علی خامنه‌ای بر عهده داشت، از قدرت عظیم و فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند؛ آنان می‌توانستند قوانین خاصی را لغو کنند و از شرکت نامزدها در انتخابات، جلوگیری به عمل آورند. افزون بر آن، آنان عملیات اطلاعاتی و جاسوسی خارجی ایران را زیر نظر داشتند و بودجه مربوط به پشتیبانی آن کشور از تروریزم را تأمین می‌کردند. ما کوشیده بودیم دست یاری به سوی خاتمی دراز کنیم و رابطه میان شهروندان دو کشور را بهبود بخشیم. افزون بر آن، اظهار داشته بودم که پشتیبانی ایالات متحده امریکا از براندازی دولتی که در ایران

در دهه ۱۹۵۰ با آرای مردم به قدرت رسیده بود، اقدام نادرستی بوده است. امیدوار بودم این اقدام، که به نشانه ابراز احترام انجام داده بودم، در طی دوران رئیس جمهور بعدی امریکا، پیشرفت بیشتری را در روابط میان دو کشور امکان‌پذیر سازد.

بعد از اتمام این نشست کلینتون به عنوان اولین رئیس جمهور امریکا بود که بعد از چهل سال، با فیدل کاسترو در همین اجلاس سران در سازمان ملل دست تکان داد.

و در آخر اینکه امیدوارم که مطالعه این کتاب برای آن دسته از کسانی که به دنبال کشف حقایق و برای افزایش علم‌طلبی خود قدم برمی‌دارند، کتابی مفید باشد.

روسیه

بعد از اینکه امپراطوری عظیم اتحاد جماهیر شوروی که در رأس آن رهبرانی سرشناسی همچون لنین[1] و استالین در آن حکمرانی می‌کردند، به یک باره بر اثر فرتوت شدن نظام سیاسی آن علی‌الخصوص از نظام اقتصادی از هم پاشید و روسیه به کشورهای تازه استقلال شده‌ای تجزیه و از آن نظام سیاسی مردم سالار تشکیل شده و نام روسیه در شورای امنیت سازمان ملل متحد به جای اتحاد جماهیر شوروی را پُر شد.

بعد از اینکه میخائیل گورباچف از قدرت کناره‌گیری کرد و بوریس یلتسین به عنوان رئیس جمهور جدید روسیه در کشوری که تازه از مرام کمونیزم رهایی یافته بود شناخته شد مشکلات عدیده‌ای را برای جامعه نونهال روسیه به ارمغان آورد. آهنگ کُند تغییرپذیری و مقاومت شدید روزافزون پارلمان روسیه یعنی دوما در مقابل اصلاحاتگری‌های یلتسین و بروزکودتا توسط چریک‌های تعلیم شده گورباچف همه نشانگر آن بودند که این امپراطوری هر روز بیشتر از دیروز نیاز به کمک‌های معنوی و مادی سایر ملل مردم سالار دارد. مردم اروپا و امریکا، سرخوش از اینکه دیگر خطر کمونیزم جهان را تهدید نمی‌کند، و بلاهایی دیگر همچون موازنه

۱ـ نیکلای لنین اولین رهبر و بنیانگذار شوروی کمونیزمی، در خلال جنگ اول جهانی، به کمک تسلیهات آلمانی وارد خاک روسیه شد و تزاریسم را از حکومت روسیه خلع کرد.

وحشت[1] را برای مردم جهان رعب و وحشت ایجاد نخواهد کرد، در رأس سیاست خارجه خود کمک به کشور روسیه را از مهمترین منافع ملی خود قرار دادند.

جا دارد که شمه‌ای از تاریخچه پر محتوای کمونیزم روسیه برای خوانندگان کمی موشکافانه‌تر بررسی شود: وقتی جهان به سال ۱۹۲۹ دچار رکود اقتصادی شدیدی بر اثر بالا رفتن اوراق بورس نیویورک شد و به طبع وابسته بودن اقتصاد جهانی به اقتصاد قوی امریکا، کشورهای پیشرفته جهان که پس از جنگ جهانی اول مکتب‌های جدیدی را در دامن خود پرورش می‌داد، دچار رکود اقتصادی شدیدی به مراتب بدتر از امریکا شدند که بازتاب آن در کشورهای انگلستان، فرانسه، آلمان و ایتالیا مشاهده شد. رئیس جمهور هوور که از حزب جمهوریخواه امریکا بود نتوانست بر مشکلات فائق آید، به طبع با پیروزی روزولت از حزب دموکرات بر اساس اقتصاد کینز توانست بر مشکلات غلبه کنند. بقیه کشورهای اروپایی همچون انگلستان و فرانسه و غیره که ضربه مهلکی از این ماجرا خورده بودند توانستند با اقتصاد پویایی امریکایی وفق داده و خود را دوباره احیا کنند. در این میان چند کشور اروپایی و آسیایی توانستند به قدرت‌های مهلکی دست یابند که منجر به شروع آتش جنگ جهانی دوم شد. آلمان به رهبری هیتلر نازیسم که با بکار بردن اقتصاد دستوری توانست به قدرت برسد و ایتالیا در چنته موسولینی به مکتب

۱ـ وقتی شوروی در زمان نخست‌وزیری خروشجف به فناوری موشک‌های بالستیک همانند امریکا دست یافت اعتبار بازدارندگی امریکا در قبال شوروی کاهش یافت و هنگامی که فیدل کاسترو درکوبا حکومت کمونیزمی را برپا کرد، شوروی توانست یکی از سرزمین‌های امریکا را مورد هدف قرار دهد. در همین هنگام دو کشور از ترس حمله متقابل اتمی به موازنه‌ای دست یافتند که از آن به موازنه وحشت یاد می‌شود.

فاشیسم یا همان امپراطوری عظیم روم گرفتار شد و بخش تازه‌ای از حکومت‌های توتالیتاریسم را برای جهان به ارمغان آورد. در این میان شوروی به تمسک به اینکه اقتصاد نظام سیاسی کاپیتالیسم دچار سردرگمی شده و به مرحله فنا پا می‌گذارد، بر شعارهای لنین ـ کمونیستی خود صحه گذاشت و آن را سپر بلای منافع ملی خود قرار داد.

بعدها با شروع جنگ جهانی دوم و به مراتب نیازمندی دولت‌های غربی و شرقی به همدیگر، انتظار می‌رفت که دو مکتب مطرح شده جهان بتوانند در سایه آسمانی آبی به زندگی و حیات خود ادامه دهند. ولی بعد از پایان جنگ، و اشغال زود هنگام برلین توسط ارتش سُرخ شوروی وزنه قدرت را تغییر داد.

وقتی که جان. فیتز. اف. کندی از حزب دموکرات به ریاست جمهوری آمریکا دست یافت و در رأس آن خروشچف رهبر تازه قدرت رسیده شوروی، در اثر بحران موشکی خلیج خوک‌ها توانست یکی از سرزمین‌های اصلی امریکا را مورد هدف قرار دهد، وضع به گونهٔ دیگری رقم خورد. دو قدرت با هم به تفاهم رسیدند که دیگر درگیر جنگ هسته‌ای نشوند مخصوصاً زمانی که سیاست اعتبار بازدارندگی امریکا در قبال شوروی در اثر رسیدن شوروی به فناوری هسته‌ای، موشک‌های هسته‌ای و موشک‌های استارت یک و دو و بالستیک، وضع به گونه‌ای بغرنج‌تر به نظر رسید. امریکا و شوروی در پهنهٔ سیاست بازدارندگی تا فروپاشی این اتحاد به زندگی خود ادامه دادند. تا اینکه ریگان از حزب جمهوریخواه به قدرت رسید و زمام امور امریکا را به مدت ۸ سال در دست گرفت و با تکیه بر اقتصاد قوی امریکا توانست این اتحاد را درهم بشکند. این ششلول‌بند درجه ۳ فیلم‌های هالیودی توانست بر اساس اتخاذ سیاستی واحد و متمرکزگرا در درون وزارت خارجه که جیمی کارتر

فاقد آن سیاست بود، توانست بر بعضی از مشکلات غلبه کند.



مجسمه‌های لنین و استالین بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در خیابان اصلی شهر مسکو و لنینگراد جمع شدند

بوش پدر هم که معاون ریگان محسوب می‌شد بعد از او به جانشینی ریگان درآمد. در این برهه از تاریخ مردی به اسم بیل کلینتون از حزب دموکرات به قدرت ۱۲ ساله جمهوریخواه خاتمه داد هر چند به ریسک

این باشد که فقط ۴ سال زمام امور را در دست خواهد داشت. در گیرودار مبارزات انتخاباتی بوش و کلینتون، بوریس یلتسین با مشکلات عدیده‌ای روبرو شده بود. بوش پدر در طول زمامداری خود اعلام کرده بود که جی ۷[1]، ۲۴ میلیارد دلار برای حمایت دموکراسی و اصلاحات اقتصادی در روسیه فراهم خواهد کرد. در این میان یلتسین وقتی که به دیدار بوش به واشنگتن سفر می‌کند، از انتخاب مجدد او به ریاست جمهوری امریکا قویاً حمایت می‌کند. البته کلینتون در طول مبارزات انتخاباتی امریکا از بوش راسخ‌تر به حمایت روسیه صحه گذاشته و تأکید کرده بود و یلتسین را از این نگرانی مطمئن ساخته بود.

در ماه اوت سال ۱۹۹۱ گورباچف که در استراحتگاه تابستانی‌اش در کرانه دریای سیاه به وسیله توطئه‌گرانی که طرح کودتایی را می‌کشیدند محاصره و دستگیر شد. شهروندان روس به نشانه اعتراض به خیابان‌های مسکو ریختند و لحظه پر ماجرا زمانی آغاز شد که یلتسین که دو ماه از مقام ریاست جمهوری‌اش می‌گذشت سوار تانکی شد که در برابر کاخ سفید روسیه قرار داشت، که ساختمان پارلمانی در محاصره دسیسه‌گران کودتاگر بود. او مردم روسیه را دعوت کرد از دموکراسی‌ای که برای به دست آوردنش بی‌اندازه تلاش کرده بودند، دفاع کنند. شعار یلتسین نسبت به کمونیزم‌ها این بود که اگرچه شما شاید آزادی را برای این مردم ارمغان بیاورید ولی بایستی از جنازه من عبور کنید. فراخوان

۱ـ به هفت کشور صنعتی جهان (امریکا ـ فرانسه ـ انگلیس ـ آلمان ـ ایتالیا ـ کانادا ـ ژاپن) اختصاراً جی ۷ می‌گویند. بعد از فروپاشی شوری، روسیه به جمع این کشورها پیوست. هدف اصلی جی ۷، تمرکز بر روی رویدادهای سیاسی جهان و تصمیم‌گیری بر آن است. اهمیت آن از این جهت است که مثل جلسه گوادلوپ، تصمیم بر آن شد که اگر شاه ایران از حکومت خلع شود ضرری بر منافع غرب وارد نخواهد شد.

رشادت‌طلبی‌های یلتسین باعث حمایت‌های بین‌المللی و در آخر منجر به شکست کودتا شد. ولی مرتجعان کمونیزم هنوز دست از توطئه برنداشته بودند و از اقدامات یلتسین مبنی بر خارج کردن سربازان شوروی از کشورهای بالتیک شامل استونی، لیتوانی و لتونی مخالفت می‌کردند.



(یلتسین و گورباچف، ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۱)

وقتی که اقتصاد بیمار و فاسد شوروی در معرض اصلاحات اقتصادی بازار آزاد قرار گرفت، تورم و فروش اموال دولت به بهای پایین به طبقه تازه‌ای از بازرگانان فوق‌العاده ثروتمند را که اولیگارش‌ها نام داشتند سبب شد اقتصادی با هیبت عاید روسیه شود. یلتسین نظام قدیمی را عزل کرده بود ولی هنوز نتوانسته بود نظام جدیدی را بر روسیه بنا سازد. علاوه بر آن یلتسین نتوانسته بود با پارلمان روسیه یعنی دوما رابطه دیپلماسی خوبی داشته باشد چرا که این پارلمان پر از کهنه سیاستمدارانی بود که هنوز به نظام قدیمی کمونیزم پایبند بودند و بازگشت به آن نظام را خواستار بودند. بعد از اینکه کلینتون به ریاست جمهوری رسید، یلتسین با تماس تلفنی که مراتب احترام و تبریکات خود را اعلام می‌داشت، خاطرنشان کرد که حتماً با یکدیگر ملاقات کنند. عادتی که یلتسین در میان مذاکرات‌اش با کلینتون داشت این بود که همیشه می‌گفت اوضاع وخیم است.

کلینتون بعد از مطالعه اوضاع و احوال روسیه توسط سفیر سابق امریکا که بوش آن را به مسکو فرستاده بود خواست که به کمک یلتسین بشتابد. باب اشتراوس، رئیس جمهور کلینتون را تشویق به مذاکره با یلتسین کرد ولی تونی لیگ خاطرنشان کرد نبایستی اولین توقفگاه رئیس جمهور جدید در روسیه باشد. بالاخره دو رئیس جمهور تصمیم گرفتند که در کشور سومی همدیگر را ملاقات کنند.

استروب تالبوت یکی از برجسته‌ترین استادان دانشگاهی در امریکا که کتاب خاطرات خروشچف را جمع‌آوری و تدوین و ویراستاری کرده بود، به جرگه دولتمردان کلینتون می‌پیوندد و بعدها در کتابی با نام «دست روسیه» به ترتیب زمانی دیدارهای یلتسین با کلینتون را جمع‌آوری کرده و به تجزیه و تحلیل‌های آن می‌پردازد. استروب قصدش از تألیف این کتاب این بود که، کلینتون را به عنوان دست یاری دهنده روسیه معرفی کند.

کلینتون از جهاتی مختلف، خود را با یلتسین در یک سو می‌دید و خاطرنشان می‌کند که دو موضوع مهم و مرتبط که بر جنگ سرد دامن زده بود او را در برابر یلتسین همسو قرار داده بود: **دموکراسی در برابر استبداد در خانه و همکاری در برابر رقابت در خارج.** بدین معنی که کلینتون و یلتسین می‌بایست از این تاریخ به بعد دموکراسی را در برابر استبداد حکومت تک حزبی کمونیزم را در روسیه تقویت کرده و رقابت سیاسی که بین ایالات متحده و شوروی که منجر به جنگ سرد شده بود و هر یک به نوبه خود قصد اعمال نفوذ برای ارائه ایدئولوژی مورد نظر در پهنه جهان داشتند راکنار گذاشته و همکاری متقابل برای از بین بردن تنش‌های موجود پس از جنگ سرد را بسیج می‌کردند. در این میان اعلام حمایت ریچارد نیکسون رئیس جمهوری سابق امریکا و عدم پرداخت ۲۴ میلیارد دلار کمک به روسیه که بوش سال گذشته آن را وعده داده بود باعث شد که هر دو رهبر در ونکوور کانادا با هم دیدار کنند.

کلینتون در این دیدار وعده داد که در همایش سالیانه هفت کشور بزرگ صنعتی جهان که در ماه ژوئیه در توکیو برگزار می‌شد، حتماً عضو جی ۷ را برای کمک به روسیه ترغیب کند.

در این برهه از تاریخ، مجلس دومای روسیه قدرت یلتسین را کاهش می‌داد و سیاست‌های تورم‌زا و بی‌ثمر بانک مرکزی روسیه را تأیید می‌کرد. یلتسین در یک نطقی اعلام کرد که در ۲۵ آوریل سال ۱۹۹۳ یک همه‌پرسی در سراسر روسیه برگزار شود تا معلوم شود که کشور را یا او اداره کند یا مجلس دوما. البته یلتسین در این نطق اعلام کرد تا اعلام نتایج همه‌پرسی، او همچنان بر سر قدرت باقی خواهند ماند و مصوبات او همچنان پابرجا خواهند ماند.

کلینتون در یک بیانیه منتشر شده در روزنامه‌های کثیرالانتشار حمایت

قوی خود را از یلتسین اعلام کرد و بر این اصل معتقد بود، یلتسین که پا را از محدوده قانونی خود فراتر گذاشته و امکان بازنده شدن را داشت، از جان خود مایه گذاشته و می‌خواست که به سراغ مردم روسیه و در جهت کسب اکثریت آراء برود. و برای اینکه حمایت‌اش جنبه تئوری پیدا نکند موارد زیر را در دستور کار خود قرار داد:



بوریس یلتسین به همراه بیل کلینتون

۱/۶ میلیارد دلار کمک مستقیم به روسیه برای تثبیت اقتصادش، شامل پولی به منظور فراهم کردن مسکن برای افسران ارتش از خدمت مرخص شده، برنامه‌های مثبت کار برای دانشمندان هسته‌ای تقریباً بیکار که ماهها می‌شد حقوق نگرفته بودند، و کمک بیشتر برای پیاده کردن سلاح‌های هسته‌ای تحت برنامه به نام نون ـ لوگار که به تازگی تصویب شده بود. رساندن غذا و دارو به کسانی که دچار کمبودهایی بودند، کمک برای حمایت از تشکیلات شغلی کوچک، رسانه‌های مستقل، سازمان‌های غیردولتی، احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری، و برنامه مبادله برای آوردن دهها هزار دانشجو و کارکنان حرفه‌ای و جوان به امریکا.

بدین ترتیب، موارد ذکر شده در دیدار دوم مستعجل شد. یلتسین و کلینتون که در سوم آوریل دوباره با هم ملاقات کرده بودند. یلتسین تذکر داد که بایستی رئیس جمهور امریکا مراقب باشد تا کمک‌های امریکا برای سمت‌گیری روسیه به نظام هدفمند دموکراسی، به نظر نرسد که او مُهره دست‌نشانده امریکاست. این کمک‌رسانی‌ها ۴ برابر کمک‌رسانی‌های دولت سابق انجام شد.

همچنین یلتسین در این دیدار از کلینتون تقاضا می‌کند که اصلاحیه جکسون ـ وانیک را لغو کند. این اصلاحیه قانونی بود که به سال ۱۹۷۴ به تصویب رسیده بود که طبق این اصلاحیه مهاجرت مردمان روسیه ـ امریکا را با محدودیت روبرو می‌ساخت. یلتسین حتی خواهان پایان به آیین «هفت ملت در بند» از رئیس جمهور امریکا بود که تسلط اتحاد شوروی را بر کشورهایی مثل لهستان و مجارستان که اکنون آزاد بودند برجسته می‌کرد. یلتسین خواستار آن شد که امریکا مواضع کنترل سلاح را تغییر دهند و بازارهای امریکا را به محصولات روسی، مثل پرتاب کننده

موشک ماهواره‌ای باز کند؛ بدون الزام به نظارت‌های صادراتی که فروش فناوری نظامی روسیه را به دشمنان امریکا، مثل ایران و عراق ممنوع اعلام می‌کرد. البته کلینتون مسئله کنترل‌های صادراتی را فسخ نشدنی اعلام کرد و قبول تقاضای لغو مهار سلاح را تا مذاکرات بعدی به تعویق انداخت.

یلتسین وقتی که فهمید که دولت امریکا نمی‌تواند پیش از همه‌پرسی ۲۵ آوریل همان سال کمک مالی اعطا کند نگران بود.

کلینتون یلتسین را عاشق کشورش و منزجر از کمونیزم می‌داند و ۲۵ آوریل همان سال اکثریت عظیمی از رای دهندگان روس از یلتسین و سیاست‌ها و تمایلش به داشتن مجلس دومای تازه اعلام می‌دارند.

یلتسین، با اینکه در انتخابات پیروز شد ولی دومای روسیه همیشه برای او مشکل‌ساز بود. دوما هر چند یک وقت شروع به شورش کرده و روسیه و شخص یلتسین را به مخاطره می‌انداخت. این بار حتی کشورهای تازه استقلال یافته شده مثل چک اسلواکی که با انقلاب مخملی واتسلاف هاول به قدرت رسیده بود حمایت جدی خود را از روسیه و شخص یلتسین اعلام داشتند. این شورش‌ها که گه و بیگاهی به خیابان‌های مسکو کشیده و در آخر هم با قوای نظامی روسیه منکوب می‌شد.

در کنفرانسی مطبوعاتی که پس از امضای این توافق‌نامه اجرا شد یلتسین از کمک‌های نقدی و کاستن از تعرفه‌های گمرکی برای پنج هزار قلم محصولات روسی، تشکر کرده و توافق‌نامه «شراکت برای صلح» را که پیشنهاد کلینتون با رهبران ناتو بود را مورد تایید قرار داد. امریکا در این توافق‌نامه، قرار بر آن شد که اورانیوم به شدت غنی شده با ارزش دوازده میلیارد دلار را در عرض بیست سال آینده از روسیه خریداری کند و از احتمال استفاده از آن سلاح‌ها برای ساخت سلاح دیگر به تدریج از بین ببرد. کلینتون در سفری که به کشورهای عضو ناتو داشت برنامه‌ریزی‌های

متفاوتی را برای گشودن درهای ناتو به اروپای مرکزی پیشنهاد داده بود به‌طوری که برای یلتسین و روسیه مشکل‌ساز نباشد چرا که شخص یلتسین از اینکه ناتو هر روز گسترش یافته و حوضه اختیار اعمال نفوذ و حتی اعمال قدرت روسیه را به خطر می‌انداخت همیشه در برابر کلینتون داد سخن سر می‌داد. حتی کلینتون در دیدار خود با واتسلاف هاول رئیس جمهور چک و لئونید کراوچوک رئیس جمهور اوکراین خاطرنشان کرده بود که موافقت‌نامه‌ای که قرار است با یلتسین امضا شود ۱۷۶ موشک بین قاره‌ای بالستیک و ۱۵۰۰ کلاهک هسته‌ای که از سوی اوکراین به سوی ایالات متحده امریکا در حال نشانه است نابود شود. البته کراوچوک برای از بین بردن کلاهک‌های هسته‌ای این کشور با پارلمان به مشکل برخورد می‌کرد و پارلمان مخالف انجام این کار بود ولی کلینتون حمایت خود را از او به‌طور مستقیم اعلام داشت و این مخالفت‌ها هیچ کاربردی در روند دموکراسی روسیه و رسیدن کشورهای تازه استقلال یافته به دنیای آزاد نداشت.

در پنجاهمین سالگرد پایان جنگ جهانی دوم کلینتون دوباره خود را برای سفر به مسکو آماده کرد. این جنگ خرابی‌های بیشماری را برای ملت روسیه به همراه داشته است و میانگین کشته شدگان ملت روسیه به بیست و هشت میلیون نفر که یا در اثر نبرد طولانی مدت، گرسنگی و سرمازدگی و غیره جان خود را از دست داده بودند. کلینتون این گردهمائی را مغتنم شمرده و بار دیگر خود را متحد اصلی روسیه قلمداد می‌کند، که شراکت برای پیشرفت اقتصادی و سیاسی روسیه و همکاری برای نابودسازی سلاح‌های هسته‌ای، گسترش صحیح ناتو و شراکت برای صلح و جنگ با تروریزم و جرم سازمان یافته از ضروریات سند خود اعلام کرد.

در دیدار سوّم، یلتسین و کلینتون درباره مسئله مهم دیگری هم به بحث و جدل پرداختند: «**برنامه هسته‌ای ایران**» روسیه با فشار دولت امریکا همه سلاح‌های هسته‌ای خود را از اوکراین، بلاروس و قزاقسان خارج کرده بود. **اما کلینتون در این دیدار به یلتسین خاطرنشان کرده بود که نباید اجازه دهیم که ایران به قدرت هسته‌ای دیگر تبدیل شود که این هم برای روسیه و هم برای امریکا خطرآفرین است.** یلتسین با صراحت اعلام کرده بود که هیچ دستگاه سانتریفوژی فروخته نخواهد شد و موضوع راکتورها که ایران ادعا می‌کرد آن را تنها برای مقاصد صلح‌آمیز به کار خواهد برد، به هیئت گور ـ چرنومیردین[1] واگذار خواهد کرد.

مسئله دیگر این بود که هر دو رهبر توافق کرده بودند که به عنوان تلاشی برای کاهش تکثیر سلاح‌های بیولوژیکی و شیمیایی، از کارخانه‌های سلاح بیولوژیکی روسیه بازدید به عمل آورند.

در مورد گسترش صحیح ناتو کلینتون پذیرفت تا انتخابات آینده روسیه، هیچ کاری انجام نپذیرد تا یلتسین بتواند پیروزمندانه از انتخابات سال ۱۹۹۶ بیرون آید.

در نهمین دیدار یلتسین با کلینتون، یلتسین قدری ناخوش و کمی ناراضی از توسعه روزافزون ناتو و نقش پرخاشگری امریکا در بوسنی بود. او در مقابل فرا ـ ملی‌گراها سخت دچار فشار روحی و در عذاب بود و در نطقی که در سازمان ملل ایراد کرد کمی خشونت را در خلال حرف‌هایش گنجانده بود.

در این دیدار، هر دو رهبر درباره بوسنی هم کمی گفت و گو کردند. آنچه در میان خاطرات کلینتون مشهود است، این است که طرف‌های

۱ـ آل گور معاون رئیس جمهور بیل کلینتون و چرنومیردین وزیر خارجه وقت روسیه بود.

مناقشه قرار بود که به امریکا آمده و معاهده صلح نهایی را امضا کنند که موفقیت آن بستگی به یک قوای چند ملیتی به رهبری ناتو و شرکت سربازان روس داشت که به صرب‌های بوسنی اطمینان داده می‌شود که با آنان رفتار منصفانه انجام خواهد شد. یلتسین موافقت خود را اعلام کرد ولی نه در برابر فرمانداران اروپایی و در کل ناتو، چه بسا که او خرسند می‌شود که در زیر سایه یک ژنرال امریکایی سربازانش را گسیل دارد. البته ریزه‌کاری‌های این بحران در بخش دیگر این کتاب به‌طور جامع‌وار بحث شده است.



کلینتون به همراه یلتسین در حال نواختن ساکسیفون

یلتسین هم توانست در انتخابات بعدی ریاست جمهوری از رقیب سرسخت خود از حزب ملی‌گراهای افراطی یعنی گنادی زیوگانوف پیروز شود و ببه‌گفته کلینتون کشورش را در مسیر درست هدایت کند.

وقتی که یلتسین دوباره به ریاست جمهوری روسیه دست یافت،

دولت کلینتون اقداماتی برای کمک به عضویت این کشور در جی ۷ و سازمان تجارت جهانی انجام داد. ولی یلتسین که نگران از گسترش ناتو که قرار بود موافقت‌نامه‌ای با روسیه و ناتو امضا شود از کلینتون خواسته بود که به‌طور مخفیانه در پس پرده، دولت امریکا متعهد شود که گسترش ناتو فقط به کشورهای عضو پیمان ورشو محدود خواهد بود و از عضویت کشورهایی که عضو اتحاد جماهیر شوروی سابق بودند مانند کشورهای حوزه دریایی بالتیک و اوکراین در سازمان ناتو جلوگیری به عمل آید.

کلینتون شخصاً با صراحت اعلام داشت که این کار امکان‌ناپذیر است. **او به یلتسین خاطرنشان کرد که اولاً این موضوع مخفی باقی نخواهد ماند و دوم اینکه انجام دادن این کار به همکاری دو طرف لطمه خواهد زد و سوم اینکه در راستای منافع امریکا و روسیه نخواهد بود. گرچه که هدف مأموریت ناتو مخالفت با روسیه نیست بلکه سوگیری آن به سمت تهدیدهای جدید متوجه صلح و ثبات در اروپاست.**

گرچه، اگر گفته یلتسین عملی می‌شد دوباره خط جداکننده‌ای در اروپا به وجود می‌آمد که در یک طرف آن امپراطوری کوچک روسیه قرار می‌گرفت که نه تنها قوی‌تر، بلکه ضعیف‌تر از گذشته به نظر می‌آمد.

در تحلیل آنچه یلتسین از کلینتون خواسته بود، بایستی گفت: روسیه یک کشور پهناوری است که در طول تاریخ دو بار مورد تجاوز حملات سختی از جانب کشورهای اروپایی شده و عملکرد محتاطانه و محافظه‌کارانه یلتسین کمی عجیب به نظر نمی‌رسید. روسیه یک بار در طول حملات وحشیانه ناپلئون بناپارت که برای تصرف هند قدم می‌گذاشت و بار دیگر برای خون‌ریزی‌های شدید هیتلر به ورطه نابودی کشیده شده بود ضربه روحی شدید این کشور بر مردمانشان هنوز باقی مانده است. ولی یلتسین و کلینتون در مورد کنترل جنگ‌افزارها با

مشکلات عدیده‌ای روبرو شدند. اکراه دومای روسیه برای تصویب معاهده استارت دو که جنگ‌افزار هسته‌ای هر دو کشور که کشور امریکا را نسبت به بیشترین مقدار خود در دوران جنگ سرد به اندازه دوسوم کاهش می‌داد، و مخالفت روزافزون در روسیه با ایجاد سامانه‌های دفاعی موشکی امریکا، فصل تازه‌ای در روابط بین دو کشور ایجاد کرد. وقتی که اقتصاد روسیه ضعیف شد و بودجه ارتش بی‌اندازه کاهش یافت، معاهده استارت دو به معاهده شومی در تاریخ روسیه تبدیل شد. استارت دو هر دو کشور را ملزم می‌ساخت که موشک‌های چند کلاهکی خود را که در اصل به نام «میرو» مشهور بود را پیاده کرده و آن را نابود سازند و برای برابر شدن تعداد موشک‌های تک کلاهکی هر دو کشور می‌بایست اقداماتی را در این راستا انجام می‌دادند. البته این نکته را بایستی متذکر شد که روسیه بیشتر از امریکا وابستگی شدیدی به سلاح‌های میرو داشت و برای اینکه با سلاح‌های تک کلاهکی امریکا برابری می‌کرد، بایستی تعداد چشمگیری موشک تک کلاهک دوباره می‌ساخت تا بتواند با موشک‌های تک کلاهکی آمریکا برابری کرده و آن را نابود می‌کرد. ولی توان مالی و اقتصاد بیمار روسیه همچون اجازه‌ای به دولتمردان روسیه نمی‌داد. دولت کلینتون پیشنهاد کرد که به جای معاهده استارت دو، استارت سه جایگزین شود و دولت امریکا طبق این دست‌نوشته‌ها درصدد این نبود که برتری نظامی خود را تحمیل کند. بر طبق این معاهده جدید تعداد کلاهک‌های هر دو کشور به عددی بین ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ کلاهک کاهش یافته و نابود می‌شد که این رقم نسبت به دهه‌های جنگ سرد، هشتاد درصد کاهش نشان می‌داد.

دومین موضوع که همان ایجاد سامانه‌های دفاع موشکی امریکا بود کمی بغرنج‌تر به نظر می‌رسید. این موضوع در دهه ۱۹۸۰ توسط ریگان

رئیس جمهور وقت امریکا در حال پژوهش بود و امکان نابودی همه موشک‌های دشمن را می‌داد و جهان از هیولای جنگ هسته‌ای در امان می‌ماند. این نظریه دارای اشکالاتی بود اعم از اینکه هنوز این طرح عملی نبود و دوم اینکه ایجاد یک سامانه ملی دفاع موشکی (NMD) موجب زیر پا گذاشتن معاهده منع تولید موشک‌های بالستیک می‌شد که استفاده از همچون سامانه را ممنوع اعلام می‌داشت.

دولت کلینتون سامانه دفاع موشکی نیمه راهبردی را پیشنهاد داد چرا که دولتی که برخوردار از (NMD) بود و دولتی که از آن بی‌بهره بود، به عنوان یک سیاست بازدارنده عمل نمی‌کرد. ولی طرح مذکور، نابودی موشک‌هایی که با برد کوتاه‌تر عمل می‌کرد و ساخت کشورهایی مثل ایران، عراق، لیبی و کره جنوبی و شمالی بود را امکان‌پذیر می‌ساخت.

دولت کلینتون این موشک‌ها را خطر جدی تلقی می‌کند؛ به عنوان مثال از پرتاب موشک اسکاد از سوی عراق در خلال جنگ اول خلیج فارس که تعدادی از سربازان امریکایی را به کام مرگ کشاند قابل توجه بود.

در دومین دوره ریاست جمهوری بیل کلینتون که از رقیب جمهوریخواه خود یعنی باب دُل پیروز میدان شد، اجلاس گروه هفت تشکیل شد. دولت کلینتون به شخص یلتسین وعده داده بود که روسیه را به عضویت گروه هفت درآورده و نام آن را به گروه هشت تغییر دهد. گرچه وزاری کشورهای عضو گروه هفت با این اقدام امریکا مخالف بوده و عدم توانایی اقتصاد روسیه را یکی از علل مخالفت‌های خود ابراز می‌داشتند. چون روسیه از درون دچار ورطه ورشکستگی اقتصاد شده بود این اعتراض در مقابل اعضای گروه هفت امکان‌پذیر بود. بدین ترتیب کلینتون پیشنهاد داد که تا شکوفا شدن اقتصاد روسیه، نشست‌های

اقتصادی گروه هفت بدون حضور روسیه انجام پذیرد. در همین راستا عضویت روسیه در گروه هفت به قبول اعضای آن درآمد و به گروه هشت تغییر نام داد. اما وضع در داخل خاک روسیه به گونه دیگری رقم می‌خورد. متأسفانه، نخستین وجه پرداختی از ۲۳ میلیارد دلار پول وعده داده شده در جی ۷، عملاً در یک شب ناپدید شد. چرا که از ارزش پول روسیه، روبل کاسته شده بود و روس‌ها، به تدریج مبالغ عظیمی از پول خود را از کشورشان خارج می‌کردند. البته ناگفته نماند که مشکلات روسیه را سیاست‌های تورمی غیر مسئولانه بانک مرکزی آن کشور و نیز خودداری دوما از تعیین نظامی کارآمد برای وصول مالیات وخیم‌تر کرده بود. میزان مالیات، به اندازه کافی و یا شاید بیش از اندازه بالا بود؛ اما بیشتر پرداخت‌کنندگان مالیات، آن را نمی‌پرداختند.



در پانزدهمین دیدار کلینتون با یلتسین، کلینتون کوشید با دیدار با رهبران دوما آنها را متقاعد کند که هیچ کشوری نمی‌تواند از نظم اقتصاد جهانی بگریزد، و اینکه اگر روسیه خواهان وام و سرمایه‌گذاری خارجی است، باید مالیات وصول کند، چاپ پول برای پرداخت هزینه و کمک به بانک‌های دارای مشکل را متوقف سازد و از سرمایه‌گذاری مبتنی بر

پارتی بازی اجتناب ورزد و دیونش را بپردازد. ولی او چندان در این کار و تغییر عقیده آنها موفق نشده بود.

البته در این دیدار هر دو کشور برنامه‌های هسته‌ای خود را که تقریباً پنجاه تن پلوتونیم که برای ساختن هزاران بمب کافی بود به توافق دست یافتند.

این بود شمه و خلاصه‌ای از دیدارها، مذاکرات بین دو رهبر سیاسی، که علناً محیط بین‌الملل عمومی پس از جنگ سرد را به نمایش می‌گذارد. کلینتون درکل هجده دیدار با یلتسین داشت که درکتاب خاطرات خود آن را مثمرثمر دانسته و می‌توان اذعان کرد که این رهبر سیاسی علاقهٔ وافری برای پایان دادن به دانه درشت‌های نظام کمونیزم داشت که می‌توان آن را در خلال مذاکرات و دیدارهایش دریافت. کلینتون در بخشی از خاطرات خود از شخص یلتسین اینگونه تعریف می‌کند که مردی ریزه کار که قادر به تشخیص هر موقعیت بود.

یوگسلاوی و بوسنی

اما با فروپاشی نظام کمونیزم در شوروی سابق، این سؤال در اذهان عمومی مردم اروپا و کشورهای تازه استقلال یافته وجود داشت که چه نظامی جایگزین آن خواهد شد. اکثر کشورهای تازه استقلال یافته مثل لهستان، مجارستان، چکسلواکی همگی بر این باور بودند که بایستی نظام مردم سالار جایگزین آن شود. ولی در یوگسلاوی وضع به‌گونه‌ای دیگری رقم خورد. یوگسلاوی که مشهور به ۷۲ ملت است، رای دهنده‌گانش برای خاتمه دادن به ادعاهای ضد و نقیض قومی و مذهبی تلاش می‌کردند. تلاشی که از هفت زبان، هفت نژاد، هفت مذهب، هفت فرهنگ متفاوت می‌خواست در سایه نظام سکولاریزم به دموکراسی پای‌بند دست یابد ولی دریغ از اینکه ملی‌گرایی به اسم اسلوبودان میلوسوویچ به رهبری شخصیت غالب سیاسی این کشور رسید و بر دموکراسی غلبه یافت.

در سال ۱۹۹۱ غربی‌ترین استان‌های یوگسلاوی یعنی اسلوونی و کرواسی که هر دو از عمده جمعیت‌های کاتولیک بود ادعای استقلال از یوگسلاوی کرده و آتش جنگ میان صربستان و کروات‌ها به بوسنی که جمعیت غالب آن ۴۵ درصد مسلمانان تشکیل می‌شد، کشیده شد. این اختلافات نژادی در بوسنی از نظر بیل کلینتون واقعاً سیاسی و مذهبی

قلمداد می‌شد چرا که بوسنی محل تلاقی سه امپراطوری عظیم در گذشته بود: امپراطوری رومی مقدس کاتولیک از غرب، نهضت مسیحیت ارتودکس از شرق، و امپراطوری عثمانی مسلمان از جنوب. در این میان، بوسنی به سال ۱۹۹۱ به رهبری آلیجا عزت بگوویچ ائتلافی از اتحاد ملی تشکیل داد و رادوان کارادزیچ رهبر ملی‌گرا و جنگ‌طلب صربی، این دو ایالت را اداره می‌کرد. در پی به رسمیت شناختن دو کشور تازه استقلال شده یعنی اسلوونی و کرواسی از سوی جامعه بین‌المللی، عزت بگوویچ به این نتیجه رسیده بود که بایستی همانند این دو ایالت اعلان استقلال کند. رهبر صرب‌ها کارادزیچ که از خط‌مش‌های رهبر یوگسلاوی حمایت و پیروی می‌کرد، خواهان این بود که بقیه سرزمین‌های باقیمانده از یوگسلاوی از جمله بوسنی را به صربستان کبریٰ بازگرداند.

یک همه‌پرسی در سال ۱۹۹۲ انجام گرفت مبنی بر اینکه آیا بوسنی‌ها می‌توانند به عنوان یک کشور استقلال یافته به حیات خود ادامه دهند یا خیر؟!. اکثریت جمعیت حاضر بر این اصل توافق کرده بودند. اما فقط دو سوم افراد دارای صلاحیت بودند و رهبر صرب‌ها به صرب‌های بوسنی دستور داده بودند که انتخابات را تحریم کنند و اکثر آنها همین رویه را اتخاذ کردند. بالاخره همه‌پرسی با شکست روبرو شد و شب هنگام قوای صرب‌ها شروع به کشتن مسلمانان غیرمسلح کرد. این سیاست بعدها به یک نام مشهور و مشهود شد: پاک‌سازی نژادی که کلینتون آن را در خاطرات خود مضموم دانسته است.

جامعه اروپا دیپلماتی را برای مذاکرات نهایی به یوگسلاوی فرستاد تا هر دو طرف مناقشه را به تقسیم صلح‌آمیز کشور به نواحی نژادی مختلف دعوت کند ولی با شکست روبرو شد. در آوریل ۱۹۹۲ جامعه اروپا بوسنی را برای نخستین بار از قرن ۱۵ به بعد به عنوان کشوری مستقل

شناخت. در این میان قوای صرب‌ها در بوسنی به ارعاب جوامع مسلمانان و کشتن شهروندان آن ادامه می‌داد و در ۲۷ آوریل، میلوسویچ کشور تازهٔ یوگسلاوی را شامل صربستان و مونته‌نگرو اعلام داشته و در یک نمایشی ساختگی ارتش خود را از بوسنی خارج کرد.

ولی تمام ذخایر اسلحه و مهمات و سربازان صربی بوسنیایی را به رهبری فرد دست‌نشانده‌اش به نام راتکو ملادیچ در محل باقی گذاشت.

دولت بوش پدر که در این میان مردد انجام کاری بود موضوع درگیری یوگسلاوی را به دوش رهبران اروپایی و در کل ناتو واگذار کرد. شاید به این دلیل که دولتمردان امریکایی تا آن لحظه منافع ملی‌شان ایجاب نمی‌کرد که در جنگی شرکت جویند که هیچ عایدی برایشان نخواهد داشت. دولت بوش برای حفظ اعتبار خود در جامعه بین‌المللی مصرانه از سازمان ملل می‌خواست که تحریم‌های اقتصادی را در مورد صربستان به کار برده شود. این معیار در ابتدا مورد مخالفت رئیس سازمان ملل متحد یعنی پطروس غالی و فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها قرار گرفت که می‌خواستند فرصت و ضرب‌العجلی برای رهبر یوگسلاوی داده تا از خشونت و کشتار بوسنی‌ها دست کشیده و صلح را بپذیرد. اما این دیپلماسی چندان افاقه نمی‌کرد و تحریم‌ها اجرا شد. ولی تأثیر اندکی داشت چرا که همسایگان دوست یوگسلاوی، سلاح و مهمات را به دست صرب‌ها می‌رساندند. در اصل سازمان ملل با اجرا درآوردن تحریم‌ها بر دولت بوسنی که بر ضد تمام دولت یوگسلاوی بود خواست که از شدت و حدت حملات بکاهد. ولی صرب‌ها به اندازه کافی سلاح و مهمات در اختیار داشتند و ضرر اصلی را بوسنی‌های بی‌گناه می‌دیدند. بوسنی تا سال ۹۲ میلادی به ترتیبی دوام آورده بود و سلاح‌هایی که از تصرف قوای صرب‌ها به دست آورده بود استفاده کرده ولی از محموله‌های کوچک

اسلحه و مهمات که از کراوسی وارد می‌شد و چون ممنوعیت ورود کالا به ساحل کرواسی توسط ناتو اعمال می‌شد، قسر درمی‌رفتند.

اما حزب دموکرات امریکا به رهبری بیل کلینتون رویه دیگری را در پیش گرفت. وقتی که رسانه‌های عمومی جهان از تلویزیون و روزنامه‌ها، کشتار وحشیانه صرب‌ها علیه مسلمانان را پخش کرد کلینتون به مداخله امریکا به همکاری ناتو و سازمان ملل متحد داد سخن سر داد و پیشنهاد کرد که تحریم داد و ستد سلاح‌ها شدیدتر شود و در عوض اروپایی‌ها روی پایان دادن خشونت تمرکز داشته باشند. نخست‌وزیر وقت انگلستان جان میجر، سعی داشت صرب‌ها را از محاصره شهرهای بوسنی و قرار دادن سلاح‌های سنگین خود تحت ریاست سازمان ملل وادارد و در این میان کمک‌های بشردوستانه برای فراهم آوردن غذا و دارو به بوسنی‌ها آغاز شد و سازمان ملل متحد هشت هزار سرباز برای حمایت از کاروان دریایی بازرگانی به محل گسیل داشت.

در ۲۳ فوریه دبیرکل سازمان ملل متحد پطروس غالی، طرح ضربتی با همتای سیاسی خود یعنی کلینتون در مورد کمک‌های بشردوستانه و انداختن کمک‌ها از آسمان به وسیله هواپیما توافق کردند و انگلستان قویاً از این کار حمایت کرد.

فرانسه به رهبری فرانسوا میتران که پنج هزار سرباز فرانسوی را به عنوان بخشی از نیروی بشردوستانه سازمان ملل متحد به منطقه گسیل داده بود، در دیداری که با کلینتون داشته بیش از دولت امریکا نسبت به صرب‌ها همدردی نشان می‌داد و تمایل چندانی نداشت که بوسنی متحدی با رهبری مسلمانان در قلب بالکان به وجود آید.

کلینتون که با هلموت کهل صدراعظم آلمان دیداری داشت، انزجار دولت آلمان را از این رویه مشاهده کرده و دولت آلمان تشدید تحریم

سلاح را پیشنهاد می‌کرد. ولی دولتمردان امریکایی و بعضی از کشورهای اروپایی به غیر از فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها تحریم سلاح را نکوهش می‌کردند چرا این عملکرد جنگ را طولانی‌تر و نتیجه را بی‌نتیجه‌تر باقی گذاشته و نیروهای بشردوستانه سازمان ملل متحد که متشکل از بخش عظیمی از سربازان امریکایی بود را به مخاطره می‌انداخت. کلینتون در دیدار خود با عزت بگوویچ که در کاخ سفید ترتیب داده شده بود خاطرنشان کرد که به زودی اروپا بر سر این موضوع توافق خواهند کرد که حمایت قوی‌تر خود را از بوسنی اعلام و به مرحله اجرا درآورند. کلینتون سازمان ملل متحد را وادار کرد که پرواز هواپیما که ممنوع اعلام شده بود را در کلیه مناطق سرزمین بوسنی ایجاد شده تا دست کم از مزایای صرب‌ها جهت بمباران مناطق مسلمان‌نشین محروم گرداند. کلینتون در **خاطرات خود ذکر می‌کند که این اقدام توفیقی برای کاهش کشتار مسلمانان بی‌گناه نداشت.**

در این میان گروه کارکنان نظامی دولت کلینتون، که از اروپا بازگشته بودند، به کلینتون توصیه کردند که مداخله نظامی علیه صرب‌ها را آغاز کرده تا از درد و عذاب مردم بی‌گناه کاسته شود. سازمان ملل متحد توصیه دولت کلینتون را برای ایجاد منطقه امن در شهر سربرنیکا را اعمال کرده که این شهر در شرق بوسنی قرار داشت و کشتار وحشیانه صرب‌ها علیه مسلمانان بوسنی نسبت به سایر مناطق آن مشهودتر بود. همچنان که وارن کریستوفر وزیر خارجه وقت امریکا را برای کسب حمایت اروپا از سیاست‌های امریکا به کشورهای عضو ناتو سفر می‌کرد، کارادزیچ که امیدوار بود جلوی حملات هوایی ناتو را بگیرد سرانجام صلح سازمان ملل متحد را پذیرفت. گرچه که مشاوران او شش روز بعد از آن، صلح را رد کردند. در این خلل کریستوفر نتوانسته بود انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها را

راضی به حمایت از پیشنهاد امریکا کند و حق خود را به رهبری با این معضل را بار دیگر اعلام داشتند. فاجعه بوسنی به مدت ۲ سال ادامه یافت که بیش از دویست و پنجاه هزار کشته و ۲/۵ میلیون نفر آواره بر جا گذاشته بود و تا زمانی که حملات هوایی ناتو، به همراه شکست نظامی صرب‌ها که می‌توان به ابتکار عمل دیپلماتیک امریکایی در آن اشاره کرد، جنگ خاتمه یافت.

کلینتون در خاطرات خود این جنگ را بزرگ‌ترین شکست دسته جمعی در برقراری امنیت غرب از دهه ۱۹۳۰ دانسته و عواملی را در علل شکست آن ذکر می‌کند. کلینتون مطالعه نکردن تاریخ بالکان که در آن درگیری نژادی و قومی ریشه عمیق داشته و ممانعت از آن به وسیله خارجی‌ها را امکان‌ناپذیر می‌دانست. از دست رفتن مفهوم استراتژیکی و سوق‌الجیشی یوگسلاوی که در خلال جنگ سرد اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت؛ وقتی که ملی‌گرایی در یوگسلاوی به جای مردم سالاری روی قدرت آمد مشکل دیگری بر این شکست افزود و اکراه دولت بوش برای تعهد نظامی دیگر پس از جنگ اول خیلج فارس و تصمیم امریکا که این موضوع را به جای اینکه به ناتو ارجاع دهد به اروپا واگذار کرد و تمایل نداشتن اینکه بعضی از رهبران اروپایی دوست نداشتند در قلب منطقه بالکان یک دولت مسلمان روی کار بیاید همگی از علل شکست این امنیت دسته جمعی می‌داند.

کلینتون اذعان می‌دارد که هرگز نمی‌خواست که به تشدید یکطرفه تحریم سلاح اقدام کند چرا که این به تضعیف سازمان ملل متحد منجر می‌شد و خواهان این نیز نبود که با بمباران یکطرفه مواضع ارتش صربستان، در پیمان ناتو تفرقه به وجود آورد.

بالاخره وارن کریستوفر توافق‌نامه را با انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها برای انجام حملات هوایی ناتو به بوسنی استوار کرد. ولی این حملات را

بایستی هم ناتو و هم سازمان ملل تأکید می‌کرد ولی این کمی ریسک به نظر می‌رسید چرا که روسیه در شورای امنیت دارای حق وتو بود و با صرب‌ها نزدیکی بسیار داشت. و این ممکن بود کل سیاست‌های دولتمردان امریکایی را با مخاطره روبرو سازد. در این میان پاپ ژان پل دوم هم که به امریکا سفر کرده بود از اقدامات دولت کلینتون حمایت جدی خود را اعلام داشته بود.

ماه سپتامبر ۱۹۹۳ عزت بگوویچ به امریکا سفر کرد و خاطرنشان کرد که تهدید حملات هوایی ناتو در محدود کردن صرب‌ها موفق عمل کرده است و گفت‌وگوهای صلح دوباره از سر گرفته شده است. رهبر بوسنی به دولت کلینتون اطمینان داد که اسکان صلح‌آمیز، تا زمانی که با مسلمانان بوسنی عادلانه عمل شود متعهد است، به شرطی که قوای ناتو، از جمله سربازان امریکایی را برای اجرای این صلح به بوسنی گسیل شود. دولت کلینتون تمایل خود را برای همچون کاری اعلام داشت.

اما در پایان ماه مه ۱۹۹۴ صرب‌ها دوباره اطراف شهر سرایو را تنگ‌تر کرده و تک تیراندازها شروع به شلیک به سوی کودکان بی‌گناه کرد.

و در پی حملات ناتو باعث شد که صرب‌ها به نشانه تلافی‌جویانه مأموران سازمان ملل متحد را به گروگان گرفته و تهدید کنند که اگر دوباره حملات ناتو شروع شود آنها را به قتل می‌رسانند. دولت کلینتون به هواپیماهای جنگنده خود دستور داد که اطراف منطقه پرواز ممنوع به پرواز درآمده تا از احتمال حملات هوایی صرب‌ها جلوگیری به عمل آید. ژاک شیراک به عنوان رئیس جمهور جدید فرانسه هم موضع سخت و خشنی نسبت به رئیس جمهوری سابق یعنی فرانسوا میتران در مقابل صرب‌ها اتخاذ کرد. البته جای این نکته لازم است که وقتی ژاک شیراک به ریاست جمهوری رسید بر اثر تصمیم خود بر آزمون هسته‌ای، کمی از

روابط آن کشور با امریکا تیره و تار شده بود. گرچه در دیداری که ژاک شیراک با کلینتون داشت اطمینان داد که با تکمیل آزمون حتماً از معاهده‌های بین‌المللی منع آزمایش سلاح هسته‌ای حمایت خواهد کرد.

متأسفانه صرب‌ها دوباره بر فراز پرواز ممنوع شروع به بمباران مواضع بوسنی‌ها کرده و ناتو با تلافی آن فرودگاه کوچک صرب‌ها را بمباران کرد، گرچه نتوانست بیشتر جنگنده‌های آن را به آتش بکشاند. دولت امریکا نماینده نزد میلوسویچ فرستاد تا به این امید باطل که از حملات صرب‌ها به بوسنی خاتمه دهد و در مقابل تحریم‌های سازمان ملل متحد و حاکمیت بوسنی به رسمیت شناخته شود. در این میان هم خبرها حاکی از آن بود که در ماه جولای سال ۱۹۹۵ بوسنی‌ها به پیروزی‌هایی دست یافته بودند. اما ژنرال ملادیچ رهبر صربی به جای سعی در باز پس گرفتن سرزمین‌های از دست رفته به سه شهر مسلمان‌نشین و دور افتاده به اسم‌های سربرنیتسا، زپا، گرازده حمله کرده بود. وحشیانه‌ترین کشتار بی‌رحمانه پس از جنگ جهانی دوم توسط صرب‌ها در این شهر صورت گرفت. شهر سربرنیتسا که پر از پناهندگان بی‌گناه بود و صرب‌ها که توانسته بودند آن را به تسخیر خود درآورند، مسلمانان آن شهر را دسته جمعی در زمین فوتبال جمع کرده و به قتل رسانده بودند. دولت امریکا شدیدترین واکنش‌های خود را اعلام داشت و ناتو که ماموران سازمان ملل متحد خود را در خطر می‌دید نتوانست کاری از پیش ببرد. در این میان کروات‌ها حمله‌ای غافلگیرانه به شهر کراجیتا انجام دادند که صفحه جنگ را تغییر داد و جنگ دوطرفه شد. اروپایی‌ها بر این باور بودند که میلوسویچ برای اقدام تلافی‌جویانه علیه کروات‌ها اقدامی انجام خواهد داد اما دولت کلینتون به آینده کروات‌ها امید بسته بود، گرچه که صدراعظم آلمان هم بر این باور بود که نقش دیپلماسی برای خاتمه دادن

به این بحران بی‌فایده است. دولت کلینتون در یک دستور کاری، تحریم‌های سلاح و مهمات را اعمال نکرد تا سلاح و مهمات حداقلی برای کروات‌ها و بوسنی‌ها فراهم شود. و دولت امریکا بازنشسته‌شدگان ارتش امریکا را برای آموزش و تعلیم ارتش کرواسی گسیل داده بود.

کروات‌ها بدون هیچ مقاومتی شهر کراجیتا را تصرف کردند و این برای اولین بار بود که صرب‌ها در طول چهار سال جنگ شکست سختی خورده و به همین خاطر وضعیت روانی دو طرف را دگرگون ساخت.

بالاخره یکی از دولتمردان کلینتون به نام دیک هولبروک وزرای خارجه بوسنی، کرواسی، یوگسلاوی را ترغیب کرد که در روی یک اصل توافق شده‌ای صلح ایجاد کنند. گرچه حملات پی در پی ناتو بر مواضع صرب‌های بوسنیایی هنوز ادامه داشت.

در ماه نوامبر سال ۱۹۹۴ رؤسای جمهور بوسنی، کرواسی و صربستان به معاهده صلحی برای پایان دادن جنگ دست یافته بودند. در این معاهده بوسنی که یک کشور مستقل محسوب می‌شد که از دو بخش تشکیل شده بود: فدراسیون کروات بوسنی و جمهوری صرب بوسنی، البته با حل مناقشات اقلیمی که بر سر آن جنگ آغاز شده بود؛ سارایوو به صورت پایتخت تقسیم نشده باقی می‌ماند. دولت ملی مسئولیت امور خارجه، بازرگانی، مهاجرت، تابعیت، و سیاست پولی را بر عهده داشت و هر کدام از فدراسیون‌ها نیروی پلیس مخصوص خود را داشت. پناهندگان قادر بودند به زادگاهشان بازگردند، و می‌توانستند آزادانه در کشور تردد داشته و نظارت بین‌المللی بر اجرای حقوق بشر و آموزش پلیس اعمال می‌شد، و کسانی که مجرمان جنگی شناخته می‌شدند از عرصه سیاست کناره‌گیری می‌کردند.

این جنگ حدود ۲۵۰۰۰۰ کشته و دو میلیون نفر را از میهنشان آواره

در پی داشت.

کلینتون در خاطرات خود ذکر می‌کند که رهبری امریکا مصمم بود که ناتو از خود پرخاشگری شدیدی نشان دهد تا در سایه آن از ابتکار عمل دیپلماتیک هم بهره‌مند شود. شخص کلینتون از اقدامات سرسختانه و شجاعانه عزت بگوویچ که کمک شایانی برای پایان این جنگ کرده بود تشکر می‌کند.

دولت کلینتون در نطق تلویزیونی خود که از سراسر امریکا و اروپا پخش شد نکته جالب توجه را خاطرنشان کرد که جا دارد آن را خاطرنشان کنیم. او در این نطق اذعان می‌کند که کمک به مسلمانان بوسنی امتیاز مهمی برای ایالات متحده امریکا در بر داشت گرچه که منافع ملی مهمی در آنجا یافت نمی‌شد. کلینتون گفت: در این جنگ خواستیم به مسلمانان جهان نشان دهیم که ایالات متحده امریکا به آنان اهمیت می‌دهد، به اسلام احترام می‌گذارد، و اگر وحشت‌آفرینی را به کنار بگذارند و خواستار صلح و آشتی باشند، از آنان حمایت خواهد کرد.

آرامش و راحتی نسبی در این منطقه بعد از این جنگ بر منطقه بالکان حاکم شد تا اینکه سال ۱۹۹۸ فرا رسید. یک سال قبل، صرب‌ها به آلبانیایی تبارهای شورشی کوسووو حمله کرده و در نتیجه آن، شمار فراوانی از مردم بی‌گناه کشته شده و برخی زنان و کودکان در خانه‌هایشان سوخته بودند. آخرین دور تهاجم صرب‌ها، موجب خروج دوباره آوارگان از کشور و افزایش اشتیاق آلبانیایی تبارهای کوسووو برای استقلال شده بود. این مناقشه یادآور جنگ بوسنی بود که کوسووو همانند بوسنی شکاف موجود میان مسلمانان اروپا و مسیحیان ارتدوکس صرب را پر می‌کرد. اگر گریزی به تاریخ گذشته این منطقه بیاندازیم متوجه می‌شویم که در سال ۱۹۷۴، مارشال تیتو به کوسووو استقلال بخشیده و از

خودمختاری بهره‌مند شده بودند بطوری که مدارس خود را اداره کرده و سیاست پولی ـ مالی یکسانی را اعمال می‌کردند. در سال ۱۹۸۹ میلوشویچ آن خودمختاری را از کوسوویی‌ها گرفته بود. دولت کلینتون مصمم بود که اجازه ندهد که کوسووو به بوسنی دیگری تبدیل شود.

تا آوریل همین سال سازمان ملل متحد تحریم‌های تسلیحاتی، امریکا و متحدانش تحریم‌های اقتصادی را علیه صربستان اتخاذ کرده بودند که دلیل عمده این تحریم‌ها پایان ندادن به جنگ و خودداری از آغاز گفت‌وگو با آلبانیایی تبارهای کوسووو را می‌توان نام برد.

در اواسط جولای حملات وحشیانه صربستان به کوسووو شدت گرفت که تقریباً سیصد هزار آلبانیایی تبار کوسووو از خانه‌های خود گریخته بودند.

در اواخر سپتامبر، سازمان ملل متحد قطعنامه‌ای به تصویب رسانده بود که از بلگراد می‌خواست که فوراً به جنگ و خونریزی پایان دهد. دیک هالبروک هم رسماً به دیدار میلوشویچ رفت تا او را بیشتر راضی به قبول قطعنامه‌ای ذکر شده کند.

در ۱۳ اکتبر، ناتو تهدید کرد که اگرچه صربستان به خشونت پایان ندهد به حمله هوایی علیه یوگسلاوی دست خواهد زد. صربستان فوراً ۴۰۰۰ افسر پلیس ویژه خود را از کوسووو خارج کرد و وضع کمی آرام شد. اما در ژانویه سال ۱۹۹۹ دوباره شروع به کشت و کشتار مردم بی‌گناه کوسووو کرد. دولتمردان امریکایی و رهبران عضو ناتو خواهان خودمختاری کوسووو طبق سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۹ بودند. اما میلوسویچ همچنان می‌خواست که بر آنجا تسلط داشته باشد. آلبانیایی تبارهای کوسووو خواهان استقلال بودند. اما مشکلی دیگر اینکه خود دولتمردان کوسوووی در درون دچار سردرگمی شدید بودند. کلینتون معتقد بود که

با ابراهیم روگوا که رئیس دولت سایه بود، می‌شد به توافق صلحی دست پیدا کرد ولی با جناح اصلی دیگر کوسوویی‌ها که ارتش آزادی‌بخش کوسوو نام داشت و معتقد بودند که می‌توانند پابه‌پای ارتش صربستان بجنگند و به رهبری هاسیم تاسی اداره می‌شد، امیدواری به پایان جنگ کمی ناممکن بود. بالاخره در ششم فوریه سال ۱۹۹۹ طرف‌های درگیر وارد پاریس شدند تا از نزدیک مناقشه را حل کنند. آلبرایت و همتای سیاسی‌اش رابین کوک وزیر خارجه وقت انگلیس هم این رهبری را هدایت می‌کردند. این نشست، توافق‌نامه‌ای که موارد زیر را در بر می‌دارد را در بر می‌داشت: استقلال کوسوو؛ با استفاده از اقداماتی که سرکردگی آن را ناتو بر عهده داشت، خلع سلاح ارتش آزادی‌بخش کوسوو، اجازه به ارتش صربستان برای پاسداری از مرزهایشان.

اما در این نشست صرب‌ها نمی‌خواستند با نیروی حافظ صلح ناتو موافقت کنند و کوسوویی‌ها هم نیز خواهان آن نبودند که خودمختاری برای آنان تحمیل شود مگر اینکه به آنان تضمین داده شود درباره استقلال، همه‌پرسی نیز به عمل خواهد آمد. البته ارتش آزادی‌بخش کوسوو از خلع سلاح اجباری رضایت نداشت. امریکا تصمیم گرفت که موافقت‌نامه را طوری تنظیم کند که همه‌پرسی به تعویق بیفتد. در ۲۳ فوریه آلبانیایی تبارهای کوسوو از جمله تاسی، اصولاً توافق‌نامه را پذیرفتند و قرار شد برای انجام یک سری تبلیغات در خاکشان برای رضایت مردمشان، دوباره در اواسط مارس به پاریس آمده تا سند کامل شده را امضا کنند. اما صرب‌ها شرکت در این انتخابات را تحریم کردند و میلوشویچ هم دوباره ساز ناسازگاری زده و حاضر به قبول حضور نیروهای خارجی در خاک یوگسلاوی نشد.

کلینتون دوباره دیک هالبروک را به بلگراد فرستاد تا دوباره فن

دیپلماسی را بیازماید ولی میلوشویچ طفره رفته و دیک نتوانسته بود که او را راضی نگه دارد. تا اینکه اواخر ماه مارس، کلینتون و خاویر سولانا دبیرکل ناتو تصمیم به حمله نظامی گرفتند. ولی روسیه به صدر کشورهای مخالف پیوست و یوگنی پریماکف نخست‌وزیر روسیه در راه سفر به واشنگتن، وقتی که از اَل گور شنید که حمله به یوگسلاوی نزدیک است دستور داده که هواپیمایش مسیر را دور بزند.

کلینتون در خاطرات خود علت حمله را اینگونه بیان می‌کند: به **میلوشویچ نشان دهیم درباره توقف دور دیگر از پاک‌سازی قومی جدی هستیم؛ او را از انجام دادن حمله‌ای شدیدتر و خونبارتر از پیش، بر ضد مردم غیرنظامی بی‌گناه کوسووو منصرف کنیم و در صورتی که میلوشویچ بی‌درنگ تسلیم نشد، به توانایی نظامی صرب‌ها آسیب جدی وارد آوریم.**

در آوریل سال ۱۹۹۹ دولت امریکا مناطق مرکزی شهر بلگراد و ساختمان وزارت کشور و اداره مرکزی تلویزیون دولتی صربستان، مقر مرکزی حزبی میلوشویچ و خانه او را بمباران کرد. افزون بر آن، حمایت مالی و نظامی در کشورهای همسایه مثل آلبانی و مقدونیه که سیل آواره‌شدگان در آن زیاد بود افزایش داد. البته شخص کلینتون از اینکه نیروی زمینی به منطقه گسیل شود سخت مخالف بود و معتقد بود که نیروی هوایی بالاخره کارساز خواهد بود؛ گرچه که همتای سیاسی‌اش یعنی تونی بلر همچین عقیده‌ای نداشت.

در ۱۴ آوریل کلینتون به بوریس یلتسین تلفن زد و از او خواست که نیروهای خود را به منطقه بفرستد تا از اقلیت صرب‌ها در کوسووو حمایت کند، که اجمالاً در مبحث اولیه، اشاره به آن شد. در اوایل مه، سه نظامی امریکایی در مرز مقدونیه اسیر شدند که فرستاده ویژه کلینتون به بلگراد، جسی جکسون، میلوشویچ را متقاعد کرد که آنان را آزاد سازد،

ولی به هنگام سقوط چرخبال آپاچی صربستان دو نظامی امریکایی جان خود را از دست دادند. این دو نفر تنها تلفات نظامی امریکا در این جنگ بود. در هفتمین روز ماه مه، ناتو سفارت چین را بمباران کرد و باعث شد که سه شهروند چینی به قتل برسند. البته مراکز بمباران شده از عکسبرداری هوایی اخذ می‌شد. شخص کلینتون از این فاجعه بهت‌زده و بی‌اندازه ناراحت بود. او برای اینکه مراتب احترام خود را به مقامات چینی اعلام دارد به جیانگ زمین تلفن می‌زند ولی رئیس جمهور چین به تلفن او پاسخ نمی‌دهد و کلینتون مجبور می‌شود که آشکار و بارها از او در مذاکرات بعد پوزش‌خواهی کند.

چند روز بعد اعتراضات در چین رو به فزونی رفت و سفارت امریکا را در پکن محاصره کردند. کلینتون توانست با زمین گفت‌وگو کند و رسماً معذرت‌خواهی کرده و ذکر کند که او به‌طور عمد و آگاهانه دست به همچنین کاری نزده است. زمین هم در پاسخ می‌گوید که شاید دولت آمریکا به‌طور عمد و آگاهانه دست به همچنین کاری نزند ولی در پنتاگون و سیا افرادی وجود دارد که از روابط اخیر چین و امریکا و کمک‌های به عمل آمده شده توسط کلینتون را نمی‌پسندند و نقشه را به گونه‌ای دست‌کاری کرده تا سبب بروز اختلاف میان دو کشور شود. زمین این را نمی‌توانست بپذیرد که امریکا که از نظر فناوری کاملاً پیشرفته می‌باشد امکان داشته باشد که دست به چنین اشتباهی بزنند. کلینتون در خاطرات خود می‌گوید: که باور کردن این موضوع برای او نیز دشوار بود.

در آخر ماه مه، ناتو تصویب کرد که پس از پایان جنگ، چهار هزار سرباز و نیروی نظامی حافظ صلح به کوسووو ارسال شود و دادستان جنایت‌های جنگی دیوان داوری لاهه، کیفرخواستی علیه میلوسویچ صادر کند.

بالاخره در ماه ژوئن، حملات هوایی ناتو ارتش صربستان و در راس آن میلوشویچ را از پای درآورد و ویکتور چرنومیردین و مارتی آهتیساری رئیس جمهور فنلاند درخواست ناتو را شخصاً به میلوشویچ تقدیم کردند. ارتش صربستان بلافاصله نیروهای خود را از کوسووو خارج کرده و نیروی امنیتی بین‌المللی در کوسووو استقرار یافته و خاویر سولانا دبیرکل ناتو اعلام توقف حملات را صادر کرد.

بعد از اینکه تنش به پایان رسید، روسیه به دستور شخص یلتسین نیروهای نظامی خود را از بوسنی عبور داده و وارد کوسووو شده و فرودگاه آن را به محاصره خود درمی‌آورند. این اقدام به موافقت قبلی ناتو انجام نگرفته بود و چون ملی‌گرایان افراطی روسیه با صرب‌ها همدردی می‌کرد، کلینتون اظهار می‌کند که یلتسین آن را برای سرگرمی بیشتر انجام داده بود. بدین ترتیب با میانجیگری کلینتون این نیروها، به نیروهای ناتو مورد تایید سازمان ملل متحد پیوست.

کلینتون در خاطرات خود می‌گوید: ... حتی پس از جنگ، هنوز باید کارهای زیادی در کوسووو انجام می‌گرفت که عبارت بودند از: بازگردانیدن سالم آواره‌ها به خانه‌هایشان؛ پاک کردن میدان‌های مین؛ بازسازی خانه‌ها؛ تامین غذا، دارو و سرپناه برای بی‌خانمان‌ها؛ غیرنظامی کردن ارتش آزادی‌بخش کوسووو؛ ایجاد محیطی امن، هم برای آلبانیایی تبارهای کوسووو و هم اقلیت صرب؛ سازمان‌دهی دولتی غیرنظامی، و بازسازی اقتصادی فعال. این کار، کاری بزرگ بود که بیشتر آن را متحدان اروپایی ما انجام می‌دادند؛ حتی با اینکه امریکا در جنگ هوایی، بیشترین سهم را به خود اختصاص داده بود.

آنچه که در این فهرست آن را مطالعه کرده‌اید بحران یوگسلاوی بود که نمایش واقعی کشورهای تازه استقلال رسیده پس از فروپاشی اتحاد

جماهیر شوروی را اجرا می‌کرد که چگـونه دسـتخوش زوال و دوری از دموکراسی را می‌پیمودند.

اسرائیل و فلسطین

مسئله اسرائیل و فلسطین از دیرباز مورد مناقشه دو مذهب متفاوت است که جهان اسلام از یک طرف و جهان یهود از طرف دیگر بر ادعاهای خود بر یک سرزمین واحد ابراز می‌دارند. ولی ماهیت این مناقشه که زاده و پرورش یافته قرن ۲۰ می‌باشد، چیست؟!

بد نیست که در اینجا کمی از تاریخچه این مناقشه را بازگو کنیم؛ چرا دانستن این مطلب که چرا اکثر قدرت‌های بزرگ از اسرائیل و اکثر کشورهای عرب و مسلمان از فلسطین حمایت می‌کند در طول تاریخ حائز اهمیت بوده است. در این مقال به یک واقعه مهم و تاریخی متذکر می‌شویم که در طول تاریخ حیات یهود واقعی بس جالب و در بعضی از اذهان عمومی مردمان یهود به عنوان یک معجزه تلقی می‌شود. قبل از میلاد مسیح، زمانی که بخت نصر بر سرزمین آریایی حکمرانی می‌کرد، آزادی عقیده و درکل آزادی مذهب در این سرزمین معنایی نداشت. یکی از قوم‌هایی که در این دوران به شدت کوبیده و به‌طور وحشیانه در زندان‌های بخت نصر به مرگ محکوم می‌شد، قوم یهود بود. با انقلاب کورش کبیر برخاسته از فرزندان آریایی وضع به گونه دیگری تغییر کرد. این پادشاه هنگامی که به سرزمین‌های یهودیان رسید، طبق آیین و سنن هر پادشاهی که سرزمینی را به تصرف و اشغال خود درمی‌آوردند

می‌بایست تمام مساجد و محل‌های راز و نیاز آن سرزمین را به آتش بکشانند، ولی این بار این پادشاه ایرانی سنت شکنی کرده و برخلاف عملکردهای پادشاهان فاتح، از قوم یهود می‌خواهد که محل مساجد خود را اعلام داشته تا همگی به یک جا نماز برپا دارند. بدین ترتیب از این واقعه به بعد کوروش منشوری منتشر کرد که در تمام سرزمین‌های آریایی و بلاد دیگر رواج پیدا کرد که طبق آن مردمان آن سرزمین در سایه پادشاهان هخامنشی می‌توانند از آزادی مذاهب بهره‌مند شوند. این منشور که به اولین منشور حقوق بشر در جهان، در قبل از میلاد مسیح مشهور است و با اینکه به زبان سانسکریت در یک لوحه تخته سنگی نوشته شده است در موزه سازمان ملل متحد نگه‌داری می‌شود. با این عملکرد پادشاه ایرانی، بعضی از یهودیان آن دوره، کوروش را به عنوان پیامبر که از جانب خدا آمده است تلقی می‌کنند و همچنان برای شخصیت کوروش احترام فراوانی قایل هستند. گرچه که اکثر پیامبران آنان مانند یوشع پیامبر در ایران زمین به خاک سپرده شده است. البته در اینجا ناگفته نماند که یهود و عرب ساکن فلسطین از یک نژاد، یعنی نژاد سامی نشعت گرفته و سال‌های متمادی با تفاوت مذاهب در سایه یک سرزمین به زندگی خود ادامه داده بودند.

با گذشت سال‌های متمادی، دولت امپراطوری عثمانی پا به عرصه ظهور گذاشت. این دولت که از ترک‌های عثمانی (ترکیه امروزی) تشکیل می‌شد در اهداف بلند مدت خود ایجاد یک امپراطوری بزرگ و وسیع مسلمان را در سر می‌پروراند. این دولت تا اندازه‌ای به این هدف خود نائل شد ولی وقتی خواست که ایران را که جزء مسلمانان تشیع بود، ضمیمه خاک خود کند با رشادت‌طلبی‌های پادشاهانی همچون شاه عباس اول مواجه شد و هرگز به این هدف خود نزدیک نشد. گرچه این اهداف شوم

جنگ سی ساله ایران و عثمانی را به بار آورد و پادشاهان ایران، اسلام تشیع را مذهب رسمی کشور اعلام داشتند. این پادشاهی در سایه اسلام تسنن، توانست نوعی استبداد مذهبی را در دیگر بلاد تحت تصرف خود رواج دهد که نمونه بارز آن قوم یهود بود. این قوم بارها از پادشاهان عثمانی درخواست آزادی مذهبی کرده بودند ولی دولت عثمانی به خواسته آنها وقعی نمی‌گذارد و در بعضی از اوصاف تاریخ به منکوب کردن این قوم اقدام می‌کند.

با گذشت زمان این امپراطوری در سایه پادشاهان خردمند، توانا و گرچه سیاستمدار، خود را پا به عرصه قرن ۲۰ می‌گذارد. همانطوری که مطلع هستید این قرن مشهور به قرن مسابقه تسلیحاتی است[۱]. قدرت‌های بزرگ آن زمان در دو جبهه آلمان ـ عثمانی ـ اتریش مجارستان و در جبهه دیگری انگلستان ـ روسیه ـ فرانسه که اجمالاً به شرح آن پرداختیم به رقابت خود در ایجاد پایگاههای نظامی ادامه می‌دادند. با این وجود که آتش جنگ در میان کشورهای اروپایی به آتش یک کبریت وابسته بود با کشته شدن ولیعهد اتریش برافروخته شد.

نتیجه جنگ شکست جبهه اول یعنی آلمان ـ عثمانی ـ اتریش مجارستان شد که عواقب آن سخت متحمل امپراطوری عثمانی شد. این امپراطوری تجزیه شد و از درون آن چند کشور بزرگ اسلامی ظهور کرد. ابرقدرت قرن ۲۰ یعنی انگلستان که خود را با یک خطری جدّی مواجهه می‌دید سیاست قیومیت را بر کشورهای تازه استقلال یافته تحمیل کرد. طبق این سیاست فرانسه بر کشورهای همچون مصر ـ سوریه و لبنان و

۱ـ اصطلاحاً به قرن ۱۹ کنسرت اروپا اطلاق می‌شود بدین معنی که کشورهای جهان بین‌الملل به دلیل رقابت تسلیحاتی در یک حالت موازنه قوا قرار داشتند و کشوری نمی‌توانست به کشور دیگری حمله کند.

انگلستان قیمومیت خود را بر فلسطین، عراق، عربستان و غیره اعمال کرد. بدین ترتیب دولت بریتانیای کبیر یهودیان فلسطین را (با اینکه هزینه خرید را خود متقبل می‌شدند) ترغیب کرد که زمین‌های بیشتری را از فلسطینی‌های مسلمان خریداری کنند. در این برهه از زمان مسلمانان فلسطین که نمی‌دانستند چه آینده‌ای در انتظار آنهاست زمین‌های خود را به چندین برابر قیمت معمولی آن به یهودی‌ها می‌فروختند.

بعد از گذشت سال‌های متمادی با صدور اعلامیه بالفور، که از حمایت شدید پادشاه انگلستان برخوردار بود، وزیر امور خارجه وقت انگلستان یعنی بالفور، یهودی‌ها را به یک سرزمین واحد هر چند کوچک با دولتی مستقل ترغیب کرده و بعد دولت اسرائیل را به رسمیت می‌شناسد. بعد از بروز جنگ جهانی دوم و فرتوت شدن امپراطوری بزرگ بریتانیا این نقش و سیاست به امریکا که فاتح جنگ جهانی دوم بود منتقل شد.

در توضیح دلیل اعطای همچون اختیاری به یهودیان شاید به بررسی‌های تاریخی، احتیاج داشته باشد. ولی آنچه که مسلم است، اکثر یهودیان جهان به دلیل دارا بودن استعدادهای ذاتی و مالی و پراکنده بودن آن‌ها در سرتاسر جهان، اروپائیان به فکر ایجاد سرزمینی برای یهودیان افتادند. از لحاظ مذهب چون پیروان دین مسیح وابسته به کتاب‌های آسمانی یهود هستند نوعی شرمساری را در میان آنها افزود. ولی اروپائیان در اهداف بلند خود سیاست احیای سرزمین یهودیان را شاید تنها در مقابل کشورهای اسلامی تازه تأسیس شده که حس ناسیونالیسم عربی رواج کرده بود را می‌توان نام برد.

ولی به راستی، بعد از این جنگ هولناک، اسرائیل در مقابل کشورهای قدرتمند و در راس آن امریکا از چه مقدار آوانسی برخوردار است و می‌توان به عنوان دولتی خواهان ایجاد کشوری یهودی از نیل تا فرات فائق آید؟ آیا واقعاً امریکا به حقوق یک شهروند فلسطینی تنها در سایه ایجاد

یک دولت اسرائیل احترام می‌گذارد یا خیر؟!

ما در این بحث، که روابط بین اسرائیل و فلسطین و این دو با امریکا و بعضی از کشورهای خاورمیانه مثل اردن (که نقش به سزایی در تعیین صلح نهایی ایفا می‌کند) سوریه ـ عربستان با اسرائیل و امریکا بررسی می‌کنیم.

وقتی که حزب دموکرات امریکا به رهبری کلینتون زمام امور امریکا را در دست گرفت در اسرائیل، اسحاق رابین، نخست‌وزیر وقت اسرائیل در رأس قدرت بود.

پیش از این، اسحاق رابین با شخص یاسر عرفات به توافق صلحی دست یافته بودند که به توافق صلح اُسلو مشهور بود. اما در جریان مبارزات انتخاباتی امریکا مسیر منحرف در پیش گرفته بود که بعد از آن، وارن کریستوفر به‌طور محرمانه طرف‌های مذاکره کننده را روبروی همدیگر نشانده و به صلحی نزدیک شده بودند. کشورهای همسایه اسرائیل مثل عربستان هم که از حکومت ۱۲ ساله جمهوری‌خواهان که اهمیتی به صلح اسرائیل ـ فلسطین نمی‌دادند تمایل داشتند که خاورمیانه سیر صعودی صلح را طی کند و با به قدرت رسیدن کلینتون، فرصت را غنیمت شمارند و آمادگی خود را برای همکاری صلح نهایی اعلام داشتند.

شاه فهد که هنوز از دست یاسر عرفات به دلیل حمایت او از صدام حسین در خلال جنگ اول خلیج فارس سخت عصبانی بود، حداکثر تلاش خود را برای ایجاد صلح توافقی به انجام می‌رساند.

به همین خاطر دولت کلینتون اعلام کرد که در روز ۱۳ سپتامبر سال ۱۹۹۳ رهبران اسرائیل و فلسطین در چمن جنوبی کاخ سفید همدیگر را ملاقات خواهند کرد. کلینتون اذعان داشت که چون سازمان آزادی‌بخش فلسطین خشونت را دوباره کنار گذاشته و اسرائیل را به موجودیت

می‌شناسد ایالات متحده امریکا دوباره گفت‌وگوها را با این سازمان از سر می‌گیرد.

پیش از اجرای این گردهمائی خبرنگاران از کلینتون پرسیده بودند که آیا واقعاً یاسر عرفات در کاخ سفید استقبال خواهد شد؟ کلینتون در پاسخ گفت که این بستگی به دو طرف مناقشه دارد؛ چراکه اگر نماینده از هر دو رهبر به کاخ سفید وارد شود جهان که از تلویزیون آن را مشاهده خواهد کرد، می‌پندارند که هیچ صلحی در کار نیست. بنابراین اگر هر دو رهبر وارد کاخ سفید شوند با تعهد بیشتری برای صلح، کاخ سفید را ترک خواهند گفت. **کلینتون در خاطرات خود ذکر می‌کند که دولت امریکا حداکثر تلاش خود را می‌کرد تا بیشترین افزایش را برای امنیت اسرائیل برای نیل به اهداف اقتصادی و اسکان مجدد پناهندگان و جبران خسارت فلسطینی انجام پذیرد.**



یاسر عرفات به هنگام دیدار هیلاری رادام کلینتون

به احتمال قریب، در انتخابات ۲۰۰۸ م، همسر کلینتون نامزد ریاست جمهوری شود.

آنچه در این میان حائز اهمیت است، اینست که تصمیمِ آمدن رهبران هر دو سرزمین کمی شاید آسان به نظر برسد ولی اینکه هر دو رهبر در وطنشان از چه میزان حمایت برخوردار است، با آینده نامعلوم مواجهه است. گرچه فرض بر آن باشد که با حمایت اکثریت مردمان هر دو رهبر در سرزمین‌هایشان برخوردار باشند ولی گروه‌های افراطی دو طرف همیشه مشکل‌آفرین بوده است. فلسطینی‌ها که در این موافقت‌نامه به عنوان هیئت فلسطینی و نه سازمان آزادی‌بخش فلسطین شناخته می‌شد اعتراض کردند که دولت کلینتون با ارجاع آن به دولت اسرائیل مناقشه را حل و فصل کرد. اسرائیل راضی به آنچه که فلسطینی‌ها خواهان آن بودند، شد.

در این گردهمائی قرار بود شیمون پرز، وزیر امور خارجه اسرائیل و محمود عباس که به ابومازن مشهور است توافق‌نامه را به امضا برسانند و وزیران خارجه دو کشور امریکا و روسیه یعنی کریستوفر و آندری کوزیرف شاهدان امضای این توافق‌نامه محسوب می‌شدند. ناگفته نماند که در این گردهمائی جیمی کارتر رئیس جمهور سابق امریکا که در معاهده کمپ دیوید و به کمک ایران در زمان پهلوی دوم میان مصر و اسرائیل به امضا رسیده بود، حضور داشت.

ولی موضوعی، قبل از انجام این مراسم وجود داشت که شخص کلینتون را به آشفتگی ذهنی دچار کرده بود و آن اینکه یاسر عرفات می‌خواست هم با شخص کلینتون و هم با خود اسحاق رابین دست تکان دهد؟ کلینتون این مطلب را با اسحاق رابین در میان می‌گذارد و او با گفتن همچون عبارتی که «آدم که با دوست خود دست تکان نمی‌دهد با دشمن خود صلح می‌کند، راضی به این مسئله می‌شود. اما رابین با روبوسی شدیداً مخالف بود. با توجه به اینکه سلام و احوالپرسی عرب‌ها بوسیدن

گونه‌های همدیگر است و عرفات شاید در این مراسم همچون کاری را انجام می‌داد و امتناع رابین از این کار، شاید کل صلح را به مخاطره می‌انداخت.

کلینتون برای اجتناب از این کار، چاره‌ای اندیشیده بود که جالب توجه است. برنامهٔ او عبارت بود از امضای توافق‌نامه، بعد دست تکان دادن با هر دو رهبر و سپس هر دو رهبر را به هم نزدیک گرداندن. و اگر یاسر عرفات، کلینتون را نمی‌بوسید سعی در بوسیدن رابین هم نمی‌کرد. او تصمیم گرفت، هنگام دست دادن با عرفات، اگر عرفات مصراً خواست که با کلینتون روبوسی کند، کلینتون دست چپش را به بازوی راست عرفات می‌گذاشت و کمی آن را فشار می‌داد که این کار مانع از روبوسی عرفات می‌شد. چیزی که در این برهه مشهود بود نوع لباس پوشیدن شخص کلینتون بود. کراوات آبی با طرح شیپورهای طلایی به تن گره زده بود که در خاطرات خود اینچنین توضیح می‌دهد: **در شب قبل از مراسم که بی‌خوابی به سرم زده بود انجیلم را برداشتم و کل فصل یوشع پیامبر را مطالعه کرده‌ام و به همین خاطر کراوات آبی با طرح شیپورهای طلایی به تن زدم چرا که مرا به یاد شیپورهایی می‌انداخت که یوشع برای فرو ریختن دیوارهای قلعه جریکو استفاده کرده بود. اکنون این شیپورها خبر از فرا رسیدن صلحی می‌داد که جریکو را به فلسطینی‌ها بازمی‌گرداند.**

مراسم طبق برنامه‌ریزی‌های قبلی و گفته شده به خوبی انجام پذیرفت و صلح امضا شد. پس از آن رابین پشت تریبون قرار گرفت و خطاب به ملت فلسطین گفت:

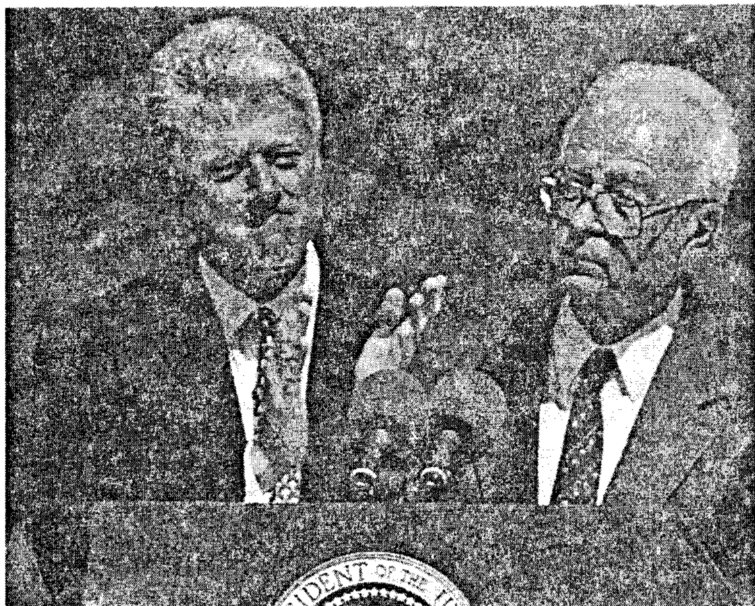
برای ما مقدر شده است که با هم زندگی کنیم، روی یک خاک در یک سرزمین.

ما، یعنی سربازانی که از نبردهای خونین بازگشته‌ایم... امروز به شما با

صدایی بلند و رسا می‌گوییم: خونریزی و اشک ریختن بس است. بس است!... ما هم مثل شما مردم هستیم، مردمی که می‌خواهند خانه‌ای بنا کنند، درختی بکارند، عشق بورزند، و مثل همه انسانها، مثل انسانهای آزاد در کنار شما با شان و قرابت و دوستی زندگی کنند.

اسحاق در بخشی از سخنان خود از سخنان حضرت سلیمان هم استفاده کرد:

در زیر این گنبود کبود، برای هر چیزی فصلی وجود دارد و برای هر هدفی زمانی. زمانی برای زاده شدن و زمانی برای مردن، زمانی برای کشتن و زمانی برای شفا یافتن... زمانی برای جنگ و زمانی برای صلح. اکنون زمان صلح فرارسیده است.



اسحاق رابین نخست وزیر اسرائیل در حال سخنرانی در چمن جنوبی کاخ سفید

یاسر عرفات هم بعد از رابین سخنانش را اینگونه خطاب کرد:

مردم ما عقیده ندارند تصمیم‌گیری برای اوضـاع خـودشان تـهاجمی بـه حقوق همسایگانشان، یا نقض امنیت آنان باشد. در عوض، پایان دادن به این احساس که با فلسطینی‌ها همواره غیرمنصفانه رفتار شده و در طول تاریخ از بی‌عدالتی در رنج بوده‌اند قوی‌ترین تضمین برای هـمزیستی مسـالمت‌آمیز و دوستی میان مردم ما و نسل‌های آینده خواهد بود.

کلینتون خطابه‌های رابین را منصفانه و در عین حال از درون می‌داند و سخنان عرفات را کمی با حالت دلخوری و دل‌شکستگی تعبیر می‌کند و روند صلح را امیدوارکننده تلقی می‌کند. ولی سوالی که در این‌جا مطرح می‌شود این است که چرا اسرائیل به یکباره در مورد سیاست خارجه خود در قبال فلسطین با دیگر قـدرتها تـغییر رویـه داد و راضـی بـه هـمچون سازشی شد. جواب این سوال را بایستی در بطن طول تاریخ اسرائیل پس از جنگ سرد جست.

در طول تاریخ اسرائیل، زمین جزء سیاست لاینفک مـردان سـیاسی اسرائیل بود. ولی سیاست‌های بروز شده دوران اسحاق رابین وضـع بـه گونه دیگری بود که او را راضی به همچون سازشی کرده بود. آنـچه کـه قلمرو اسرائیل از جنگ سال ۱۹۶۷ افزایش یافته بود دیگر برای امنیت آن ضروری قلمداد نمی‌شد. با توجه به اینکه جنبش انتفاضه که چند سالی در این منطقه شروع شده بود، نشان مـی‌داد کـه قـلمروی اشـغالی پـر از مردمان خشمگین، اصلاً برای امنیت اسرائیل مناسب نیست. هنگامی که در جنگ اول خلیج فارس، عراق چند موشک اسکاد به اسرائیل پـرتاب کرد و اسـرائـیل سـیاست خـاموشی اتـخاذ نـمود، دولتـمردان اسـرائـیل دریافتند که زمین در برابر حملات امروزی افاقه نمی‌کند. بالاخره بایستی نتیجه گرفت که اگر اسرائیل تصمیم بگیرد که کرانه غربی را در اختیار خود

قرار دهد بایستی به این مشکل رسیدگی کند که آیا اجازه شرکت در انتخابات اسرائیل به فلسطینی‌ها داده می‌شود یا خیر؟!

همچون حقی برای آنانی که درون مرزهای پیش از سال ۱۹۶۷ زندگی می‌کردند وجود داشت. با این اوصاف، تولید مثل شدید اعراب امکان اینکه حتی یک ایالت یهود در آن سرزمین در آینده وجود نداشته باشد را محتمل به نظر می‌رسد. و اگر حق رای از فلسطینی‌ها عزل می‌شد اسرائیل یک کشور مردم سالار به نظر نمی‌رسید بلکه یک کشوری که همیشه با تبعیض نژادی دست و پنجه نرم می‌کرد در جامعه بین‌المللی شناخته می‌شود. این نتیجه‌گیری‌ها که از زبان رابین هنگام صرف نهار با بیل کلینتون بیان شده است، تنها مشکل باقی‌مانده، سازش بین همسایگان بود که در وهله اول بایستی از اردن و پس از آن سوریه شروع می‌شد.

بدین ترتیب امضای معاهده صلح نهایی میان دیپلمات‌های اسرائیلی و اردنی برای کسب سرمایه‌گذاری بیشتر در مناطقی از فلسطین که شرایط را برای توسعه اقتصادی باثبات و آرام و اما صلح‌آمیز، ترغیب می‌کرد از اقدامات بعدی بود که، دولت کلینتون آن را حرکتی برای صلح می‌دانست.

در هفدهم اکتبر، اسرائیل و اردن اعلام داشتند که به معاهده صلحی دست یافته‌اند و اسحاق رابین و شاه حسین از کلینتون دعوت به عمل آورده‌اند تا از نزدیک شاهد این توافق‌نامه باشند. گرچه در راه این سفر کلینتون با حسنی مبارک دیداری مختصر به همراه یاسر عرفات انجام داد. کلینتون درصدد ترغیب یاسر برای پیکار با تروریزم، به ویژه آنچه حماس اعمال می‌کرد، بود. عرفات در این نشست قول داد که در مورد اختلافاتش با اسرائیلی‌ها در مورد تحویل به تأخیر افتاده مناطق مشخص شده برای سلطه فلسطینی‌ها وارد مذاکره خواهد شد.

کلینتون که در خاطرات خود دوستی خود را با شاه اردن یعنی حسین

شاه، یک موهبت الهی خطاب می‌کند و در پارلمان اردن سخنانی ایراد می‌کند که آن را به عنوان خطاب به ملت‌های عرب و در کل مسلمان یاد می‌کند: **امریکا نمی‌پذیرد که تمدن‌های ما باید با هم برخورد داشته باشد. ما اسلام را محترم می‌شماریم... ارزش‌های سنتی اسلام، عشق به مذهب و کار نیک به خانواده و جامعه، با بهترین آرمان‌های امریکایی هماهنگی دارند. بنابراین، ما می‌دانیم که ملت‌هایمان، مذاهبمان و فرهنگ‌هایمان می‌توانند با توافق و همدلی با هم زندگی کنند.**

در پایان ماه سپتامبر دوباره اسحاق رابین و عرفات برای امضای توافق‌نامه کرانه غربی که اختیار بخشی وسیع از اراضی را به فلسطینی‌ها محول می‌کرد به کاخ سفید قدم گذاشتند.

کلینتون جالب‌ترین بخش این ملاقات را به دور از دوربین‌ها به تصویر می‌کشد. این مراسم که بعدازظهر همان روز جلوی هزاران دوربین انجام می‌پذیرفت، نخست عرفات و رابین در اتاق کابینه کاخ سفید همدیگر را ملاقات می‌کنند تا بخش‌های الحاقی نقشه که شامل جاده‌ها، تقاطع‌ها، شهرک‌های مهاجرنشین و اماکن مقدسه بود با شاهد رسمی خود بیل کلینتون به امضا برسانند. کلینتون در این لحظه برای مدت کوتاهی این دو رهبر را تنها می‌گذارد. بعد از سپری شدن ساعتی، رابین از اتاق سراسیمه خارج شده و نزد او آمده و می‌گوید که به مشکلی برخورد کردیم. مشکل آنها عبارت بود از اینکه عرفات به نقطه‌ای از نفشه اشاره داشته است که بیشتر زیر سلطه اسرائیلی‌ها بود. رابین اذعان می‌کرد که می‌خواهد همسایه خوبی برای فلسطینی‌ها باشد و عرفات هم با زبان بازی خاصی اعلام می‌داشت که به عنوان فرزندان ابراهیم پیامبر، ما تقریباً پسرعمو هستیم. بالاخره کلینتون با تنها گذاشتن آنها در یک اتاق بعد از مدتی، راضی به حل مناقشه شدند. این نقطه از نقشه به فلسطینی‌ها واگذار شد.

بعد از امضای این توافق‌نامه رابین تنها با اختلاف یک رای از پارلمان کِنِست اسرائیل جان سالم به در برد.

اما حوادثی در شرف وقوع بود که شاید در تاریخ صلح اسرائیل و فلسطین تا این اندازه تأثیرگذار نبود! چرا که در طول تاریخ می‌توان به صراحت اذعان کرد که این برای اولین بار بود که دو رهبر از نزدیک مقابل هم می‌نشستند و مشکلات خود را متقابلاً حل و فصل می‌کردند. اسحاق رابین توسط یک دانشجوی رشته حقوق دانشگاه اسرائیل به نام یگال امیر در اجتماع صلح عظیمی که رابین در آن سخنرانی می‌کرد در تل‌آویو ترور شد.

کلینتون در خاطرات خود رابین را به عنوان دوست صمیمی خود خطاب می‌کند و بعد از اینکه رابین کشته شد فهمید که چقدر او را دوست دارد. کلینتون، رابین را فردی شجاع که با قبول صلح، زندگی خودش را به خطر افکنده بود یاد می‌کند. کلینتون رهبری خاورمیانه بعد از رابین را سخت، دشوار قلمداد کرده و اذعان می‌دارد که شاید هیچ وقت بدون او به صلح نهایی نزدیک نمی‌شدیم.

ناگفته نماند که این دانشجو شدیداً مخالف واگذاری کرانه غربی به فلسطینی‌ها به خصوص شهرک‌های مهاجرنشین بود.

شیمون پرز، وزیر امور خارجه به نخست‌وزیری اسرائیل رسید و خود را فوراً به کاخ سفید رساند تا نیّات اسرائیل را برای واگذاری غزه، جریکو، دیگر شهرهای بزرگ و ۴۵۰ دهکده در کرانه غربی به فلسطینی‌ها را تا عید نوئل اعلام کند و دست کم هزار نفر زندانی فلسطینی دیگر را، پیش از فرا رسیدن انتخابات اسراییلی، آزاد سازد.

اما منفجر شدن دو بمب کارگذاری شده به وسیله حماس در اواخر فوریه روند صلح را با نگرانی روبرو ساخت. در حالی که زمان برگزاری

انتخابات اسرائیل نزدیک می‌شد حماس می‌کوشید که نخست‌وزیر اسرائیل، شیمون پرز را شکست دهد تا دولتی تندرو در اسرائیل روی کار بیاید تا صلح با سازمان آزادی‌بخش فلسطین را به مخاطره بیاندازد. دولت کلینتون، عرفات را برای حل اقدامات بیشتر تروریزمی ترغیب کرده بود.

در ماه مارس سال ۱۹۹۵ دور جدیدی از بمب‌گذاری‌ها در شهرهای تل‌آویو و اورشلیم شروع شد که چند کودک، یک پرستار فلسطینی که به همراه دوستان یهودی‌اش کار می‌کرد و دو زن جوان امریکایی به قتل رسیدند. دولت امریکا این حملات را متوجه حماس کرد و در دوازدهم مارس، شاه اردن، حسین و کلینتون به شرم‌الشیخ مصر مسافرت کردند تا این حملات را در اجلاس سران کشورهای حامی صلح محکوم کنند. رهبری این اجلاس را کلینتون و حسنی مبارک به عهده داشت و در میان شرکت کنندگان بوریس یلتسین و پطروس غالی دبیرکل سازمان ملل به چشم می‌خورد.

کلینتون نسبت به این اجلاس نظر مثبتی داشت، نظری که می‌گفت: **برای نخستین بار جهان عرب در راه محاکمه با تروریزم درکنار اسرائیل ایستاده بود و اطمینان داد که با تروریزم مبارزه خواهد کرد.** کلینتون حمایت خود را از عرفات، به منظور تلاشی همه جانبه بر ضد تروریست‌ها اعلام می‌کند که بدون پشتیبانی از آن، حمایت اسرائیل از صلح شکست می‌خورد.

بعد از مراسم شرم‌الشیخ، کلینتون به تل‌آویو رفت و از کمک صد میلیون دلاری دولت امریکا به اسرائیل خبر داد و برای تسریع روند کمک‌خواهی، وارن کریستوفر را در خاک اسرائیل تنها گذاشت. **کلینتون در کنفرانس مطبوعاتی خود با شیمون پرز، به دشواری فراهم کردن محافظت کامل در برابر مردان جوانی که شکلی ویرانگر از اسلام و سیاست را پذیرفته‌اند که آنان را وامی‌دارد با تسمه به سراسر بدنشان بمب وصل کنند تا اقدام به**

خودکشی کرده و کودکان بی‌گناه را به کام مرگ فرو برند، داد سخن سر داد. کلینتون در ادامه تصریح کرد: اما می‌توانیم توانایی خود را در راه جلوگیری از اینگونه رویدادها تقویت کنیم.

البته کلینتون مراتب احترام خود را در دیدار با رهبر حزب لیکود، نتانیاهو که احتمال پیروزیش به سبب بمب‌گذاری‌های اخیر حماس بیشتر بود، ابراز داشت.

ماه مه، نتایج انتخابات روشن شد و نتانیاهو با اختلاف یک درصد آرا از شیمون پرز پیشی گرفت و نخست‌وزیر اسرائیل شد. شیمون پرز که توانسته بود که کمی از آراء اعراب را به خود اختصاص دهد، در مقابل رقیبش نتانیاهو توانسته بود اکثر رای‌دهندگان یهودی که ۹۰ درصد آن را تشکیل می‌داد، را همراه خود کند. نتانیاهو در تبلیغات خود به مردم قول داده بود در مورد تروریزم سختگیرانه‌تر عمل و روند صلح را آهسته‌تر می‌کند.

دولت امریکا و شخص بیل کلینتون، از انتخابات اسرائیل یکه خورده و کلینتون نحوه ارتباط با نتانیاهو در رابطه با روند صلح را برای خود کمی دشوار می‌داند و می‌خواهد هر چه زودتر آشکار شود که نحوه همکاری آنها با دولت امریکا چگونه خواهد بود؟!

مدتی بعد از انتخابات، اسرائیلی‌ها تونلی حفر کرده‌اند که در زیر کوه معبد در شهر قدیمی اورشلیم ادامه می‌یافت. ویرانه‌های معبد سلیمان و معبد هِرود در زیر این کوه قرار داشت و بر فراز آن نیز گنبد سنگی و مسجد الاقصی واقع شده بود که از جمله مقدس‌ترین مکان‌های جهان برای مسلمانان به شمار می‌رود. از زمانی که در جنگ ۱۹۶۷ اسرائیلی‌ها شرق اورشلیم را به تصرف خود درآورده بودند، کوه معبد که عرب‌ها آن را حرم الشریف می‌نامیدند، در اختیار مسئولان مسلمان قرار داشت.

زمانی که این تونل حفر شد، فلسطینی‌ها که آن را تهدیدی برای منافع سیاسی و دینی خود به شمار می‌آوردند، شورش و تیراندازی آغاز شد. حاصل این شورش ۶۰ نفر کشته بر جای گذاشت. دولت امریکا دست به کار شد و به هر دو طرف، تلفنی خواستار توقف خشونت و برقراری صلح شد. این بار وارون کریستوفر پیشنهاد داد که هر دو رهبر دوباره به کاخ سفید بیایند تا از نزدیک مشکلات خود را حل کنند.

در این نشست که شاه اردن هم حضور داشت، نتانیاهو موافقت کرد تعهد خود را مبنی بر اجرای موافقت‌نامه‌های به عمل آمده و خروج نیروهای خود از حَبران اجرا کند. تونل هم مهر و موم شد و شاید گفت که آرامش برای مدتی کوتاهی به منطقه بازگشت. در اواسط ماه فوریه ۱۹۹۶، نتانیاهو به کاخ سفید آمد تا مشکلات جدیدش را با رهبر امریکایی در میان بگذارد. نتانیاهو، درباره آنچه می‌توانست افزون بر معامله حبرون انجام دهد، از نظر سیاسی محدودیت داشت.

اسرائیلی‌ها در این مقطع زمانی دست به انتخاب مستقیم زده بودند و نتانیاهو را به مدت ۴ سال به نخست‌وزیری برگزیده بودند. نتانیاهو هم می‌بایست در پارلمان این کشور یعنی کِنِست ائتلاف تشکیل می‌داد تا دولت‌اش مشروع به نظر برسد. البته او می‌توانست با شیمون پرز ائتلاف کند و یک دولت واحدی تشکیل دهد اما او حاضر به این کار نبود. البته تندروهای عضو ائتلافش از این امر آگاهی داشته و ادامه حرکت صلح را از طریق باز کردن فرودگاه غزه و یا حتی دادن اجازه به همه فلسطینی‌های اهل غزه برای بازگشت به کار در اسرائیل برای نتانیاهو دشوار می‌کردند.

کلینتون در خاطرات خود متذکر می‌شود که: **اسرائیل بایستی از چیزهای ملموس مثل زمین، اجازه ورود یا یک فرودگاه دست می‌کشید تا در ازای آن، چیزی را که در مقابل کار آنها چندان مشخص و محسوس نبود را به**

دست می‌آورد: حداکثر تلاش برای کاهش حملات تروریستی سازمان آزادی بخش فلسطین.

به نظر کلینتون آنچه اوضاع اسرائیل و فلسطین را وخیم‌تر می‌کرد، این بود که هر گاه روند صلح کند می‌شد، یا اسرائیلی‌ها در مقابل حمله‌های تروریستی، معامله به مثل دست می‌زدند و یا یک برنامه دیگر شهرک‌سازی را در شهرک‌های واقع در کرانه باختری رود اردن آغاز می‌کردند. کلینتون می‌گوید در این باره هم سازمان ملل متحد و در راس آن شورای امنیت، با صدور قطعنامه‌ای، اسرائیل را محکوم به نقض مکرر قطعنامه‌های سازمان ملل متحد می‌کرد. اسرائیل برای وتو کردن چنین اقداماتی به ایالات متحده امریکا تکیه می‌کرد و کلینتون می‌گوید که ما نیز این کار را انجام می‌دادیم. انجام دادن این کار، ما را قادر می‌ساخت نفوذمان را بر اسرائیل حفظ کنیم؛ اما ادعای ما را مبنی بر اینکه واسطه صادقی برای فلسطینیان هستیم تضعیف می‌کرد.

البته دوباره اسرائیل با شروع ساخت شهرک‌های مسکونی جدید در هَرهُما که در اطراف مناطق شرقی اورشلیم بود، خشونت و درگیری را به ارمغان آورد.

در این مدت هم یک سرباز اردنی ۱۰ کودک دبستانی اسرائیلی را به قتل رسانده بود که باعث شد شاه حسین طی یک سفر به تل‌آویو شخصاً از دولت اسرائیل پوزش‌خواهی کند. اردن و خود دولتمردان امریکایی به دلیل محدودیت‌های شدید نتانیاهو از پارلمان اسرائیل، به کند شدن روند صلح کاملاً واقف بودند. کلینتون می‌گوید که خود نتانیاهو هم به روند صلح پای‌بند بود ولی در داخل خاک اسرائیل فشارهای روحی فراوانی متحمل نتانیاهو می‌شد. کلینتون این بار با لحنی سرد و زمخت به نتانیاهو هشدار داد که باید راهی بیابد که مراحل موقت وعده‌های از قبل داده

شده مثل گشایش فرودگاه غزه، عبور و مرور بی‌خطر میان غزه و منطقه‌های فلسطینی در کرانه غربی رود اردن و کمک اقتصادی به آنان، هرچه زودتر حل و فصل شود.

در دوره دوم ریاست جمهوری کلینتون، دولت نتانیاهو روند را مخاطره‌آمیز کرد و با انجام ندادن اقدامات عقب افتاده و با دادن رای به ادامه اشغال کرانه باختری رود اردن تا مدت نامحدود، دولت کلینتون را ناامید ساخت.

کلینتون در خاطرات خود تصدیق می‌کند که این کار دولت اسرائیل همه روند صلح را با خطر روبرو ساخت.

در سال ۱۹۹۸ نتانیاهو برای ملاقاتی دیگر راهی واشینگتن شد. کلینتون این بار او را زیر فشار قرار داد تا وعده و وعیدهای داده شده به طرف دیگر هر چه سریع‌تر انجام پذیرد. ولی نتانیاهو اصرار داشت که صلح همراه با امنیت برای دولت اسرائیل عایدش شود، تا روند صلح را به‌طور موازی به پیش ببرد.

روز بعد، کلینتون با یاسر عرفات ملاقات کرد و به او اطمینان داد که دولت امریکا در اثر فشار بر دولتمردان اسرائیلی، آنها را مجبور به تعهد بر روند صلح کرده است به شرطی که او هم بر مبارزات خود علیه تروریسم همچنان ادامه دهد.

بعد از مدتی مادلین آلبرایت وزیر امور خارجه وقت امریکا، به دستور شخص کلینتون وارد منطقه بغرنج شد تا از نزدیک رهبری روند صلح را در دست بگیرد. عرفات و آلبرایت در مرز اسرائیل و غزه همدیگر را ملاقات کرده و بعد از صرف نهار به میزبانی عرفات، نتانیاهو به عنوان اولین نخست‌وزیر افراطی اسرائیل، به غزه‌ی زیر سلطه فلسطینی‌ها قدم گذاشت.

کلینتون می‌گوید که هر دو طرف می‌خواستند که ایالات متحده امریکا در مورد تصمیمات دشوار آنها با آنان همکاری کند و جذابیت و هیجان شدید حاکم بر این رویداد به آنان کمک می‌کرد تا آنان، تصمیماتشان را در کشورشان به مردم بقبولانند. در این برهه نتانیاهو با انتصاب آریل شارون، افراطی‌ترین عضو حزب لیکود به وزارت امور خارجه، حرف‌های آکنده از لفاظی خود را تقویت کرده بود. رهبر حزب دموکرات آمریکا به این نکته اشاره می‌کند که شارون صلح سال ۱۹۹۳ را خودکشی ملی برای اسرائیل می‌دانست، و آگاهی از این موضوع امکان‌پذیر نبود که آیا نتانیاهو مقام وزارت را به شارون داده بود تا در صورت شکست نشست سران دو کشور، فردی را برای ملامت کردن داشته باشد یا به این دلیل بود که در صورت توفیق آن نشست، برای خویش در جناح راست کشورش حفاظی فراهم کند.

بالاخره سه طرف مذاکره کننده در وای ریوری مریلند گرد هم آمدند تا روند صلح همچنان پابرجا بماند. این بار کلینتون به دو طرف فشار آورد تا راه‌حل‌هایی برای به حداقل رساندن مخالفت‌های داخلی خود بیابند.

این گفت‌وگوها به مدت ۴ روز ادامه داشت ولی ماحصلی جز خستگی و تلاش بیهوده در بر نداشت. بالاخره نتانیاهو به کلینتون گفت که نتوانسته در روی همه موضوعات به توافق برسد و توافقی نسبی بدین شرح پیشنهاد شد: اسرائیل از سیزده درصد اراضی کرانه غربی رود اردن عقب‌نشینی کند و با پیروی از طرح تهیه شده به وسیله جورج تنت، رئیس وقت سازمان سیا، که از اعتماد هر دو طرف برخوردار بود، فلسطینی‌ها همکاری خود را در مورد مسائل امنیتی به‌طور چشمگیری افزایش دهند.

در این نشست کلینتون برای اولین بار با آریل شارون ملاقات می‌کند. آریل شارون که هم‌اکنون یک ژنرال سابق هفتاد ساله بود در ایجاد

اسرائیل و نقشه‌های نظامی آن نقش بسیار به سزایی داشت. بایستی خاطرنشان کرد که شارون اولین فرد اسرائیلی بود که با عرفات دست نمی‌داد، با این اوصاف کلینتون او را اینگونه توصیف می‌کند: او در میان عرب‌ها محبوبیتی نداشت و این امر نه تنها به دلیل دشمنی او در راه مبادله زمین در ازای صلح، بلکه همچنین به سبب نقشی بود که او در تهاجم اسرائیل به لبنان در ۱۹۸۲ ایفا کرده بود که در آن، شمار فراوانی از پناهندگان فلسطینی غیرمسلح به وسیله نیروهای شبه نظامی لبنان که متحد اسرائیل بودند، به قتل رسیدند. در ملاقاتی که بیش از ۲ ساعت به طول کشید فقط از او سوال می‌کردم و او پاسخ می‌داد. او در مورد فلاکت و بدبختی فلسطینی‌ها عاری از همدردی نبود. او می‌خواست از نظر اقتصادی به آنان کمک کند؛ اما این امر را نیز باور نداشت که دست کشیدن از کرانه باختری رود اردن، منافع امنیتی اسرائیل را تقویت می‌کند و نیز به مبارزه عرفات با تروریست‌ها بی‌اعتماد بود.

دو روز که از این نشست گذشته بود و کماکان روند صلح در هاله‌ای از ابهام قرار داشت، کلینتون دوباره نتانیاهو را زیر فشار گذاشت که اقدامات وعده داده شده را انجام دهد و این بار با عرفات به گونه‌ای دیگر سخن گفت. کلینتون به عرفات متذکر شد که بایستی نه تنها اقدامات خود برای به حداقل رساندن عملیات تروریستی را افزایش دهد بلکه افزون بر آن، بایستی در نشست شورای ملی فلسطین رسماً اعلام کرده و از منشور فلسطین متون و واژه‌هایی که خواهان نابودی اسرائیل است را از آن حذف کنند.

البته شورای اجرایی سازمان آزادی بخش فلسطین بیشتر از این شرطها دست کشیده بود ولی نتانیاهو اعتقاد داشت که اعلام این شرط در میان این شورا، مردم اسرائیل را قانع خواهد کرد که فلسطینی‌ها به روند صلح پای‌بند هستند. عرفات هم چندان تمایلی به برگزاری این نشست

نداشت، چراکه فلسطینی‌های ساکن در سراسر جهان، واجد شرایط برای رای دادن برای مجلس نمایندگان فلسطین بودند و بسیاری از افراد تبعیدی به اندازه فلسطینی‌های ساکن غزه و یا رود اردن از سازش‌های موجود در ذات روند صلح و نیز رهبری عرفات پشتیبانی نمی‌کردند.

بالاخره توافق نهایی به دست آمده این بود که برای تغییر منشور سازمان آزادی بخش فلسطین، کلینتون به همراه عرفات پا به غزه گذاشته و در آنجا برای نمایندگان سخنرانی کند و موافقت نمایندگان را با انجام دادن اعمالی مثل کف زدن، یاکوبیدن پا به زمین و یا بالا بردن دستها نشان دهند. البته این یک ریسک خطرناکی بود و احتمال داشت که نمایندگان فلسطین از چنین کاری سر باز زده و وجهه سیاسی دو رهبر سیاسی را در محیط بین‌المللی خدشه‌دار کند. سندی برگر یکی از دولتمردان کلینتون پیش از این، این ریسک بزرگ راگوشزد کرده بود ولی کلینتون می‌گفت که ما خطرهای بسیار زیادی متقبل شدیم و بیش از این متقبل خواهیم شد. شب آن نشست، عرفات شرطی دیگر مبنی بر آزادی هزار اسیر فلسطینی از زندان‌های اسرائیل را تعیین کرد. ولی نتانیاهو طفره رفته و اذعان داشته بود که نمی‌تواند اعضای حماس یا افراد دیگری که دستشان به خون آلوده است را آزاد کند، در ثانی او نمی‌تواند بیش از پانصد نفر را آزاد سازد. در این میان شاه حسین به درخواست خود کلینتون به مذاکره کنندگان پیوست تا در دقایق واپسین روزهای زندگی‌اش که به دلیل سرطان با زندگی دست و پنجه نرم می‌کرد، روند صلح را به پیش ببرد.

بعد از مذاکرات طولانی، کلینتون شرط دیگر نتانیاهو که با لحنی تهدیدآمیز بیان شد را ذکر می‌کند: آزادی جاناتان پولارد. نکته جالب توجه اینکه شارون سرسختی و جدیت تامی را برای پوزش‌خواهی از جاناتان پولارد، از کلینتون خواهان بود. جاناتان پولارد یک تحلیلگر

موضوعات اطلاعاتی و امنیتی در نیروی دریایی ایالات متحده امریکا بود که در سال ۱۹۶۸ به دلیل جاسوسی برای اسرائیل، از طرف دولتمردان وقت امریکا به مجازات سختی محکوم شده بود. کلینتون می‌گوید که پیش از این، رابین و نتانیاهو از او خواسته بودند که پولارد را آزاد کند. کلینتون بر این باور بود که عموم مردم اسرائیل برای پولارد در سیاست‌های داخلی‌شان اهمیت قائل بودند و خواهان آن نیز بودند که پولارد را نباید بیش از حد مجازات کرد؛ چرا که اطلاعات جاسوسی و حساس خود را به کشور متحده دوست خود فروخته است.

در واقع کلینتون شب گذشته این نشست برای پیشبرد صلح، آزادی جاناتان پولارد را به زبان آورده بود و قول داده بود که برای حفظ صلح، علاقه‌مند است که آن را انجام دهد. البته این کار، شدیداً مخالفت کنگره و در راس آن جورج تنت و مادلین آلبرایت را در بر داشت چرا که او حساس‌ترین اطلاعات امریکا را نه به خاطر اعتقاد راسخ بلکه به خاطر پول فروخته بود. البته جورج تنت هم تهدید کرد که اگر کلینتون در مجازات پولارد تخفیف قائل شود حتماً از سازمان سیا استعفا خواهد داد، و با کناره‌گیری تنت احتمال اینکه عرفات در مذاکراتش و اجرای وعده‌های داده شده همکاری نکند زیاد بود. دولت امریکا در این برهه از زمان در مورد مبارزه با القاعده و تروریزم شدیداً به جورج تنت احتیاج داشت.

با مخالفت‌های شدید تیم دولتی رئیس جمهور، کلینتون مجبور شد که به نتانیاهو قول دهد که آن را با گروه امنیت ملی مورد بررسی قرار داده و شاید آن را به نتیجه برساند ولی خاطرنشان کرد که عائدی که از این صلح نصیبش می‌شود بیشتر از آزادی پولارد می‌باشد.

بعد از صحبت‌های طولانی و طاقت فرسا، بی بی نتانیاهو بالاخره

تسلیم به صلح شد و البته به فشار شخص کلینتون، پای‌بند به این موضوع شد که عده بیشتری از مجرمان عادی و عده کمتری از مجرمانی که مرتکب تخلفات امنیتی شده‌اند را آزاد کند.

در این موافقت‌نامه فلسطینی‌ها به پوئن‌های محسوسی دست می‌یافتند که کلینتون آن را به قرار زیر شرح می‌دهد: زمین بیشتر در کرانه باختری رود اردن، فرودگاه، یک بندر، آزادی زندانیان. در عوض اسرائیل به موارد زیر دست پیدا می‌کرد: همکاری بی‌سابقه در راه مبارزه با خشونت و تروریزم، زندانی شدن افراد مشخصی از فلسطینیان که اسرائیلی‌ها آنان را به عنوان منبع خشونت و کشتار مستمر شناسایی کرده بودند، ایجاد تغییر در منشور فلسطین، و آغاز بی‌درنگ مذاکرات نهایی مربوط به وضعیت حقوقی.

دولت کلینتون کمک مالی در اختیار اسرائیل گذاشت تا به این کشور کمک کند تا هزینه‌های امنیتی خود را تأمین کند و به گفته خودش از توسعه اقتصادی فلسطینی‌ها پشتیبانی به عمل آورد. کابینه اسرائیل در کِنِست از توافق‌نامه وای ریور حمایت کرده بود.

در پایان ماه، کلینتون به همراه مادلین آلبرایت همراه با یاسر عرفات و جین ولفنسون از بانک جهانی و نمایندگانی از اتحادیه اروپایی، خاورمیانه و آسیا، میزبانی کنفرانسی برای پشتیبانی از توسعه اقتصادی فلسطینی‌ها بود. کلینتون در خاطرات خود ذکر می‌کند که حال زمان آن رسیده بود که کرانه رود اردن و غزه از لحاظ اقتصادی شکوفا شود تا فلسطینی‌های در بند به ستوه آمده، از طعم مزایای صلح بهره‌مند شوند.

بعد از این کنفرانس، کلینتون به همراه خانواده و اعضای کابینه‌اش وارد غزه شده تا روبان قرمز فرودگاه غزه را افتتاح کنند. در این سفر، کلینتون به وعده داده شده خود مبنی بر سخنرانی در کنگره فلسطینی‌ها و اخذ رای

آنان، پا به مجلس گذاشته و برای آنان سخنرانی را ایراد می‌کند. البته کلینتون قبل از سخنرانی، نمایندگان حمایت خود را از صلح وای ریور با بردن دست‌هایشان به هوا اعلام داشتند.

کلینتون در این سفر به همراه عرفات به مکانی مقدس به نام بیت اللحم وارد می‌شوند و عرفات از اینکه صاحب یکی از مقدس‌ترین مکان‌های مسیحیان بود به خود می‌بالید.

متاسفانه دو ماه بعد از این صلح، کابینه نتانیاهو که توافق‌نامه وای ریور را با اندک رای به تصویب رسانده بود، با مشکل روبرو ساخت. چرا که ائتلاف نتانیاهو حقیقتاً نظر مساعدی بر روند صلح وای ریور مریلند نداشت. مخصوصاً بر مواردی که بنجامین نتانیاهو وعدهٔ عده‌ای آزادی زندانیان را به طرف فلسطینی داده و رسماً اعلام کرده بود که اسرائیل، دولت فلسطین را به رسمیت می‌شناسد. اما سوال باقی مانده این بود که آیا بخش شرقی اورشلیم پایتخت فلسطین خواهد بود یا نه، که بی جواب مانده بود که این بار ناممکن به نظر می‌رسد. همه این تنش‌ها باعث شد که در می‌سال ۱۹۹۶ بنجامین نتانیاهو از یک ژنرال بازنشسته، ایهود باراک شکست بخورد. کلینتون، ایهود باراک را مردی زیرک و همه فن حریف خطاب می‌کند که در رشته سیستم‌های مهندسی اقتصادی از دانشگاه استنفورد فارغ‌التحصیل شده بود؛ به خوبی پیانو می‌نواخت و در اوقات بیکاری ساعت دیواری تعمیر می‌کرد. کلینتون انتخاب او را نشانه آشکاری از اینکه اسرائیلی‌ها در وجود او چیزی دیده بودند که در سرمشق اسحاق رابین دیده بودند: **یعنی امکان دستیابی به صلح همراه با امنیت.**

نکته ریزی که در انتخاب باراک وجود داشت این بود که فاصله اختلاف آرای باراک با نتانیاهو، این امکان را می‌داد که او ائتلاف حاکمی

در کنست تشکیل می‌داد تا از مراحل دشوار مراحل صلح پشتیبانی کند؛ یعنی آنچه که نتانیاهو از آن بی‌بهره بود.

بعد از انتخاب باراک، مادلین آلبرایت و دنیس رایس پا به غزه گذاشته تا مستقیماً حمایت خود را از عرفات و باراک اعلام دارند و تفاهمات ایجاد شده صلح وای ریور را به مرحله اجرا درآورند. در این دیدار بندری در اختیار فلسطینی‌ها گذاشته شد؛ جاده‌ای، کرانه باختری رود اردن و نوار غزه را به هم متصل کرد؛ اسرائیل یازده درصد از کرانه باختری را به فلسطینی‌ها تحویل داد و ۳۵۰ زندانی را آزاد کرد. بعد از این همه تلاش‌ها و اقدامات دولت اسرائیل تمایل شدیدی برای برقراری ارتباط دیپلماتیک و مذاکره‌وار با کشورهای همسایه‌اش داشت. اولین کشوری که می‌بایست این مذاکره را آغاز می‌کرد سوریه بود. حافظ اسد رئیس جمهور سوریه حزب بعث خود را به عنوان تنها نظام تک حزبی خود در سوریه سیطره داده بود و به مخالفت سرسخت با اسرائیل بسیار مشهور بود، کمی غیر ممکن به نظر می‌رسد که اسد به مذاکره با اسرائیل تن در دهد. به همین خاطر بود که مادلین آلبرایت بعد از این مراسم راهی سوریه شد تا راه مذاکره را هموار کند.

مذاکره سوریه با اسرائیل یکی از حساس‌ترین دیدارها و گفتمان‌هایی است که در طول تاریخ صلح، مثال زدنی است. این بار، مناقشه بر سر دریای تیبریاس بود؛ نگرانی‌های اسرائیل در مورد جولان و اتکای اسرائیل به این دریاچه بود که نام دیگر این دریاچه جلیل است. اسرائیل اذعان می‌کرد که اگر یک سوم موجودی آب آن دریاچه برای اسرائیل تامین شود آماده است ارتفاعات جولان را به سوریه پس دهد. جا دارد که در این مقال کمی از شگفتی‌های دریای جلیل بازگو شود: این دریاچه، دریاچه‌ای استثنایی محسوب می‌شود؛ بخش پایینی آن، آب شوری است

که از چشمه‌های زیرزمینی تغذیه می‌شود، در حالی که بخش رویی آن، آب شیرین است. از آنجا که آب شیرین سبک‌تر از آب شور است، باید دقت شود که در هیچ سالی سطح آب دریاچه بیش از اندازه کم نشود؛ زیرا ممکن است لایه رویی آب شیرین به اندازه‌ای سبک شود که نتواند آب شور را در پایین نگه دارد. اگر آب شیرین از اندازه خاصی کمتر شود. آب شور می‌تواند بالا بیاید و با آب شیرین مخلوط شود، و منبع آبی را که برای اسرائیل ضروری است، از بین ببرد. پیش از ایهود باراک، اسحاق رابین به شخص کلینتون قول داده بود که اگر مسائلی مورد علاقه اسرائیل حل شود، حاضر است نیروهای نظامی خود را از جولان عقب‌نشینی دهد و به پشت مرزهای چهارم ژوئن ۱۹۶۷ بازگردد. رهبران بعد از او مثل شیمون پرز، نتانیاهو همگی این وعده‌ها را داده بودند ولی به شرطی که دستور کاری در روی میز سوری‌ها وجود داشته باشد که بالاخره این وعده توسط باراک ارائه شد. البته باراک نمی‌خواست دقیقاً به همان واژه‌هایی که رابین به کار برده بود او هم دقیقاً انجامش دهد. البته ناگفته نماند که مهاجران یهودی بی‌شماری به اسرائیل کوچ کرده بود که از جمله آنها مهاجران یهودی روس بود که با پس دادن جولان به سوری‌ها مخالفت می‌کردند. آنها اذعان می‌داشتند که از یک کشور پهناور وارد یک کشور کوچک شده‌اند و خواهان آن نیز نیستند که هر روز شاهد پس دادن سرزمین‌های دیگر باشند. البته معتقد بودند که سوری‌ها و اسرائیلی‌ها در حالت صلح به سر نمی‌برند، البته در حالت جنگ هم نبودند؛ اگر سوریه به اسرائیل حمله می‌کرد، اسرائیل می‌توانست به راحتی در جنگ پیروز شود، پس جولان نبایستی پس داده شود!

البته باراک با این دیدگاه موافق نبود. کلینتون پیش از این مذاکرات تلفنی با فاروق الشرع وزیر امور خارجه سوریه و شخص حافظ اسد

صحبت کرده بود. با توجه به اینکه وضع جسمانی حافظ اسد زنگ خطر هشداردهنده‌ای بود که می‌توانست هر لحظه به صدا درآید. در ثانی سکته مغزی که فاروق الشرع در پاییز ۱۹۹۹ داشت، حس اضطراری بودن اوضاع را در روحیه ایهود باراک تشدید می‌کرد. علاوه بر آن اعتقاد راسخ اسد با این توافق که زمین‌هایی که تا پیش از ژوئن ۱۹۶۷ در اختیار داشت، بایستی پس بگیرد تا پسرش بشار اسد بتواند با مخالفت‌هایی که از درون وارد می‌شود مقابله کند. به همین ترتیب کلینتون به اسد نامه فرستاده بود و در مورد محل دقیق مرز، کنترل آب، و ایستگاه اخطار اولیه می‌خواست با همتای سیاسی‌اش، باراک، با سوریه حل و فصل کند. البته به شرطی که اسد دست از حمایت تروریزم بردارد و ایالات متحده امریکا روابط خود را با سوریه دوجانبه اعلام کند.

ناگفته نماند که اگر جولان به سوریه واگذار می‌شد انگیزه‌های پشتیبانی از (بنا به گفته آقای کلینتون) تروریست‌های حزب‌الله که از خاک لبنان به اسرائیل حمله می‌کردند، از بین می‌رفت.

البته باراک می‌خواست با لبنان هم مذاکره کند، ولی آغاز این مذاکره، همگی بستگی به چگونگی برگزاری این مذاکره و دست‌یابی به حداکثر توافق بین دو طرف بود. اسرائیل می‌خواست از جنوب لبنان خارج شود.

باراک با اینکه خواهان آغاز زودهنگام مذاکرات بود ولی از پیامدهای سیاسی پس دادن جولان به سوریه، در اسرائیل بیم داشت. به همین خاطر برای اینکه پوشش‌هایی در رسانه‌های خبری اسرائیل ایجاد می‌شود می‌بایست این اقدامات زیر را انجام می‌داد: از سرگیری مذاکرات صلح با لبنان که باید به وسیله سوری‌ها انجام می‌شد. اعلام این موضوع به وسیله دست کم یک کشور عربی، که در روابطش با اسرائیل بهبود ایجاد شده است؛ برخورداری از مزایای شفاف امنیتی از جانب امریکا، و ایجاد

منطقه آزاد تجاری در جولان. دولت کلینتون با این درخواست‌ها موافقت کرد به همین خاطر به اسد تلفن زده و از او درخواست کرد که در خلال مذاکرات صلح در واشنگتن مذاکره با لبنان هم آغاز شود. افزون بر آن، به بازیابی اجساد سه اسرائیلی کمک شود که تقریباً از ۲۰ سال پیش و از زمان جنگ لبنان و اسرائیل هنوز مفقودالاثر بودند. حافظ اسد با درخواست اولیه کاملاً مخالفت کرد و گفت که تا زمانی که مذاکره با سوریه و اسرائیل به جایی نرسیده است، مذاکرات با لبنان هیچ معنا و مفهومی نخواهد داشت. ولی اسد با درخواست دوم موافقت کرد و گروهی از متخصصان امریکایی برای کشف اجساد به سوریه اعزام شدند ولی متاسفانه خبری از اجساد نبود. تا اینکه مذاکرات سوریه و اسرائیل در سوم ژانویه سال ۱۹۹۸ محقق شد و دو طرف مناقشه توانستند همدیگر را در یک روستا به اسم شپردزتاون در ویرجینیای غربی از نزدیک ببینند.

مذاکرات به دلیل اینکه از پخش اخبار آن تا حداقل ممکن، جلوگیری شود در یک روستا برگزار شد و مورد موافقت دوطرف مناقشه بود.

در اینجا به خواسته‌های دو طرف فهرست‌وار اشاره می‌شود:

۱ـ سوریه می‌خواست که همه جولان را پس بگیرد؛ اما علاقه‌مند بود که باریکه کوچکی از زمین به عرض ۲۳ فوت (۱۰ متر) را در طول مرز دریاچه در اختیار اسرائیلی‌ها قرار دهد؛ اما اسرائیلی‌ها می‌خواستند عرض آن زمین بیشتر شود.

۲ـ سوریه می‌خواست اسرائیل در مدت ۱۸ ماه عقب‌نشینی کند؛ اما باراک برای این کار، سه سال زمان می‌خواست.

۳ـ اسرائیل می‌خواست در ایستگاه اخطار اولیه باقی بماند؛ اما سوریه خواهان آن بود که افراد آن ایستگاه از سازمان ملل متحد یا شاید امریکا باشد.

۴ـ اسرائیل خواهان تضمین کیفیت و کمیت آبی بود که از جولان به دریاچه وارد می‌شد؛ سوریه با این درخواست اسرائیل موافقت کرد مشروط بر اینکه همین تضمین برای سوریه در مورد آبی که از ترکیه به سوریه جریان داشت، داده شود.

۵ـ اسرائیل خواهان آن بود که به محض آغاز عقب‌نشینی، روابط کامل دیپلماتیک میان آن دو کشور برقرار شود؛ سوریه خواهان آن بود که تا کامل نشدن عقب‌نشینی، سطح روابط دو کشور پایین‌تر باشد.

پرزیدنت بیل کلینتون در مورد وضع روحی و روانی این مذاکره، سوری‌ها را با وضع فکری مثبت و انعطاف‌پذیری قلمداد می‌کند که به خاطر آن، اشتیاق فراوانی برای صلح و مذاکره از خود نشان داده بودند. برعکس، باراک که تلاش فراوانی می‌کرد که مذاکره هرچه سریع‌تر آغاز شود، با توجه به نظرسنجی‌های اخیر کشورش، متوجه شده بود که مردمش هنوز متقاعد به روند صلح با سوری‌ها نشده‌اند، به همین خاطر می‌خواست که روند مذاکره کمی با کندی پیش برود. به همین خاطر باراک از شخص کلینتون خواسته بود که به دلیل رابطه‌ی خوبش با فاروق الشرع و شخص حافظ اسد، آنها را کمی خشنود و راضی نگه دارد تا باراک بر انتظاری که شخصاً بر خودش تحمیل کرده بود، تمام کرده و حدالامکان کمتر حرف بزند. کلینتون اذعان می‌کند که باراک بیش از اسد بر خود اجبار می‌کرد که بر سرزمینی که به شیوه مردم سالارانه اداره می‌شد بر عقاید مردم توجه کند، ولی اسد هم با مشکلات خودش دست به گریبان بود و به خاطر اطمینانی که به شخص کلینتون داشت بر بیزاری مشهورش نسبت به مذاکره با اسرائیلی‌ها غلبه کرده بود.

کلینتون می‌گوید که باراک چند مدتی نبود که در صفحه سیاست به کار مشغول بود و مشاوره‌های انجام گرفته با او بسیار بد انجام گرفته بود.

او نمی‌توانست دقیقاً تصمیم بگیرد و کلینتون نمی‌توانست عقیده او را در رابطه با مذاکره با سوریه تغییر دهد. در پنجمین روز مذاکره، پیش‌نویس توافق‌نامه را دولت امریکا آماده کرد و موارد اختلاف دو طرف را در داخل پرانتز مشخص کرد. این بار سوری‌ها انعطاف بیشتری در رابطه با مرز و امنیت نشان دادند. سوریه تغییر عرض زمین مرز دریاچه جلیل به چیزی در حدود ۱۴۶ فوت (۵۰ متر) را پذیرفتند، به شرطی که اسرائیل مرز چهارم ژوئن را به عنوان مبنای مذاکرات قبول کند. کلینتون استدلال سوری‌ها را از صحت عمل بیشتری می‌دانست ولی گروه باراک هنوز به این نتیجه نرسیده بودند که مرز چهارم ژوئن را بپذیرند.

در دعوت شام مادلین آلبرایت از باراک و همسرش، آلبرایت خواسته بود که با چرب‌زبانی دوباره بتواند او را متقاعد کند؛ ولی باراک گفته بود که بایستی مذاکره با لبنان هم آغاز شود. اگر این امکان‌ناپذیر بود باراک مذاکرات را قطع می‌کرد و به اسرائیل بازمی‌گشت.

اما فاروق الشرع در وضعیت روحی مناسبی برخوردار نبود که این حرف را از زبان کلینتون بشنود. کلینتون در آخرین صرف شام کوشیده بود که باراک نکته مثبتی بر زبان بیاورد تا فاروق وقتی که به سوریه بازگشت، آن را تحویل مقامات بلندپایه بدهد! ولی باراک گفته بود که وقتی که به اسرائیل بازگشت شخصاً با اسد تماس حاصل خواهد کرد و خواهد گفت که وقتی مرز چهارم ژوئن را می‌پذیرد که مذاکره با لبنان هرچه سریع‌تر آغاز شود. و آنچه که اوضاع را وخیم‌تر از گذشته کرد موارد اختلاف دو طرف واقع در پرانتز، به روزنامه‌های اسرائیل درز کرد که شامل امتیازات پیشنهادی اسرائیل از سوریه بود، بدون اینکه در ازای آنها چیزی از اسرائیل خواسته شود. این اتفاق باعث شد که فاروق الشرع در داخل خاک سوریه مورد انتقاد شدید واقع شود و کلینتون آن را به گونه‌ای هم برای

فاروق و هم برای اسد در خاک سوریه شرم‌آور دانست و اینکه حتی دولت‌های مستبد از افکار عمومی و گروه‌های ذی‌نفع قدرتمند هم در امان نیستند.

بعدها فاروق الشرع، در تماس تلفنی خود با مادلین آلبرایت پیشنهاد باراک را رد کرد و گفت که تا وقتی که مرزها طبق چهارم ژوئن، موافقت ایجاد نشود مذاکره با لبنان خواب خامی خواهد بود.

وقتی که مذاکره با سوریه و اسرائیل به حالت شکست پیش رفت یاسر عرفات هم مذاکره صلح با اسرائیل را به حالت تعلیق درآورد. او متقاعد شده بود که از اهمیت صلح با فلسطین کاسته شده است و مردم اسرائیل بیشتر به فکر صلح با دیگر همسایگانشان هستند. البته مردم اسرائیل با وجود همه مشکلاتی که پس دادن بلندی‌های جولان به سوریه را داشت، صلح با فلسطینی‌ها را در اولویت خود قرار داده بودند.

دوباره دولتمردان امریکا خواستند که صلح سوریه و اسرائیل را به حالت اولیه برگردانند. این بار کلینتون، آلبرایت و دنیس راس، حافظ اسد و فاروق الشرع را در ژنو همدیگر را ملاقات کردند.

در این ملاقات کلینتون یک کراوات راه راه بنفش با نقش قرمز رنگ یک شیر را که معنای انگلیسی نامش بود به او هدیه داد و اسد رفتار دوستانه‌ای با دولتمردان امریکایی از خود نشان داد.

این بار کلینتون حامل پیامی از دولتمردان اسرائیل بود. او در این مذاکره از دنیس راس خواست تا نقشه‌ای را که خود او بارها آن را مطالعه کرده بود را در جلوی دیدگان همه باز کند. باراک، در مقایسه با موضعی که در شپردزتاون اعلام کرده بود اکنون رضایت داشت، زمین کمتری را در اطراف دریاچه بپذیرد، هر چند که هنوز هم زمین زیادی معادل چهارصد متر می‌خواست و نیز خواهان آن بود که افراد کمتری در ایستگاه گردآوری اخبارِ محرمانه استقرار یابند و دوره عقب‌نشینی نیز کوتاه‌تر باشد. اما اسد

حتی نمی‌گذاشت که حرف‌های کلینتون پایان پذیرد. انعطاف‌پذیری سوری‌ها که در شپردزتاون بود دیگر در این مذاکره دیده نمی‌شد و اسد اعلام کرد که حتی نمی‌گذارد حتی یک وجب از وطنش را از دست بدهد. او به صراحت به کلینتون گفت که می‌خواهد در این دریاچه بنشیند و پاهایش را در آب آن دریاچه دراز کرده و آبمیوه بنوشد. کلینتون دلیل شکست این مذاکره را علاوه بر اینکه اگر اسرائیلی‌ها از آن انعطاف خوبی که سوری‌ها در شپردزتاون نشان داده بودند استفاده می‌کردند، و درز مطالب این مذاکره در جراید اسرائیل که باعث شرمساری اسد در مقابل مردمش شد به قرار زیر بیان می‌کند: ۱ـ بر اثر تروریزم در اسرائیل و شکست شیمون پرز در ۱۹۹۶، ۲ـ بر اثر امتناع اسرائیل از پذیرش پیشگامی‌های سوریه در شپردزتاون، ۳ـ و بر اثر اشتغال فکری حافظ اسد با موضوع مرگش و از دست رفتن اطمینان میان دولتمردان سوری با دولتمردان امریکایی.

پس از شکست این مذاکره، در ۱۱ جولای ۱۹۹۹، سران کشورهای امریکا، فلسطین و اسرائیل در کمپ دیوید دور هم گرد آمدند تا قبل از به اتمام رسیدن ریاست جمهوری کلینتون کارهای باقی‌مانده را به انتها برسانند. باراک به این عقیده رسیده بود که موافقت‌نامه سال ۱۹۹۳ و توافق‌نامه وای ریور هیچ سودی در بر نداشت. صد و هشتاد هزار شهرک‌نشین اسرائیل ساکن کرانه باختری رود اردن و غزه، نیروهای هولناکی بودند و اعطای هر گونه اختیاری از جانب اسرائیل در ازای اینکه تروریزم خاتمه یابد و اینکه فلسطینی‌ها رسماً اذعان نمی‌کردند که جنگ به پایان رسیده است، مرگی بر اثر یک هزار زخم بود. باراک به تازگی از پارلمان این کشور یعنی کِنِست با اختلاف دو رای، از رای عدم اعتماد جان سالم به در برده بود و عرفات تهدید کرده بود که به‌طور یکجانبه‌گرا، تشکیل کشور فلسطین را خواهد داد. باراک عقیده داشت که اگر بتواند

نقشه صلح جامعی را به شهروندان اسرائیل ارائه دهد، تا زمانی که منافع اصلی اسرائیل حاصل آیند، اسرائیلی‌ها به آن نقشه صلح، رای موافق خواهند داد؛ این منافع اصلی اسرائیل به ترتیب زیر بود: امنیت، محافظت از مکان‌های مذهبی و فرهنگی اسرائیل واقع در کوه معبد، پایان ادعای فلسطینی‌ها مبنی بر برخورداری از حق نامحدود بازگشت به اسرائیل، و صدور اعلامیه‌ای مبنی بر اینکه جنگ به پایان رسیده است.

از سوی دیگر، عرفات هنوز مردد به آمدن خود به کمپ دیوید بود. او معتقد بود که زمانی که اسرائیلی‌ها به مذاکره با سوری‌ها پرداختند و خشمگین‌تر از اینکه باراک تعهدات پیشین خود مبنی بر تحویل قسمت‌های بیشتر از کرانه باختری، که روستاهای نزدیک اورشلیم را در بر می‌گرفت، عمل نکرده بود، احساس کرد که اسرائیلی‌ها دیگر او را رها کرده‌اند. در ثانی مذاکره اسرائیل با سوریه و عقب‌نشینی یکجانبه‌گرایی باراک از لبنان، عرفات را تضعیف کرده بود؛ **کلینتون می‌گوید که عرفات روند صلح را با شکیبایی ادامه داده بود، ولی لبنان و سوریه به دلیل اینکه موضع خشن‌تری به ماجرا گرفته بوده‌اند، سود بیشتری از این روند عایدشان شده بود.** البته ناگفته نماند که عرفات خواهان حاکمیت کامل بر کوه معبد و مساحتی که از کرانه باختری نصیبش می‌شد، می‌خواست حدامکان آن را به صددرصد برساند.

وضعیت روحی مناسبی در کمپ دیوید حاکم شده بود چرا که هما عابدین یکی از دستیاران هیلاری کلینتون همسر بیل، به جمع مذاکره کنندگان پیوسته بود و با اینکه یک مسلمان امریکایی عرب تبار بود و در عربستان پرورش یافته بود، حضور او باعث می‌شد که هیئت‌های اسرائیلی و فلسطینی احساس راحتی بیشتری بکنند. این گردهمائی کمی و یا می‌توان گفت که کاملاً غیررسمی بود و می‌شد دید که گروه‌های

اسرائیلی یا فلسطینی جمع شده‌اند و با هم جوک و لطیفه تعریف می‌کنند. مخصوصاً اینکه ابوعلا و ابومازن که مسن‌ترین مشاوران عرفات بودند بیشتر سر به سرشان می‌گذاشتند. چرا که این مرد فلسطینی ۶۳ ساله برادری هشت ساله داشت؛ به گونه‌ای که آن پسر هشت ساله از بسیاری از نوه‌های پدر ابوعلا کوچک‌تر بود. البته این جو عاطفی میان باراک و عرفات مصداق نبود و هر دوی آنها به دیدار همدیگر نمی‌رفتند. باراک نمی‌خواست به تنهایی با عرفات مذاکره کند چون از این رویه که همیشه بر طرف مقابل امتیاز می‌داد هراس داشت. کلینتون تضاد فرهنگی را یکی از عللی می‌دانست که گروه‌های مذاکره کننده با آن به مشکل برخورد می‌کردند و نمی‌توانستند تمرکز خود را بر اصل رویه موجود حفظ کنند.

در ششمین روز، شلومو بن عامی و جلیاد شر با تایید باراک، پا را از مواضع از پیش اعلام شده اسرائیل کاملاً فراتر نهادند. اما عرفات هیچ پیشنهادی در ازای اقدامات باراک در مورد اورشلیم و قلمرو نداد. تا اینکه کلینتون به دیدار عرفات رفت و خواست که او پیشنهادی، یا چیزی به او دهد تا به باراک تحویل داده تا مذاکره قطعی شود وگرنه مذاکرات را خاتمه خواهد داد و خواهد گفت که عرفات از مذاکره امتناع ورزیده است.

بعد از مدتی عرفات به کلینتون نامه‌ای داده بود که به نظر می‌رسید در آن نوشته شده است اگر او در خصوص مسئله اورشلیم راضی باشد، عرفات می‌تواند برای آخرین بار اعلام کند که اسرائیلی‌ها چه اندازه زمینی برای شهرک‌هایشان نگه دارند. باراک با مشاهده نامه عرفات احساس کرد که نامه عرفات ممکن است حاوی معنا و مفهوم دیگری باشد.

اما در ۱۷ جولای اتفاقی افتاد که کم مانده بود که باراک با پرت شدن

یک بادام زمینی به گلویش جانش را از دست بدهد که البته در این مذاکره به خیر گذشته بود. بالاخره باراک هم پیشنهادهایش را به کلینتون ارائه داد ولی اذعان کرده بود که به طرف فلسطینی بگوید که این پیشنهاد امریکاست. ولی کلینتون از دادن همچون قولی به باراک امتناع ورزید و ذکر کرده بود که این به روند صلح آسیب می‌رساند.

چون کلینتون قرار بود به اجلاس سران گروه هشت مراجعت کند، آن را یک روز به تأخیر انداخت تا با عرفات دیدار کند. کلینتون در دیدار با عرفات در کمپ دیوید گفت که با قبول این توافق، به موارد زیر دست پیدا خواهد کرد:

۱ـ ۹۱ درصد از کرانه باختری رود اردن.

۲ـ به علاوه دست کم یک معاوضه نمادین زمین در نزدیکی غزه و کرانه باختری.

۳ـ پایتختی در شرق اورشلیم.

۴ـ حاکمیت بر مناطق مسلمان‌نشین و مسیحی‌نشین شهر قدیم و محله‌های بیرون شرق اورشلیم.

۵ـ اختیار و اجازه تهیه نقشه.

۶ـ ناحیه‌بندی و اجرای قانون در بقیه بخش شرقی شهر.

۷ـ و سرپرستی؛ نه حاکمیت بر کوه معبد که عرب‌ها آن را حرم الشریف خطاب می‌کنند.

عرفات این بار به دلیل اینکه حاکمیت بر شرق اورشلیم مخصوصاً حاکمیت بر کوه معبد ذکر نشده بود، پیشنهاد کلینتون را رد کرد و مذاکرات را ناتمام گذاشت. کلینتون سعی کرد با تماس‌های تلفنی خود با کشورهای اسلامی و عربی بخواهد که با زیر فشار گذاشتن عرفات، او را به قبول مذاکرات وادارند.

به دلیل اینکه کلینتون می‌بایست در اجلاس سران کشورهای هشت شرکت می‌کرد به اوکیناوا سفر کرد و در این خلال عبدالله ولیعهد عربستان، پادشاه اردن، و بن علی رئیس جمهور تونس به عرفات فشار آوردند که مذاکرات را قبول کند ولی آنها اظهار داشتند که عرفات از مصالحه می‌ترسد. به همین دلیل کلینتون از آنها خواست تا وقتی که در اوکیناوا هست مذاکرات را به حالت تعلیق درنیاورده و به آن ادامه دهند.

در روز ۱۳ کلینتون دوباره به سر میز مذاکره بازگشت و کوشید که عرفات را متقاعد کند ولی به نتیجه‌ای نرسید. **کلینتون در خاطراتش می‌نویسد که این بار خواستم به باراک نارو بزنم و امتیازات زیر را به عرفات بدهم: حاکمیت کامل بر محله‌های بیرون شرق اورشلیم، حاکمیت محدود بر محله‌های داخل شرق اورشلیم، و حاکمیت سرپرستانه بر حرم.** ولی عرفات باز هم مخالفت کرد و مذاکرات پایان یافته اعلام شد.

در اظهاریه‌ای که کلینتون آن را صادر کرد، اعلام شد که دو طرف با در نظر گرفتن ابعاد تاریخی، مذهبی، سیاسی و احساسی کشمکش‌ها، نتوانستند به توافق نهایی دست یابند.

البته ناگفته نماند که عرفات اذعان کرد که ناممکن است که دولت‌های آینده اسرائیل و امریکا تا این اندازه به ایجاد صلح متعهد نباشند. کلینتون از اینکه عرفات درک کمتری نسبت به این مذاکره داشت، متحیر بود و به این نکته اشاره می‌کند که شاید عرفات می‌خواست آن نشست را با شکست روبرو سازد تا ببینند که اگر اسرائیل را زیر فشار بگذارند چقدر می‌توانند امتیاز بگیرند، و در مرحله آخر دستشان را رو کنند. **کلینتون در جراید اسرائیل خطاب به مردم اسرائیل گفته بود که باراک هیچ عملی انجام نداده بود تا درباره امنیت آنان مصالحه کند و بایستی مردم اسرائیل به باراک خیلی افتخار کنند.**

و عرفات که مشهور بود به اینکه برای تصمیم‌گیری تا آخرین دقیقه

صبر می‌کند و برای اینکه دولتمردان امریکایی آن را به اشاره خطاب کنند اصطلاح پنج دقیقه مانده به شب را به کار می‌بردند و کلینتون امیدوار بود عرفات، در عرض شش ماه مانده به اتمام ریاست جمهوری‌اش، ساعتش دقیق کار کند.

در ۲۵ سپتامبر، باراک عرفات را برای صرف شام به منزلش دعوت می‌کند، وقتی که شام رو به اتمام بود کلینتون با هر دوی آنها تماس گرفته و گفت‌وگو می‌کند.

روز بعد هر دو رهبر به واشنگتن آمده تا مذاکرات رها شده کمپ دیوید را از سر گیرند. ولی اتفاقاتی افتاد که دوباره به تلی از خاکستر تبدیل شد.

در ۲۸ سپتامبر، آریل شارون نخستین سیاستمدار برجسته اسرائیل شد که از زمان تصاحب کوه معبد در جنگ ۱۹۶۷، به آن کوه پا گذاشت. البته در آن زمان از طرف موشه دایان اعلام شده بود که به مکان‌های مذهبی مسلمانان احترام گذاشته خواهد شد و از آن پس مسلمانان بر آن کوه نظارت می‌کردند و سرپرستی آن را بر عهده داشتند.

البته عرفات از باراک خواسته بود که از رفتن شارون به کوه معبد جلوگیری کند؛ کلینتون می‌نویسد، **آشکار بود که شارون قصد دارد با این کار خود بر حاکمیت اسرائیل بر آن مکان تأکید ورزد و در کشمکشی که با نخست‌وزیر سابق، بنجامین نتانیاهو، بر سر رهبری حزب لیکود داشت، جایگاه خودش را تقویت کند**؛ زیرا نتانیاهو جنگ‌طلبانه‌تر از شارون سخن می‌گفت. کلینتون امیدوار بود که باراک از اقدام ماجراجویانه تحریک‌آمیز شارون جلوگیری کند؛ **اما باراک اظهار داشت که نمی‌تواند این کار را انجام دهد. برعکس، اجازه ورود به گنبد کوه یا مسجد الاقصی را به شارون بر دوش دولتمردان اسرائیلی نیست و عده زیادی از افسران پلیس کاملاً مسلح او را**

همراهی کردند. کلینتون و دیگر اعضای آن به عرفات فشار آوردند که از خشونت جلوگیری به عمل آورند و این را یک فرصت طلایی خوبی برای فلسطینی‌ها می‌دانست. **چرا که عقیده داشت که کودکان فلسطینی بایستی با گل از شارون استقبال می‌کردند تا بگویند زمانی که کوه معبد در اختیار فلسطینی‌ها باشد، همیشه از او استقبال خواهند کرد؛!**

روز بعد ماجرا، شمار فراوانی از فلسطینی‌ها در نزدیکی دیواره غربی تظاهرات کردند و در پی آن، پلیس اسرائیل به سوی افرادی که سنگ پرتاب می‌کرد و به سوی افراد دیگر با گلوله‌های پلاستیکی تیراندازی کرد، که دست کم پنج نفر کشته و صدها نفر زخمی شدند. با ادامه خشونت؛ دو تصویر روشن و واضح از درد و رنج و بیهودگی خشونت پدیدار شد. یک پسربچه دوازده ساله فلسطینی که در جریان تیراندازی متقابل در آغوش پدرش تیر خورد و جان سپرد و دو سرباز اسرائیلی که از ساختمانی پایین کشیده شدند و مردم آنان را به قدری کتک زدند که مردند و سپس جسدهای بی‌جانشان در خیابان‌ها به این سو و آن سو کشیده شد و یکی از آن مهاجمان، با سربلندی و افتخار دستهای خون‌آلودش را جلوی دوربین تلویزیون گرفت و به همه مردم جهان نشان داد.

بعد از این واقعه هولناک، عرفات دوباره به کاخ سفید آمد و با کلینتون در اتاق بیضی همدیگر را ملاقات کردند. البته ناگفته نماند که خشونت در حال اتمام بود و عرفات مصمم بود که صلح را نهایی کند. این بار کلینتون می‌گوید: که دست عرفات را گرفته و فشار دادم و به چشم‌هایش خیره شدم و به او گفته‌ام که از این فرصت مناسب نیز برخوردارم که با کره شمالی به توافقی دست یابم تا آن کشور، تولید موشک‌های دوربردش را متوقف کند؛ اما، برای انجام دادن آن کار، باید به آن کشور بروم. تمام طول

ن سفر، تا زمانی که توقف اجباری در کره جنوبی، ژاپن و چین را پشت سر بگذارم، یک هفته یا بیشتر طول نخواهد کشید. می‌دانستم که اگر قرار اشد در خاورمیانه صلح برقرار سازیم، باید توافق مربوطه را نهایی کنم. به رفات گفتم هر کاری از دستم برمی‌آمده است، انجام داده‌ام تا در کرانه اختری و غزه، سرزمینی برای فلسطینی‌ها در نظر بگیرم و در عین حال، منیت اسرائیل را حفظ کنم. پس از همه تلاش‌هایی که انجام داده بودم، اگر او صد نداشت صلح کند، این دِین را به گردن داشت که واقعیت را به من بگوید ا اینکه بتوانم به کره شمالی بروم و تهدید امنیتی جدی دیگری را به پایان رسانم. عرفات از من درخواست کرد در امریکا بمانم و اظهار داشت که باید وضوع صلح را به پایان برسانیم؛ و اینکه اگر پیش از پایان یافتن دوره یاست جمهوری من آن کار را انجام ندهیم، دست کم پنج سال به درازا خواهد کشید.

در ۲۳ دسامبر همان سال، دوباره روز سرنوشت ساز صلح خاورمیانه را رسید. قبل از این روز، دو طرف برای مدت چند روز در پایگاه نیروی وایی بولینگ مذاکره کرده بودند و گروه دولتمردان امریکایی متقاعد سده بودند که بایستی گستره موضوعات مورد بحث را کاهش نداده و در مل، سازش‌های مهم و بزرگ را مطرح کنند. عرفات می‌ترسید که دیگر هبران عرب از او انتقاد کنند و باراک که در نظرسنجی‌ها از آریل شارون قب افتاده بود می‌ترسید که در انتخابات شکست بخورد. آقای پرزیدنت ل کلینتون در اتاق کابینه برای دو طرف مذاکره توافق‌نامه را به صورت هسته و کند قرائت کرد تا همگان بتوانند از نکته‌های ریز آن ادداشت‌برداری کنند. این توافق‌نامه به عبارت زیر بود:

۱ـ ۹۴ الی ۹۶ درصد کرانه باختری به فلسطینی‌ها تعلق گیرد و عاوضه زمین از اسرائیل یک الی سه درصد باشد و دو طرف این نکته را

درک کنند که زمینی که اسرائیل در اختیار خواهد گرفت، هشتاد درصد شهرک‌ها را شامل خواهد شد.

۲ـ در مورد امنیت، مقرر شد که نیروهای اسرائیلی باید در یک بره زمانی سه ساله عقب‌نشینی کند و نیرویی بین‌المللی به تدریج جای آنان ر بگیرد و اینکه، هر دو طرف باید به این نکته توجه داشته باشند که حضو کمتر اسرائیل در دره اردن، ممکن است با اجازه نیروهای بین‌المللی، ب مدت سه سال دیگر ادامه یابد.

۳ـ اسرائیلی‌ها خواهند توانست ایستگاه اخطار اولیه خود را همراه ب حضور یک رابط فلسطینی در کرانه باختری حفظ کنند. در صورت برو تهدید به امنیت اسرائیل طبق توافق‌نامه، شرطی برای استقرار اضطرار نیرو در کرانه باختری در نظر گرفته شود.

۴ـ کشور جدید فلسطین، غیرنظامی خواهد بود؛ اما نیروی امنیتی قوی‌ای خواهد داشت؛ بر حریم هوایی خود حاکم خواهد بود و ا ترتیبات ویژه‌ای برخوردار خواهد شد تا نیازمندی‌های آموزشی و عملیاتی اسرائیل را برآورده کند؛ و یک نیروی بین‌المللی برای تامین امنیت مرز و بازداری، استقرار خواهد یافت.

۵ـ در مورد اورشلیم، محله‌های عرب‌ها در فلسطین و محله‌های یهودی‌ها در اسرائیل قرار می‌گیرد.

۶ـ و اینکه، فلسطینی‌ها باید از حاکمیت بر کوه معبد حرم و اسرائیلی‌ها از حاکمیت بر دیواره غربی و منطقه مقدسی که بخشی از آ هستند، برخوردار باشند؛ و هیچ گونه عملیات حفاری در اطراف دیوار، ی زیر کوه، دست کم بدون توافق دوجانبه انجام نشود.

۷ـ و در مورد آوارگان، گفته شد که کشور تازه فلسطین، باید میهن و محل زندگی آوارگانی باشد که از جنگ ۱۹۴۸ و پس از آن، آواره و

ی خانمان شده‌اند، بدون نفی احتمال اینکه اسرائیل برخی از آن آوارگان بر اساس قوانین و تصمیمات مستقل خویش و با دادن اولویت به جمعیت‌های آوارگان مستقر در لبنان بپذیرد. و تلاشی بین‌المللی به منظور پرداخت غرامت به آوارگان انجام گیرد و آنان در پیدا کردن خانه، یاری داده شود. خانه آنان می‌تواند در یکی از مکان‌های زیر باشد: کشور تازه فلسطین، مناطق معاوضه شده میان اسرائیل و فلسطین که قرار است به فلسطین تعلق گیرد، کشورهای میزبان کنونی، کشورهای دیگری که مایل به انجام دادن این کار باشند، یا اسرائیل. و هر دو طرف بایستی بپذیرند که راه‌حل نیات قطعنامه شماره ۱۹۴ سازمان ملل متحد را برآورده سازند.

۸ـ از سوی کلینتون پیشنهاد شد که شورای امنیت سازمان ملل متحد، قطعنامه‌ای تازه صادر و در آن اذعان کند که این توافق‌نامه، همراه با آزادی رهایی زندانیان فلسطینی، شرایط قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ را برآورده می‌سازد.

در این توافق‌نامه فلسطینی‌ها مجبور بودند از حق بازگشت مطلق دست بکشند. اما اسرائیلی‌ها منطقه شرقی اورشلیم و بخش‌هایی از شهر قدیم را از دست می‌دادند؛ اما مکان‌های مذهبی و فرهنگی آنها حفظ می‌شد. افزون بر آن، اسرائیلی‌ها باید کمی بیشتر از قبل، زمین‌های کرانه باختری را پس می‌دادند و احتمالاً مقدار زمینی که معاوضه می‌کردند بیشتر از آخرین پیشنهاد باراک بود. اما آنان به اندازه کافی زمین در اختیار داشتند که هشتاد درصد شهرک‌ها را در آن جای بدهند و از همه مهمتر اینکه پایان جنگ به‌طور آشکار و عملی اعلام می‌شد.

کلینتون دوباره شروع به تماس‌های تلفنی با دیگر کشورهای عربی کرد تا بلکه با استفاده از اعمال نفوذ بر آنها بتواند عرفات را راضی نگه دارد. کلینتون می‌گوید که بعضی از رهبران عربی از اینکه اسرائیل راضی به انجام

این توافق شده بود متحیر مانده بودند.

کابینه باراک هم در روز ۲۷ دسامبر با اعطای شرایطی، پیشنهاد بیل کلینتون را پذیرفت. این شرایط به عبارت زیر بود: یکی از دولتمردان اسرائیلی گفته بود که برای دستیابی به صلح، باید یک دولت فلسطینی وجود داشته باشد که تقریباً ۹۷ درصد از کرانه باختری را در بر گیرد. معاوضه زمین و تحویل همه غزه را به حساب آورده بود که اسرائیل نیز در آن، شهرک هایی داشت.

اکنون توپ در زمین عرفات بود. در روز ۲۹ سپتامبر دنیس راس با ابوعلا که کلینتون می‌گوید مورد احترام همگی بود ملاقات کرد تا عواقب رد پیشنهادهای کلینتون راگوشزد کند چراکه در آینده نه چندان دور دیگر کلینتون رئیس جمهور امریکا نبود، راس دیگر در مذاکرات صلح پافشاری نمی‌کرد، باراک در انتخابات از آریل شارون شکست می‌خورد، و پس از آنکه کلینتون تا این اندازه بر روی صلح در خاورمیانه سرمایه‌گذاری کرده و شکست خورده بود، جورج دبلیو بوش قصد نداشت به سرعت مذاکرات صلح را ادامه دهد.

روز سال نو ۲۰۰۰، کلینتون عرفات را دوباره به کاخ سفید دعوت می‌کند. البته قبل از این روز عرفات با شاهزاده بندر سفیر عربستان در امریکا و سفیر مصر در امریکا ملاقات کرده بود و هر دو تلاش کرده بودند که عرفات را متقاعد به پذیرش صلح نهایی کنند.

در دیدار عرفات با کلینتون، عرفات سوال‌های زیادی در رابطه با پیشنهاد کلینتون پرسید. عرفات می‌خواست که دیوار نُدبه به دلیل اهمیت مذهبی‌اش به اسرائیل واگذار شود ولی تصریح کرد که ۱۵ متر باقی مانده از دیواره غربی به فلسطینی‌ها تعلق گیرد. کلینتون این درخواست را به دلیل اینکه اسرائیل در مقابل افرادی که از یکی از ورودی‌های تونل که در

زیر دیوار ایجاد کرده و به دلیل مقاصدی استفاده می‌کنند، بایستی از خود محافظت کند، و اجازه ندهد که بقایای معبدهای موجود در زیر حرم آسیب ببیند رد می‌کند؛ توضیح اضافی اینکه شهر قدیمی دارای چهار محله است که عبارت‌اند از: محله یهودیان، مسلمانان، مسیحیان و ارمنیان. اگر فرض بر آن باشد که فلسطین، محله‌های مسلمان‌نشین و مسیحی‌نشین و اسرائیل نیز محله‌های ارمنیان و یهودیان را در اختیار داشته باشد؛ عرفات اذعان می‌کرد که به دلیل وجود چند کلیسای مسیحی در محله ارمنی‌ها، به اندازه چند چهارراه از محله ارمنی‌ها باید به فلسطینی‌ها تعلق گیرد. کلینتون باور نمی‌کرد که عرفات درباره چنین چیزی سخن می‌گوید.

افزون بر آن، عرفات هنوز از حق بازگشت دست نکشیده بود. البته او مجبور بود که از این حق خود صرف‌نظر کند ولی از اینکه انتقادهای شدیدی از دیگر کشورها به او وارد خواهد شد هراس داشت. کلینتون این بار به او وعده داد که اسرائیل قول داده است تعدادی از آوارگان لبنانی را که خانواده‌هایشان صدها سال در جایی زندگی کرده بودند که اکنون قسمت شمالی اسرائیل محسوب می‌شود، بپذیرد. البته کلینتون این نکته را هم تذکر داد که هیچ رهبر اسرائیلی اجازه نخواهد داد تعداد فلسطینیان در آن منطقه به اندازه‌ای زیاد شود که ماهیت یهودی کشور در طی چند دهه، به دلیل بالا بودن میزان زاد و ولد فلسطینیان، مورد تهدید قرار گیرد؛ و در سرزمینی مقدس، دو کشور وجود نخواهد داشت که اکثریت ساکنانش عرب باشد!

کلینتون می‌گوید که عرفات به‌طور تلویحی در قرارداد موافقت‌نامه سال ۱۹۹۳ این نکته را پذیرفته بود که راه‌حلی برای ایجاد دو کشور در نظر گرفته شود. در ثانی شهروندان اسرائیلی بایستی در یک همه‌پرسی آن

را به بوته آزمایش می‌گذاشتند. ادعای حق بازگشت، کل موافقت‌نامه را به مخاطره می‌انداخت و اگر موافق‌نامه حاصل می‌شد شاید باراک که در نظرسنجی‌ها از شارون عقب افتاده بود، پیروزیش بیشتر از گذشته می‌شد و مردم اسرائیل به موارد پیشنهادی کلینتون رای موافق می‌دادند. این بار مردم اسرائیل وحشت‌زده از انتفاضه و خشمگین از عرفات که به صلح نهایی وقعی نمی‌گذاشت، بیش از گذشته حساس شده بودند.

کلینتون دلیل سردرگمی عرفات در صلح نهایی را اینگونه توصیف می‌کند که، عرفات که در طول عمر خود شب‌ها در مکان‌های مختلف از گلوله‌های آدم‌کش‌ها دوری کرده بوده و همه شب‌های بیشماری راکه در هواپیما گذرانده بود و همه ساعت‌های خود را صرف مذاکرات آکنده از تنش کرده بود، نمی‌توانست بر تصمیم‌گیری‌هایش مسلط باشد و هراس از اینکه از یک مرد انقلابی به یک مرد دولتمرد تبدیل بشود که به فکر ایجاد شغل، مدرسه، خدمات اساسی برای فلسطینی‌ها بیندیشد. البته ناگفته نماند که کلینتون اذعان می‌کند که همه گروه‌های فلسطینی از روند صلح راضی بودند و این احساس وجود داشت که ابوعلا و ابومازن همگی رضایت کافی داشتند ولی نمی‌خواستند که با رهبرشان اختلاف‌نظر داشته باشند. زمانی که عرفات این دیدار را ترک گفت، کلینتون دریافت که پاسخ او بعدها هم منفی خواهد بود و او را کمی احمق خطاب می‌کند که چنین پیشنهاد خوبی را رد می‌کند.

در ماه دسامبر دو طرف دوباره همدیگر را در پایگاه نیروی هوایی بولینگ همدیگر را ملاقات کردند. ولی مذاکراتی بود که توفیقی در آن نداشت. البته عرفات پذیرفت که با شیمون پرز دیدار کند؛ البته بعد از دیدار پرز با صائب عریقات. ولی متاسفانه این دیدار هم حاصلی نداشت و شکست صلح نهایی، قطعی شد.

کلینتون در خاطرات خود می‌نویسد که در آخرین مکالماتم با رهبر

لسطینی، عرفات به خاطر کارهای خوبی که انجام داده بود سپاسگزاری
رد و اذعان داشت که او مرد بسیار بزرگی است ولی کلینتون به عرفات
فت: آقای رئیس تشکیلات خودگران، من مرد بزرگی نیستم، بلکه یک انسانی
کام هستم وکسی که موجب ناکامی من شد، شما بودید. کلینتون در این تماس
ه عرفات اخطار داد که شما بودید که شارون را به نخست وزیری اسرائیل
رساندید و تاوان کارتان را پس خواهید داد.

باراک در انتخابات فوریه ۲۰۰۱ از آریل شارون شکست خورد و مردم
سرائیل به این مسئله پی برده بودند که هم اینک که عرفات در مورد صلح
یشنهادی کلینتون جواب رد می‌دهد، پس به تمام درخواست‌ها جواب رد
خواهد داد. در ثانی کلینتون تصریح می‌کند که، افزون بر آن، شارون سیاست
خشن در قبال عرفات اتخاذ کرده بود که این، مورد حمایت باراک و ایالات
متحده امریکا بود. بعد از انتخاب شارون، عرفات تصمیم گرفت که مذاکره
ا دوباره شروع کند. یعنی زمان تصمیم‌گیری، پنج دقیقه مانده به نیمه شب که
کنون فرا رسیده بود ولی به گفته کلینتون ساعت او مدت‌ها پیش شکسته بود.

کلینتون در بخش پایانی خاطراتش می‌گوید: نپذیرفتن پیشنهاد من از
جانب عرفات، پس از آنکه باراک آن را پذیرفت، اشتباهی به ابعاد تاریخی بود.
ا وجود این، بسیاری از فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها متعهد به برقراری صلح
هستند. روزی از روزها، میان آنان صلح برقرار خواهد شد و زمانی که چنین
تفاقی بیفتد، توافق‌نامه نهایی میانشان به پیشنهادهایی که در کمپ دیوید و
شش ماه طولانی پس از آن عنوان شد، مشابهت بی‌اندازه‌ای خواهد داشت.

عراق

در بین سال‌هایی که بیل کلینتون زمام امور دولت امریکا را در دست داشت، رئیس جمهور دیکتاتور عراق صدام حسین هنوز در مسند قدرت بود. کشور او در اثر جنگ‌های فرسایشی خلال دو جنگ با ایران و کویت باعث مضمحل شدن نظام اقتصادی و از همه مهمتر سست شدن پایه‌های حکومتش تمام شده بود. شروع جنگ اول خلیج فارس و حمایت به جد اکثر دولتمردان جهان برای تنبیه گستاخی‌های بلندپروازانه او، باعث شد که همگی دست به یکی شوند تا او را از صحفه سیاست کنار بگذارند. ولی این دیکتاتور در اثر بی‌لیاقتی‌هایش که در آخر جان مردم خود را فدای اهمال‌کاریهایش کرد، باعث شد تحریم سخت و طاقت فرسایی برای کشورش از طرف جوامع بین‌الملل اعمال شود. تحریمی که ارمغانی جز نفت در برابر غذا نداشت. سیاستی که بعدها در کاخ سفید پی‌ریزی شد به سیاست مهار دوجانبه شهرت یافت و امریکا درصدد این بود در بلند مدت هم ایران و هم عراق را در مقابل مداخلات آینده جلوگیری کند.

بعد از پیروزی کلینتون در انتخابات، صدام حسین هنوز نظام تک حزبی خود را در سرتاسر عراق گسترانده بود و بعضاً حرکات گستاخانه خود را به کشور همسایه‌اش کویت و بعضاً دخالت در امور کشورهای دیگر، باعث می‌شد که دولت کلینتون سیاست حمله‌های نامحدود را در

برابر این یاغی متجاوزگر اتخاذ کند و تا بدین صورت بازدارندگی مناسبی در برابر صدام حسین داشته باشد.

در ژوئن سال ۱۹۹۳ کلینتون اولین دستور عملیات نظامی را برای پرتاب ۲۳ موشک تاماهاک به مقر اطلاعات و جاسوسی عراق صادر کرد. دو روز پیش از این عملیات، جورج اچ، دبیلو بوش رئیس جمهور سابق امریکا در دیداری از کویت مورد سوءقصد جانی از طرف نیروهای امنیتی عراق شد. بیش از ۱۲ نفر از اعضاء این گروه در ۱۳ آوریل همان سال در کویت دستگیر شدند. بازجویی‌های عمل آمده شده از این ۱۲ نفر حاکی از این بود که عراق و شخص صدام حسین پشت پرده این سیاست بازی بود تا اینکه شخص کلینتون با اصرار ژنرال پاول برای حمله به این کشور ترغیب شد. البته ناگفته نماند که چهار فروند از این موشک‌ها از هدف خود که مقر اطلاعات جاسوسی و کاخ صدام را نشانه گرفته بود خارج شد و به مناطقی مجاور عراق اصابت کرد که باعث کشته شدن هشت شهروند عراقی شد. کلینتون **در این باره اذعان داشت که برنامه‌ریزی و سلاح، هر اندازه دقیق باشد، تیراندازی به این صورت، معمولاً عواقب ناگوار و ناخواسته در پی خواهد داشت.**

ولی صدام حسین دست از بحران سازی بین‌المللی برنمی‌داشت و در ۷ اکتبر همان سال دوباره تعدادی از سربازان خود را در چهار کیلومتری مرز کویت مستقر کرد و دولتمردان امریکایی بر این باور بودند که جنگ دیگری در خلیج فارس در شرف وقوع است. بدین ترتیب کلینتون با حمایت قوی بین‌المللی ۳۶۰۰۰ سرباز به کویت گسیل کرد که یک ناو هواپیمابر نیروی هوایی با هواپیماهای جنگنده و گروهی رزمجو از آنها حمایت می‌کرد. در این برهه، انگلیسی‌ها هم با غرولند تمام اعلام همکاری کردند.

درست بعد از یک ماه، پارلمان عراق تمامیت ارضی و حاکمیت ملی

کویت را به رسمیت شناخت. اما در هشتم اوت سال ۱۹۹۴ دو تا از دختران صدام حسین با شوهرانشان به اردن گریختند و شاه اردن به آنها پناهندگی داد. در همین راستا، یکی از دامادهای صدام حسین به اسم حسین کامل حسین المجید سرپرست امور سری صدام برای تولید سلاح‌های کشتار جمعی بود و اطلاعات با ارزشی درباره انبارهای سلاح‌های کشتار دسته جمعی باقیمانده عراق، اندازه و اهمیت آنها داشت، که با آنچه افسران عراقی به بازرسان سازمان گفته بودند مغایر بود. هنگامی که دولت امریکا به صدام حسین فشار آورد که هر چه سریع‌تر از مکان‌های یاد شده بازدید به عمل آید، افسران عراقی مجبور شدند بازرسان را به جایگاه‌هایی که داماد صدام اعلام کرده بود ببرند. وقتی که کاملاً تجهیزات آزمایشگاهی سلاح‌های کشتار جمعی صدام لو رفت، خویشاوندان صدام ترغیب برای بازگشت به عراق شدند ولی دریغ از اینکه چند روز بعد آمدنشان، هر دو داماد صدام حسین کشته شدند.

وضعیت بین‌الملل تا دو سال از یاغی‌گری‌های صدام حسین کمی راحت بود که در نخستین هفته سپتامبر ۱۹۹۶ صدام دوباره مشکل ساز شد. او، با زیر پا گذاشتن محدودیت‌هایی که در پایان جنگ اول خلیج فارس بر وی تحمیل شده بود، به شهر اربیل در منطقه کردنشین عراق حمله و آن را اشغال کرده بود. متاسفانه شروع منازعات سیاسی بین دو طیف مختلف کُرد در آن منطقه که با هم رقابت می‌کردند باعث شد که یکی از این گروه‌های کُرد از صدام پشتیبانی کند و صدام حمله را برای گروه دیگر آغاز نماید. کلینتون دستور حمله داد تا مواضع عراقی‌های بعثی را در هم بشکند؛ در نتیجه این حمله، نیروهای عراقی عقب‌نشینی کردند.

این حادثه باعث شد که در ۲۴ سپتامبر همان سال، کلینتون در اجلاس افتتاحیه سازمان ملل متحد، معاهده منع همه نوع آزمایش هسته‌ای را

امضا و برای این کار از همان قلمی استفاده کند که رئیس جمهور جان. فیتز. اف کندی ۳۳ سال پیش، معاهده منع محدود آزمایش هسته‌ای را با آن امضاء کرده بود. کلینتون در یک سری اظهارات، اعلام داشت که طرحی برای برنامه کاری گسترده‌تر به منظور کاهش تهدید سلاح‌های کشتار جمعی ارائه شده است که با اصرار از اعضای سازمان ملل متحد خواسته شد که پیمان سلاح‌های شیمیایی را به مرحله اجرا درآورده و مفاد مربوط به پیروی کشورها از سلاح‌های میکروبی را تقویت کنند و تولید مواد شکافت‌پذیر مورد استفاده در سلاح‌های هسته‌ای متوقف و استفاده، تولید، ذخیره‌سازی و انتقال مین‌های زمینی ضد نفر را ممنوع شود.

در اول ماه دسامبر سال ۱۹۹۷، صدام حسین شش نفر از اعضای امریکایی تیم بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل متحد را اخراج کرد که بحرانی تازه در عراق به وجود آمد. کلینتون فوراً دستور داد که ناو هواپیمابر یو اس اس جورج واشینگتن به حال آماده‌باش کامل درآید که در صورت نیاز برای حمله آماده باشد؛ ولی ترس و دلهره صدام مانع از آن شد و بازرسان به عراق بازگشتند. در ۱۳ ژانویه سال ۱۹۹۸ صدام دوباره از ادامه کار گروه بازرسان سازمان ملل متحد که ریاست آن را امریکایی‌ها بر عهده داشتند، جلوگیری کرد. این اقدام، به نقطه نظر شخص کلینتون آغاز تلاشی درازمدت از جانب صدام بود تا سازمان ملل را در مقابل ادامه یافتن بازرسی تسلیحاتی، به لغو تحریم‌های وضع شده بر ضد آن کشور وادارد.

دولت انگلیس و در راس آن امریکا درصدد جلب حمایت‌های بین‌المللی برای حمله به خاک این کشور تلاش می‌کردند، اما کوفی عنان، در آخرین دقایق، برای از سرگیری بازرسی‌ها با صدام حسین به توافق دست یافت. کلینتون ذکر می‌کند که به نظر می‌رسید که صدام تا زمانی که

وادار به انجام دادن کاری نمی‌شد، آن را به انجام نمی‌رساند.

همین وضع تا ماه نوامبر همان سال ادامه داشت تا اینکه اوایل این ماه، صدام دوباره بازرسان سازمان ملل متحد را اخراج کرد و کلینتون قطعاً به این نتیجه رسید که بایستی به این کشور حمله شود. اعضای شورای امنیت سازمان ملل همگی به محکوم کردن نقض فاحش قطعنامه‌های سازمان ملل متحد از جانب عراق رای داد و بیل کوهن یکی از دولتمردان امریکایی قدم به خاورمیانه گذاشت تا سایر کشورها را برای جلب حمایت از حمله به عراق آماده کند و تونی بلر نخست‌وزیر انگلیس هم حمایت همه جانبه را از مواضع استراتژیک امریکا اعلام داشت. در همین حال ارتش امریکا در حال آماده‌سازی خود برای اقدام به حمله هوایی به مکان‌هایی بودند که بر اساس اطلاعاتِ سازمان اطلاعات و جاسوسی دولت امریکا، با برنامه تسلیحات صدام ارتباط داشت و نیز قصد داشتند حمله هوایی به مکان‌هایی را که با دیگر اهداف نظامی صدام مرتبط بود را آغاز کنند. اما درست پیش از آغاز حمله، و در حالی که هواپیماها در مسیر خود به سوی هدف‌ها قرار داشتند، نخستین نامه از مجموع سه نامه‌ای از عراق به دست شخص کلینتون رسید که در پاسخ اعتراضات دولت امریکا نگارش شده بود که در یکی از این نامه‌ها صدام به‌طور کامل عقب‌نشینی و تعهد کرده بود همه موضوعات عقب افتاده‌ای را که بازرسان سازمان ملل متحد آنها را مطرح کرده بودند، برطرف و حل کند؛ و بدون هیچ‌گونه مداخله‌ای اجازه دستیابی نامحدود آنان را به همه مکان‌ها فراهم کند؛ همه مدارک مربوط را تحویل دهد و همه قطعنامه‌های سازمان ملل متحد را درباره سلاح‌های کشتار جمعی بپذیرد.

اما شخص کلینتون مردد بود و به شخص صدام به خاطر هوا و هوس‌هایش اطمینان نداشت ولی کلینتون تصمیم گرفت که فرصت دیگری را در اختیار او قرار دهد. وقتی که کلینتون این فرصت طلایی را در

اختیار صدام قرار داد، درست در دومین روز از سرگیری کار بازرسان، عراق به برخی از بازرسان، اجازه ورود به مرکز فرماندهی حزب بعث صدام را نداد. در همین راستا، رئیس بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل متحد، ریچارد باتلر، به کوفی عنان گزارش داد که عراق به تعهدات خود مبنی بر همکاری با وی پای‌بند نبوده و حتی محدودیت‌های جدیدی بر کار بازرسان تحمیل کرده است. روز بعد این ماجرا، امریکا و بریتانیای کبیر، مجموعه گسترده‌ای از حمله‌ها به وسیله هواپیما و نیز با استفاده از موشک‌های کروز را به محل آزمایشگاه‌های هسته‌ای، میکروبی و شیمیایی احتمالی عراق و امکانات نظامی آن کشور که تهدیدی برای همسایه‌هایش بود، آغاز کرد. در غروب آن روز، کلینتون در نطقی خطاب به مردم امریکا دلیل حمله به عراق را اینگونه توصیف کرد که صدام بیشتر سلاح‌های شیمیایی را بر ضد ایرانی‌ها و کردهای شمال عراق مورد استفاده قرار داده و نیز موشک‌های اسکاد به کشورهای دیگر از جمله اسرائیل شلیک کرده است. او نیز تصریح کرد که چهار هفته پیش حمله به خاک عراق را متوقف کرده بود؛ زیرا صدام تعهد کرد از قطعنامه‌های سازمان ملل متحد به‌طور بی‌قید و شرط پیروی کند، اما برعکس، بازرسان تسلیحات سازمان ملل متحد را پی در پی تهدید کرده بود. بنابراین عراق آخرین فرصت مناسب خود را ضایع کرده است. زمانی که حمله آغاز شد، سازمان اطلاعات و جاسوسی امریکا خاطرنشان کرد که مقادیر عظیمی مواد میکروبی و شیمیایی که در پایان جنگ خلیج فارس در عراق وجود داشت، و نیز برخی کلاهک‌های موشکی که هنوز به حساب نیامده بود، در اختیار رژیم صدام قرار دارد، و اینکه برخی اقدامات مقدمات آزمایشگاهی به منظور دستیابی به سلاح هسته‌ای، در آن کشور در حال انجام بود. کارشناسان نظامی دولت امریکا بر این باورند که ممکن است اهمیت سلاح‌های غیرمتعارف صدام مثل سلاح هسته‌ای، شیمیایی و...

برای صدام بیش از پیش شده باشد؛ اما نیروهای نظامی متعارف او مثل سربازان عادی و غیرمتخصص نسبت به زمان جنگ خلیج فارس بسیار ضعیف‌تر بود. گروه امنیت ملی کلینتون به این عقیده بودند که بایستی فرصت عراق را برای متفرق کردن نیرو و محافظت از سلاح‌های شیمیایی و میکروبی آن را به حداقل رساند. این حمله جمعاً ۴ روز به درازا کشید که در آن ۶۵۰ سورتی پرواز انجام گرفت و ۴۰۰ موشک کروز به عراق شلیک شد که همه آنها با دقت هدف‌گیری شده بود تا به اهداف نظامی و امنیتی ملی عراق اصابت کند و تلفات غیرنظامیان را به حداقل برساند. این بود شمه و خلاصه‌ای از عراق دوران صدام حسین بعد از جنگ اول خلیج فارس، که همان طور که می‌دانید بعد از ۱۱ سپتامبر بوش پسر با استفاده از همین حربه، افکار عمومی جهان را متقاعد کرد که صدام دارای سلاح‌های هسته‌ای غیر متعارفی از جمله شیمیایی در اختیار دارد که حمله به خاک آن کشور مجاز می‌باشد. البته بوش پسر نه مثل رهبر دموکرات که از حمله‌های بازدارنده محدود استفاده می‌کرد، بلکه گسیل داشتن نیروهای زمینی به خاک این کشور و سقوط بغداد را در خط مشی سیاست نظامی خود قرار داد.

القاعده

بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی و انفجار دو برج عظیم‌الجثه تجارت جهانی، همه افکار عمومی دنیا معطوف به یک شبکه تروریستی در خاک کشور افغانستان به اسم القاعده شد. افکار عمومی جهان سوم بعد از این بحران، تحریف‌ها و تعریف‌های متفاوتی بر سر زبان آوردند که این انفجارها شاید یک خودزنی بوده باشد که خود دولتمردان امریکایی آن را طرح‌ریزی کرده و برای اینکه نفوذ خود را در خاورمیانه به صورت تحت‌الحمایگی در کشورهای افغانستان و بعدها عراق به وجود آورند و به طبع برای اینکه افکار عمومی مردمان امریکا به این مسئله قانع شده باشند که تروریسم ریشه در دامن خاک کشورهای نامبرده دارد، به یک سری خودزنی‌ها دست بزند که در آخر منجر به انفجار برج‌های تجارت جهانی شود. و بعضی از این گفتمان‌ها حکایت از این داشت که القاعده و شخص اسامه بن لادن شریک تجاری بوش پسر می‌باشد و در انتخابات ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش در سال ۲۰۰۰ قویاً از او حمایت می‌کرد. ناگفته نماند که در طول دوران جنگ سرد، هنگامی که شوروی بعد از انقلاب اسلامی ایران به افغانستان حمله‌ور شد، دولتمردان امریکایی برای فشار به دولت وقت شوروی از گروهک‌های القاعده حمایت می‌کرد و می‌توان به صراحت اعلام داشت که سلاح و تجهیزات متعارف مهمی را در اختیار این گروه برای مقابله با تجاوزگری اتحاد

جماهیر شوروی گذاشت.

ولی در مقابل این پروسه که دولتمردان امریکایی چند صد میلیارد دلار هزینه کنند تا فقط به یک کشوری که به جز توتون در آن چیزی دیگری یافت نمی‌شود حمله کنند کمی به نظر عجیب می‌رسد؟ افغانستان کشوری است که در آن هیچ منبع مهم ملی در آن یافت نمی‌شود و کشوری مثل امریکا که هر گونه عملیات نظامی خود را بر اساس منافع ملی خود تهیه و تنظیم می‌کند، نتایج و علت و علل حمله به این کشور، احتیاج به یک زمانی ۵۰ ساله دارد تا مثل ترور جان. فیتز. اف کندی اسنادش از پس پرده رو شود تا همگان بدانند که آیا واقعاً پشت پرده این ماجرا شبکه‌ای به اسم القاعده وجود داشت یا خیر؟! البته اگر منبع مهم ملی در آنجا یافت نمی‌شود، بر باور بعضی از اندیشمندان زیر فشار گذاشتن و زیر نظر قرار دادن کشورهایی مثل ایران که منافع کلی امریکا را زیر سوال می‌برد، از امتیازات شاخص حمله به خاک این کشور، می‌توان نام برد. ولی آنچه زمان نشان داد دولتمردان امریکایی فقط درصدد این بودند که شبکه‌ای به اسم القاعده را شناسایی و آن را مضمحلش کنند. در دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون القاعده همچنان به حیات خود ادامه می‌داد و شاید در همین دوران بود که نقشه حمله به برج‌های تجارت جهانی را در سر می‌پروراند چرا که گفته‌های کلینتون حاکی از آن داشت که این گروهک نقشه‌ای جز ایجاد بحران‌های بین‌المللی در سر نمی‌پروراند.

در اوایل ماه اوت ۱۹۹۸ سفارتخانه‌های امریکا در تانزانیا و کنیا به وسیله دو بمب که به فاصله پنج دقیقه از یکدیگر منفجر شد، مورد حمله قرار گرفت. این حمله‌ها به مرگ ۲۵۷ نفر انجامید که دوازده نفر آنان امریکایی بودند و نیز ۵۰۰۰ نفر دیگر زخمی شدند.

یک ماه پیش از این حادثه، اسامه بن لادن فتوایی صادر کرده بود که در آن، خواهان حمله به همه اهداف نظامی و غیرنظامی امریکایی در همه

نقاط جهان شده بود. وی، در ماه مه، اعلام کرده بود هوادارانش به اهداف امریکایی در منطقه خلیج فارس حمله خواهند کرد و نیز درباره کشاندن جنگ به خاک امریکا سخن به میان آورده بود. همچنین او در ماه ژوئن در مصاحبه‌ای با یک روزنامه‌نگار امریکایی، تهدید کرده بود که هواپیماهای نظامی امریکا را به وسیله موشک‌های ساقط کننده هواپیما، منهدم خواهد کرد.

کلینتون در خاطراتش می‌نویسد که دولتش چهار سال به دنبال بن لادن و شبکه تروریستی‌اش بود. در همین راستا تونی لیک و دیک کلارک سازمان سیا را تحت فشار می‌گذارد که درباره این ثروتمند تبعه عربستان سعودی اطلاعات بیشتری به آنان بدهد. سازمان سیا اطلاعات باارزشی کشف می‌کند مبنی بر اینکه بن لادن در سال ۱۹۹۱ از کشورش اخراج شده، در ۱۹۹۴ تابعیت خویش را از دست داده و در سودان اقامت گزیده بود.

شخص کلینتون بر این باور بود که بن لادن فقط یک تامین کننده هزینه اقدامات تروریستی است اما با گذشت زمان متوجه می‌شود که او رئیس یک سازمان تروریستی بسیار پیشرفته است که افزون بر ثروت فراوان خویش، مقادیر هنگفتی پول در دسترس دارد و عاملانش در چندین کشور، از جمله چچن، بوسنی و فیلیپین فعالیت می‌کنند.

در سال ۱۹۹۵ پس از جنگ بوسنی، دولت وقت امریکا تلاش‌های مجاهدین را به منظور تصرف بوسنی خنثی کرده بود و در نتیجه همکاری با مقامات محلی نقشه انفجار دوازده هواپیما را که از فیلیپین به سواحل غربی امریکا سفر می‌کردند بی‌اثر ساخته بودند. اما شبکه فراملی بن لادن همچنان به قوت خود باقی مانده بود.

در ژانویه سال ۱۹۹۶، دایره‌ای ضد تروریستی در سیا تأسیس شد که هدفش روی اهداف بن لادن متمرکز شده بود و با زیر فشار قرار دادن

دولت سودان، با اصرار از آنها خواسته شد که این تروریست از کشور سودان اخراج شود. در آن برهه از زمان، سودان مرکز امنی برای پرورش تروریست شده بود به‌طوری که آنها به رئیس جمهور مصر، حسنی مبارک سوءقصد جانی کرده بودند و پیش از این توانسته بودند که انور سادات رئیس جمهوری سابق مصر را به قتل برسانند. با توجه به اینکه سودان توسط حسن الترابی اداره می‌شد، عقاید افراطی همچون عقاید بن لادن را داشت و در مجموعه‌ای کاملی از اقدامات تجاری، از مدیریت بر اقدامات مشروع، تا تولید اسلحه و حمایت از تروریست‌ها، با یکدیگر همکاری می‌کردند.

وقتی که بن لادن از سودان اخراج شد، امریکا از دولت عربستان سعودی خواست که این فرد را بپذیرد. ولی مقامات عربی حاضر به قبول این پیشنهاد از سوی دولت امریکا نبود. تا اینکه اواسط سال ۱۹۹۶ بن لادن در حالی که رابطه خوبی با ترابی داشت سودان را ترک و به افغانستان نقل مکان کرد و در آنجا ملا عمر، رهبر طالبان، استقبالی گرمی از وی به عمل می‌آورد. **طالبان به گفته شخص کلینتون یک فرقه سنّی نظامی بود که به ایجاد یک روحانی سالاری افراطی اسلامی در افغانستان گرایش داشت.**

در سپتامبر ۱۹۹۶، نیروهای طالبان شهر کابل را به تصرف خود درمی‌آورند و تصرف دیگر مناطق افغانستان زیر سلطه استبداد مذهبی یکی پس از دیگر آغاز می‌شود. در همین حال، دایره بررسی اقدامات بن لادن در سازمان سیا، درباره شخصیت بن لادن اطلاعات چشمگیر و حائز اهمیتی به دست می‌آورند. افزون بر آن، تقریباً یک سال بعد مقامات کشور کنیا، مردی را دستگیر کردند که معتقد بودند در نقشه‌ای تروریستی برای ضربه زدن به سفارت کنیا در آن کشور دست دارد. کلینتون در یکسری ملاقات‌ها با روسای امنیت ملی امریکا به این نتیجه می‌رسد که

القاعده مسئول همه بمب‌گذاری‌ها بوده است و گزارش‌های رسیده حاکی از آن بود که عاملان این جنایت دستگیر شده و اطلاعاتی ارزشمند از اینکه نقشه‌های بعدی القاعده سفارت امریکا در آلبانی است به دست شخص کلینتون می‌رسد. نتیجه این گزارش‌ها این بود که دولت امریکا سفارتش را در آلبانی تعطیل کرد و عده‌ای تفنگداران دریایی مسلح را برای محافظت در آن کشور با همکاری مسئولان محل آن کشور اعزام کرد. همچنین سازمان سیا بعد از این واقعه اطلاع پیدا کرد که بن لادن و اعضای ارشد سازمانش در حال طراحی گردهمایی در یکی از اردوگاهایشان در افغانستان در ماه اوت هستند تا تأثیر حمله‌هایشان را ارزیابی، و عملیات بعدی خود را برنامه‌ریزی کنند.

کلینتون فوراً سِندی برگر را مأمور کرد تا برنامه‌ریزی دقیق از احتمال حمله امریکا به این شبکه را تدوین کند و موضوع کنار آمدن با پاکستان مشکل دیگری بود که سِندی برای اهداف شخص کلینتون بود. چرا که هواپیماهای امریکا می‌بایست از حریم هوایی پاکستان عبور می‌کرد. پاکستان در طول مدت‌های مدیدی از طالبان و با کمی اغماض از القاعده پشتیبانی می‌کرد چرا که سازمان اطلاعات پاکستان، برای تعلیم طالبان و شورشی‌هایی که در کشمیر می‌جنگیدند از برخی از همان اردوگاه‌هایی استفاده می‌کرد که بن لادن و القاعده نیز از آن بهره می‌گرفتند. و این احتمال وجود داشت که اگر پاکستان از حمله هوایی امریکا مطلع می‌شد فوراً سازمان اطلاعات پاکستان به طالبان و یا حتی القاعده هشدار می‌داد.

در ثانی، اگر امریکا طبق برنامه اعلام نشده دست به حمله می‌زد، مقامات پاکستان می‌پنداشتند که هواپیماهای بر فراز حریم هوائیش، از سوی هند است و دست به مقابله به مثل می‌زدند که در این صورت حتی جنگ هسته‌ای متصور بود.

به همین خاطر کلینتون معاون فرمانده ستاد مشترک، یعنی ژنرال جو

رالستون را به پاکستان فرستاد تا درست زمانی که حمله‌ها برنامه‌ریزی شده است، با فرمانده نظامی ارشد پاکستان در حال صرف شام باشد. رالستون درست چند دقیقه پیش از آنکه موشک‌های امریکا به حریم هوایی پاکستان تجاوز کنند، اتفاقی که در حال وقوع بود، به فرمانده ارشد پاکستان اطلاع می‌دهد، به گونه‌ای که برای هشدار دادن به طالبان یا القاعده بسیار دیر، اما برای اجتناب از ساقط کردن موشک‌های امریکا یا تحریک حمله متقابل به هندوستان، زمان کافی وجود داشته باشد. ناگفته نماند که این جریانات درست زمانی رخ می‌دهد که مسئله رابطه نامشروع کلینتون با مونیکا لویسنکی در حال اوج خود بود و قرار بود که کلینتون سه روز بعد در برابر هیئت منصفه شهادت بدهد و بقیه اعضای گروه کلینتون نگران آن بودند که این باعث شود که کلینتون فکرش را به دیگر مسائل معطوف سازد. بعد از این دادگاه فیلمی به اسم «دم سگ را بجنبان» در هالیوود ساخته شد که در آن یک رئیس جمهور خیالی برای اینکه افکار عمومی مردم خود را از مشکلات بروز شده شخصی خودش دور سازد دست به حملاتی می‌زد تا از این طریق بتواند کنترل اوضاع را در دست داشته باشد.

کلینتون در مورد القاعده می‌گوید که این اعتقاد راسخ، بن لادن را مسموم کرده بود که معتقداتش حقیقت محض است و بنابراین اجازه دارد با کشتن مردم بی‌گناه نقش خداوند را ایفا کند.

در سال ۱۹۹۸ دولت امریکا اطلاعات راجع به یک دباغ‌خانه‌ای در سودان کشف کرد که بن لادن در آن منافع مالی فراوانی داشت و یک کارخانه دیگر که در آن تولید مواد شیمیایی بود که سازمان سیا اعتقاد داشت در آن کارخانه ماده شیمیایی تولید یا انبار می‌شد که در تولید گاز اعصاب وی ایکس مورد استفاده قرار می‌گرفت.

کلینتون حمله به دباغ‌خانه را از فهرست مکان‌هایی که می‌بایستی

منهدم می‌شد حذف کرد چرا که معتقد بود بن لادن در آن ارزش نظامی ندارد و می‌خواست که تلفات غیرنظامی به حداقل برسد. کلینتون زمان حمله را درست زمانی تعیین کرد که بن لادن جلسه‌ای با افراد ارشدش داشت. بدین ترتیب ساعت سه بامداد، کلینتون دستور نهایی حمله را برای سندی برگر ارائه کرد و ناوهای نیروهای دریایی امریکا مستقر در قسمت‌های شمالی دریای عربستان، موشک‌های کروز را به سوی اهداف درون افغانستان شلیک کردند و در همان هنگام، کشتی‌های امریکایی مستقر در دریای سرخ نیز کارخانه‌های تولید مواد شیمیایی سودان را با موشک‌ها هدف قرار دادند. بیشتر موشک‌ها به هدف برخورد می‌کند ولی بن لادن دو ساعت قبل از شروع حمله‌ها موفق شده بود که جلسه را ترک بگویید و بدین ترتیب توانسته بود جان خود را نجات دهد.

کلینتون خطاب به مردم امریکا علت اصلی حمله را، افغانستان و در راس آن القاعده و بن لادن را مسئول بمب‌گذاری‌های اخیر در سفارتخانه‌های امریکا قلمداد می‌کند و تصریح می‌کند که بن لادن احتمالاً مهم‌ترین سازمان‌دهنده و تامین کننده مالی تروریزم بین‌المللی در جهان امروز است و به اضافه به این مطلب که او مردی است که سوگند خورده است جنگی تروریستی را بر ضد امریکا ترتیب دهد و میان افراد نظامی و غیرنظامی هیچ تمایزی قایل نمی‌شود. **کلینتون در بخشی از سخنانش گفت که هدف حمله‌های ما اسلام نیست، بلکه افراطیون و آدمکشها هستند و اینکه سالهاست در جبهه‌های مختلف با آنان در حال جنگ بوده‌ایم و همچنان به این کار ادامه خواهیم داد؛ زیرا این جنگ، طولانی و مستمر خواهد بود.**

بعد از این حمله‌ها، کلینتون فرمان تحریم‌های اقتصادی را بر ضد بن لادن و القاعده و بعدها تا خود طالبان به امضا رساند و از ژنرال شلتون و دیک کلارک درخواست کرد که گزینه‌هایی برای پیاده کردن نیروهای تکاور در افغانستان تهیه کنند. کلینتون اعتقاد داشت که اگر یکی دو

عملیات آموزشی القاعده نابود شود، به رغم اینکه اگر موفق به نابودی بن لادن و گروهش نشود، اما به آنها نشان داده خواهد شد که در راه مبارزه با تروریسم مصمم و جدی هستند. علاوه بر آن کلینتون یادداشت ابلاغیه‌ای را نیز امضا کرد که به موجب آنها سازمان سیا اجازه می‌یافت برای دستگیری بن لادن از نیروهای مرگبار استفاده کند. البته سال قبل به سازمان سیا اجازه داده شده بود که برای دستگیری بن لادن، اقدامات «ربودن» ویژه خود را به کار ببرند، اما آن اجازه، فاقد توانایی شبه نظامی برای انجام دادن این کار بود. ولی سازمان سیا توانسته بود با اعضای قبیله‌های محلی افغان قراردادهایی برای دستگیری بن لادن امضا کند. البته نیروها و قبایل افغان مردد این کار بودند که قبل از به‌کارگیری سلاح‌ها و نیروهای مرگبار، بن لادن را دستگیر کنند یا خیر، که کلینتون برای آنان روشن ساخت که همچون اجباری نیست. با افزایش تعداد همدستان بن لادن که نامشان در فهرست اهداف امریکا درج شده بود، و نیز افزایش شرایطی که به موجب آنها حمله به بن لادن و همدستانش امکان‌پذیر بود، کلینتون حوزه اختیارات استفاده از نیروهای مرگبار را افزایش داد.

دو حزب حاکم بر کنگره امریکا قویاً از اقدامات کلینتون حمایت کردند به‌طوری که جینجریچ رئیس کنگره اعلام داشته بود که ایالات متحده امریکا امروز دقیقاً کار درستی انجام داد. بعد از این اظهارات، محمد راشد یکی از عاملان بمب‌گذاری سفارت امریکا در کنیا دستگیر شد. ولی انهدام کارخانه مواد شیمیایی سودان برای کلینتون کمی دردسرساز شد. چرا که سودان ادعا می‌کرد که هیچ ارتباطی با تولید یا انبار این مواد ندارد و کلینتون معتقد بود در مورد این کارخانه‌ها کار درستی انجام شده است.

در سال ۱۹۹۹ کلینتون به دلیل گزارش‌های اطلاعاتی و جاسوسی متعددی سخت عصبانی بود. این اطلاعات مبنی بر آن بود که ایالات

متحده امریکا مورد چند حمله تروریستی قرار خواهد گرفت. به همین دلیل کلینتون گروه امنیتی را در وضعیت آماده‌باش و هشدار کامل قرار داد. در همین برهه دولت امریکا به پاکستان و عربستان فشار وارد می‌کند که افغانستان را برای تحویل بن لادن زیر فشار بگذارند. در ۲۵ سپتامبر همان سال، قایق کوچکی پر از مواد منفجره در کنار ناو هواپیمابر یو اس اس کل در بندر عدن یمن منفجر شد که منجر به کشتن ۱۷ سرباز نیروی دریایی امریکا شد. کلینتون و مشاورانش عقیده داشتند که این کار بن لادن و القاعده می‌باشد ولی هنوز به یقین نرسیده بودند. بدین ترتیب سازمان سیا تحقیق در مورد آن حمله را آغاز کرد و کلینتون مقامات ارشد وزارتخانه‌های دفاع و امور خارجه را به یمن اعزام داشت و در همین راستا، علی صالح رئیس جمهوری یمن قول داد که در مورد تحقیقات و دستگیری آدمکشها و اجرای عدالت درباره آنان با امریکا همکاری کند.

در اکتبر همان سال نزدیک بود که بن لادن مورد هدف موشک واقع شود ولی سازمان سیا در آخرین دقایق توصیه کرد از انجام دادن آن کار خودداری شود. زیرا معتقد بود مدارک و شواهد مربوط به حضور بن لادن در مکان مورد نظر به اندازه کافی موثق و قابل اعتماد نبود. بنابراین کلینتون تنها گزینه‌ای که در پیش رو داشت این بود که یک بمباران شدید و گسترده را در تمام اردوگاه‌های مظنون و یا تهاجمی آغاز کند تا بلکه به گفته خودش امیدوار به این باشد تا پایان دوران ریاست جمهوری‌اش محل استقرار بن لادن را با خاک یکسان کند. کلینتون فقط توانست کمی از مواضع القاعده را نابود سازد و بعدها همانطور که می‌دانید، پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برج‌های سازمان تجارت جهانی منهدم شد و بوش پسر به کشور افغانستان حمله کرد. اینکه آیا القاعده در این ماجرا دست داشت یا خیر، قضاوت نهایی را به عهده شما خواننده محترم می‌گذارم.

چین

بعد از به پیروزی رسیدن حزب کمونیسم در روسیه، یکی از اهداف بلند مدت این کشور، گسترش جهان شمول بودن مکتب مارکسیسم در سرتاسر جهان بود. اصولاً روسیه یک کشور پهناور و دارای جمعیتی متناسب و البته کمتر از حد و مرزش، توانست نظام کمونیسم را در سرتاسر خاکش اعمال کند. در مقابل روسیه، چین یکی دیگر از کشورهای پهناور قاره آسیا محسوب می‌شود؛ با این تفاوت که رشد فزاینده جمعیت این کشور باعث شده بود که بعد از ورود به قرن ۱۹ با مشکلات عدیده‌ای همچون فقر و گرسنگی گریبانگیر شود. در همین گیر و دار بود که مائو تسه یانگ، رهبر کمونیسم چین به قدرت رسید و نظام کمونیسم را در این کشور سیطره داد. به امید اینکه نظام برابری اقتصادی کمونیسم مشکل مهار جمعیت و در نهایت نابودی فقر مطلق، در این کشور حل شود.

با انقلاب مائو، چین به یک سری اقدامات از قبیل قطع رابطه با نظام کاپیتالیسم و در نهایت با دنیای آزاد خواست که به قدرت نظامی دیگر و یا اقتصادی دیگر تبدیل شود. البته اختلاف عقیده بین رهبران روسیه و چین در این برهه از زمان حائز اهمیت بود. وقتی چوئن لای به نخست وزیری چین رسید با درایت و زیرکی خاصی، با آنکه احترام متقابلی بین رهبر

چینی با او برقرار بود، سیاست نزدیکی به امریکا را در پیش گرفت[۱]. سیاستی که نمی‌خواست مثل روسیه ادعای هژمونی قدرت بکند بلکه می‌خواست از همان نقطه ضعف روسیه که اقتصاد بود، بتواند با شکوفایی اقتصادی، حرفی برای گرفتن داشته باشد. با فروپاشی نظام کمونیزم در روسیه و در نهایت سردمدار و طلایه‌دار نظام برابری، چین خود را در هاله‌ای از ابهام مشاهده کرد. رشد روزافزون جمعیت و ناتوانی دولت‌های چینی در به وجود آوردن نظام اقتصادی که بتواند گرسنگان را از حداقل حمایت خود برخوردار کند، باعث شد که رهبران و رؤسای جمهور چین به فکر این باشند که نظام اقتصادی خود را با نظام سرمایه‌داری و کاپیتالیسم و مشارکت با دنیای آزاد و نه محدود کردن خود در داخل چهاردیواری مرز، هماهنگ سازد و به فکر نسل‌های متولد شده بعد از خودش باشد.

با این تفاوت که با ورود به دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی به نوعی نظام کمونیزم کاپیتالیسم را برای کشورش به ارمغان آورد. نظام کمونیزم همچنان نظام سیاسی چین را تشکیل می‌دهد و تعصب خاصی برای حفظ و ارزش‌های مائو قائلند ولی نظام اقتصادی‌اش با نظام سرمایه‌داری مختلط شد و هم‌اکنون دولت چین از اتکای به تولید صنعت متروپل در کشورش قویاً حمایت می‌کند چرا که در نظام اقتصادی مارکسیسم، چین فقط یک مصرف کننده بود ولی با ظهور افرادی همچون جیانگ زِمین چین را به یک کشوری تولید کننده با عنوان سیاست جهان سومی به جهانیان عرضه کرد. سیاستی که خود را به عنوان یک کشور جهان سومی معرفی می‌کرد تا تولیدات و محصولات خود را در دیگر بازارهای جهان سومی که سود سرشاری از صادراتش به قیمت‌های فوق‌العاده ارزان باز می‌کرد. البته

۱ـ عقلانیت و توسعه‌یافتگی در ایران، دکتر سریع‌القلم.

ناگفته نماند که چین تولیدات درجه یک خود را فقط به کشورهای اروپایی و امریکایی با همان سیاست قیمت ارزان به فروش می‌رساند و بقیه پس‌مانده‌های تولیدات کارخانجات درجه دومی و یا شاید درجه سومی را در حوزه منطقه خاورمیانه به فروش می‌رساند. در دورانی که کلینتون رئیس جمهور امریکا بود، همتای سیاسی‌اش، جیانگ زمین در چین به ریاست جمهوری رسیده بود. قبل از آن در سال ۱۹۸۹ دولت چین مخالفان خود را در میدان تیان‌آن مِن شدیداً سرکوب و منکوب کرده بود و به عنوان یک دولتی که به حقوق بشر احترام نمی‌گذاشت در محیط بین‌الملل از یک سری بازدارنده‌ها مواجهه شده بود.

قبل از کلینتون جرج بوش پدر برای برقراری با دولتمردان چینی تلاش کرده بود که مورد انتقاد شخص کلینتون بود. در ماه مه سال ۱۹۹۴ کلینتون می‌بایست تصمیم می‌گرفت که آیا رابطه دلخواه با مردم چین گسترش یابد یا نه؟! رابطه دلخواه شامل روابط تجاری عادی بدون هیچ‌گونه تعرفهٔ گمرکی اضافی یا دیگر موانع بود. امریکا، از بابت تجارت با چین، دچار کسری چشمگیری شده بود که هر سال هم بر میزان آن افزوده می‌شد؛ زیرا ایالات متحده هر سال بین ۳۵ تا ۴۰ درصد صادرات چین را می‌خرید. پیش از این تصمیم، کلینتون به سال ۱۹۹۳ فرمانی صادر کرده بود که پیشرفت در زمینه‌هایی مثل مهاجرت، حقوق بشر، کار اجباری در زندان، پیش از آنکه رابطه دلخواه با مردم چین توسعه یابد، از دولتمردان چینی طلب کرده بود.

در همین حال، وارن کریستوفر گزارش مبسوطی برای شخص کلینتون ارائه می‌دهد که در آن تصریح شده بود که همه موارد مهاجرت حل شده و از روی تفاهم قولنامه‌ای درباره چگونگی مواجهه با موضوع کار اجباری در زندان امضا شده بود. و اینکه چین برای نخستین بار، اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت کرده بود. البته در این گزارش آمده بود که چین هنوز

در مواردی همچون دستگیری و حبس ناراضیان سیاسی و صلح طلب و سرکوب سنن مذهبی و فرهنگی تبت به مثابه سوءاستفاده از حقوق بشر، به قوت خویش باقی مانده بود. ناگفته نماند که چین شدیداً به مخالفت در امور سیاسی‌اش بی‌اندازه حساس بود. دولتمردان چین بر این باور بودند که همه تغییری را که از عهده‌شان برمی‌آمد با برنامه امروزی کردن اقتصادشان و انتقال جمعیت عظیم به شهرهای ساحلی و به شدت در حال رشد، اداره می‌کردند. کلینتون تصریح می‌کرد که به دلیل تعهدی که بر دولتمردان چینی فشار آورده بودیم نتایج مثبتی در برداشت، تا با حمایت متفق سیاست خارجه و مشاوران اقتصادی، رابطه دلخواه ملت امریکا را با چین گسترش یابد و تلاش‌های حقوق بشر دولت امریکا از تجارت با چین جدا شود. کلینتون بر این عقیده بود که آوردن چین به جامعه جهانی قمار بزرگی بود. چرا که تجارت، شکوفایی اقتصادی فزاینده‌ای را برای شهروندان چینی به ارمغان می‌آورد، و تماس‌های آنان با خارج از مرزهایشان را افزایش می‌داد و همین امر سبب می‌شد که به عنوان یکی از ستون‌های مذاکره کننده از برنامه‌های هسته‌ای کره شمالی به شمار آید که دولت کلینتون شدیداً به آن احتیاج داشت و کلینتون آن را باعث پیشرفت آزادی فردی و حقوق بشر در خاک چین می‌دانست.

در سال ۱۹۹۶ مجلس نمایندگان امریکا بعد از یکسری بحث‌های داغ، به ادامه روابط تجاری عادی با چین رای مثبت داد. با آنکه آن لایحه با ۸۶ رای مثبت به تصویب رسید ولی مخالفان محافظه کار مخالفت شدیدی راجع به وضعیت حقوق بشر در چین ابراز نارضایتی می‌کردند. کلینتون توانست با دالای لاما و مارتین لی از فعالان حقوق بشر هنگ کنگی در کاخ سفید بر پشتیبانی دولت امریکا از تمامیت مذهبی و فرهنگی تبت و نیز بر حفظ مردم سالاری در هنگ کنگ پس از استرداد این سرزمین از سوی بریتانیای کبیر تأکید ورزد. کلینتون در این زمان اعتقاد

داشت که بایستی رابطه با چین به قوت خود باقی بماند و چین را از حالت انزوا بیرون کشید.

در ماه اکتبر سال ۱۹۹۷ جیانگ زمین به واشنگتن سفر کرد. کلینتون او را برای نشست غیر رسمی به محل سکونتش دعوت کرد. هم‌اکنون از همکاری تجاری بین امریکا و چین ۵ سال می‌گذشت. شخص کلینتون تحت تأثیر مهارت‌های سیاسی رهبر چینی و اشتیاق او به الحاق کردن چین به جامعه جهانی و رشد اقتصادی که به رهبری نخست وزیرش ژو رونگجی هدایت می‌شد قرار گرفته بود. ولی کلینتون از سرکوب مستمر آزادی‌های سیاسی و زندانی کردن مخالفان سیاسی در چین هنوز نگران بود. در همین حال بود که رئیس جمهور امریکا، وقت را مناسب دید و از زِمین درخواست کرد که برخی از مخالفان را آزاد کند و برای اینکه امریکا و چین بتوانند از همکاری درازمدت همدیگر برخوردار شوند، در رابطه میان آنها جایی برای اختلاف‌نظرهای صادقانه و منصفانه وجود داشته باشد. زِمین با این درخواست کلینتون موافقت می‌کند و مذاکره به قوت خود ادامه یافت و کلینتون بحث را درباره اینکه چین تا چه اندازه می‌تواند به مردمش آزادی بدهد تا در اوضاعش تغییر به وجود آورد بدون اینکه با خطر هرج و مرج داخلی روبرو شود، باز کرد. در این بحث اختلاف‌ها برطرف نشد ولی درک مشترک میان دو رهبر سیاسی به وجود آمد.

روز بعد این مذاکره غیر رسمی، دو رهبر سیاسی در یک کنفرانس مطبوعاتی به دست‌آوردهای مذاکراتشان اشاره کردند. آنها اعلام داشتند که برای توقف گسترس سلاح‌های کشتارجمعی با هم همکاری خواهند کرد؛ درباره استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای در مقابل جنایت سازمان یافته، قاچاق مواد مخدر و قاچاق انسان با هم همکاری خواهند کرد؛ با کمک به آموزش قضات و حقوق‌دانان، تلاش‌های امریکا را در جهت ترویج حکومت قانون در چین کمک خواهند کرد و در راه حفظ محیط

زیست با هم تلاش می‌کنند. همچنین کلینتون قول داد از هر تلاشی که برای پذیرفتن چین به سازمان تجارت جهانی لازم باشد دریغ نخواهد کرد.

زِمین اظهارات کلینتون را تکرار کرد و به جراید گفت که برای برگزاری نشست‌های منظم سران، موافقت و برای اطمینان از حفظ ارتباط مستقیم میان دو کشور، یک خط تلفن قرمز مستقیم میان دو کشور برقرار خواهد شد.

وقتی که کلینتون به خبرنگاران اجازه داد پرسش‌های خود را مطرح کنند، یکی از خبرنگاران زِمین را غافلگیر کرده و در مورد میدان تیان‌آن من و تبت و حقوق بشر از او سوالاتی پرسید. به نظر می‌رسید که زِمین جا خورده باشد ولی خوی خوش خود را حفظ کرد و مطالبی را که دیشب در مذاکره غیر رسمی به کلینتون وعده داده بود بر سر زبان آورد و اظهار داشت که من اکنون در حال بازدید از کشوری مردم سالار هستم که در آن مردم آزادند دیدگاه‌های متفاوت خود را مطرح سازند. کلینتون در جواب می‌گوید چین در بعضی از موارد در مسیر درست تاریخ قرار گرفته است ولی در مورد موضوع حقوق بشر ما معتقدیم که سیاست دولت چین در سوی نادرست تاریخ قرار گرفته است. بعد از این کنفرانس خبری، زِمین در دانشگاه هاروارد، در مورد رفتار با تظاهرکنندگان تیان‌آن من اظهار داشت اشتباهاتی صورت گرفته که بایستی حل شود. بعد از سفر زمین به امریکا، کلینتون تصمیم گرفت که سال بعد به چین عزیمت کند. کلینتون در تابستان ۱۹۹۸ به دعوت دولتمردان چینی وارد پکن شد. در حالی که ایالات متحده امریکا و چین بر سر موضوع حقوق بشر، آزادی مذهبی و سیاسی و موضوعات دیگر هنوز با هم اختلافات چشمگیری داشتند، اما کلینتون با اشتیاق فراوان در انتظار آن سفر بود. کلینتون به عنوان اولین رئیس جمهور ایالات متحده امریکا محسوب می‌شد که بعد از سرکوبی

نیروهای مردم سالار در میدان تیان‌آن من در ۱۹۸۹ به چین می‌رفت. علاوه بر آن اتهامات تلاش چین برای تأثیرگذاری بر انتخابات ریاست جمهوری امریکا که از شخص بوش حمایت شده بود هنوز برطرف نشده بود. در داخل خاک امریکا برخی از جمهوریخواهان به این دلیل که به شرکت‌های امریکایی اجازه داده شده بود که ماهواره‌های بازرگانی خود را با موشک‌های چینی به فضا فرستاده شود، به شخص کلینتون حمله می‌کردند در حالی که این تکنولوژی در دسترس چینی‌ها نبود و این امکان را به شرکت‌های امریکایی می‌داد که در هزینه‌های خود صرفه‌جویی مقرون به صرفه‌ای داشته باشند و تاریخچه آن به زمان ریگان و بوش پدر برمی‌گشت. بسیاری از امریکایی‌ها می‌ترسیدند که سیاست‌های تجاری چین و جایز شمردن نسخه‌برداری غیرقانونی و فروش کتاب‌ها، فیلم‌های سینمایی و موسیقی امریکایی موجب شود برخی از امریکایی‌ها در کشور خود شغلشان را از دست بدهند. از سوی دیگر مقامات عالی‌رتبه چین از انتقاد دولت امریکا از سیاست‌های حقوق بشر در چین آزرده خاطر شده بودند و آن را مداخله در امور داخلی کشورشان قلمداد می‌کردند، در حالی که بعضی از اندیشمندان آن دوره بر این باور بودند که سیاست امریکا در دوره رهبر دموکرات، مهار چین بود، نه همکاری با آن کشور. به اعتقاد کلینتون چین با برخورداری از یک چهارم جمعیت جهان و اقتصادی به سرعت در حال رشد، مصمم بود تأثیر سیاسی و اقتصادی بسیار محسوسی بر امریکا و جهان بگذارد، به همین خاطر باید یک رابطه مثبت و سازنده بین دو طرف برقرار می‌شد.

در این سفر، مادلین آلبرایت و روبین دیلی و جان دینگل نماینده کنگره اهل میشیگان کلینتون را همراهی می‌کردند. این نماینده می‌خواست از نزدیک قضاوت کند که آیا چین می‌تواند وارد سازمان تجارت جهانی (WTO) شود یا نه؟!

بعد از دیدار از پایتخت باستانی چین، شیان، روز بعد کلینتون با زمین کنفرانس مطبوعاتی برگزار می‌کند و راهبردها و مذاکرات خود را که از تلویزیون در سراسر چین پخش می‌شد، اعلام می‌کنند. این کنفرانس در تاریخ چین به عنوان اولین کنفرانسی بود که مردم چین می‌دیدند که رهبر سیاسی‌شان با یک رهبر خارجی درباره موضوعات مختلف حساسی مثل حقوق بشر و آزادی مذهب عملاً گفت‌وگو می‌کنند. کلینتون می‌گوید که زمین در مورد توانایی خویش برای پرداختن به این گونه مسائل در برابر همگان از اعتماد به نفس بیشتری برخوردار بود و به او نیز اعتماد داشت که به گونه‌ای محترمانه با رهبری چین مخالفت کند و افزون بر آن، به علاقه مشترکشان برای پایان دادن به بحران مالی آسیا، پیشبرد منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای و تقویت صلح در شبه جزیره کره تاکید کنند.

زمین اظهار می‌داشت که مردم امریکا یک کشور توسعه یافته است در حالی که مردم چین سالی ۷۰۰ دلار درآمد سرانه دارند؛ علاوه بر آن او بر تاریخ، فرهنگ و ایدئولوژی و نظام اجتماعی متفاوت با کشور امریکا تاکید می‌کند. در همین هنگام کلینتون از او خواست که با دالای لاما ملاقات کند و بحث و مذاکره با او را باز کند ولی زمین گفت که در صورتی که دالای لاما اعلام کند که تبت و تایوان بخشی از خاک چین می‌باشد درهای مذاکره با او همیشه باز است. کلینتون بعد از اظهارنظر زمین، گفت که اگر زمین و دالای لاما همدیگر را ملاقات کنند بسیار همدیگر را دوست خواهند داشت، حاضران در کنفرانس خندیدند. بعد از این مزاح کوچک کلینتون، او از زمین اصرار کرد که بعضی از شهروندان چینی که به دلیل تخلفاتی که در کتاب‌های حقوقی مرتکب شدند و دیگر نامی از آنها برده نمی‌شود، از زندان آزاد شوند.

کلینتون در خاطرات خود می‌نویسد که مهم‌ترین نکته آن کنفرانس مطبوعاتی، خود مناظره بود. کلینتون علاقه داشت که مردم چین و در

راس آن دولتمردان چینی ببینند که امریکا از حقوق بشری که اعتقاد دارد بایستی جهان شمول شود و از آن پشتیبانی می‌کند، آزاداندیشی در کشور، موجب فروپاشی اجتماعی کشور نخواهد شد و این موضوعی بود که با در نظر گرفتن ابعاد تاریخی چین، مسئولان آن کشور به گونه‌ای درک کردنی از آن هراس داشتند.

بعد از کنفرانس مطبوعاتی، کلینتون برای ادای احترام به یک کلیسای قدیمی پروتستان که دولت چین به آن اجازه فعالیت داده بود عزیمت کرد. به خاطر اینکه مسیحیان به‌طور مخفیانه دور خانه‌هایشان گرد می آمدند و مراسم خاص خود را به اجرا درمی‌آوردند و علاوه بر آن اعتقاد راسخ کلینتون به آزادی مذهب، باعث شد که زمین اجازه دهد که دولت امریکا یک هیئت مذهبی شامل یک خاخام، یک اسقف اعظم کاتولیک و یک کشیش عضو کلیسای انجیلی به چین اعزام دارد.

در آوریل سال ۱۹۹۹، ژورونگجی نخست وزیر چین به امید برطرف کردن موانع باقیمانده بر سر راه عضویت کشورش در سازمان تجارت جهانی، برای نخستین بار به کاخ سفید سفر کرد.

در این دوره، علاوه بر این مشکل، مشکلاتی اعم از اشتیاق ورود ایالات متحده امریکا برای دستیابی بیشتر به بازار خودروی چین و اصرار دولت چین برای منع محدودیت‌های پنج ساله دولت امریکا بر اساس موافقت‌نامه «فراتاخت» که به موجب آن امریکا می‌توانست در زمان‌های خاصی از افزایش شدید ناگهانی واردات از چین را محدود کند. پیش از این، امریکا در مواردی مثل واردات فولاد از روسیه و ژاپن و دیگر کشورهای جهان، فراتاخت را تجربه کرده بود. چارلین بارشفسکی، مادلین آلبرایت و سندی برگر همگی عقیده داشتند که چین به پیشرفت‌های زیادی دست یافته است و زمانی که نخست وزیر چین در خاک امریکا به سر می‌برد بایستی توافق اقتصادی را نهایی کرد ولی معاون

پارلمانی کلینتون، لری استاین به همراه جان پودستا، روبین، سامرز، اسپرلینگ و دیلی که همگی از تیم اقتصادی دولت کلینتون محسوب می‌شوند با همچین عقیده‌ای سخت به مخالفت برمی‌خواستند و اذعان می‌داشتند که کنگره توافق اقتصادی امریکا با چین را رد خواهد کرد و ورود چین به سازمان تجارت جهانی با مخاطره روبرو خواهد شد. این دودستگی عقاید بین کابینه کلینتون، باعث شد که رهبر دموکرات در یک وقت مناسبی در اتاق بیضی کاخ سفید مشکل را با رهبر چینی در میان بگذارد و از او جویا شود که اگر مصمم به نهایی کردن توافق اقتصادی است می‌تواند تا آخر شب آن را به اتمام برساند. ولی نخست وزیر چین گفت که اگر زمان در نظر گرفته شده برای این کار مناسب نیست می‌توان آن را به زمان دیگر موکول کرد. متاسفانه، بین جراید شایعه شد که بین هر دو رهبر سیاسی توافق به امضاء رسیده است و همین دلیل، زمانی که چنین اتفاقی نیفتاد، ژو به دلیل امتیازهایی که داده بود، آسیب دید و کلینتون شدیداً مورد انتقاد واقع شد. علاوه بر آن اتهامات تزریق پول دولت چین در مبارزه انتخاباتی ۱۹۹۶ امریکا که هنوز برطرف نشده بود از یک طرف، و اتهام بر یک کارمند چینی ـ امریکایی به اسم ون هولی که کارمند آزمایشگاه ملی انرژی امریکا بود، مبنی بر سرقت فناوری حساس برای چین مزید بر علت شد که کمی مذاکره با شکست روبرو شود.

در ماه نوامبر سال ۱۹۹۹ دولت امریکا چارلین پارشفسکی و جین اسپرلینگ را برای توافق نهایی مربوط به ورود چین به سازمان تجارت جهانی اعزام کرد. در این توافق‌نامه دولت امریکا می‌خواست که قوانینی به تصویب برسد که روابط تجاری عادی با چین برقرار شود. یعنی زمانی که امریکا محافظت در مقابل قیمت شکنی و افزایش‌های ناگهانی واردات و نیز دسترسی آسان به بازار خودرو را به دست می‌آورد.

کره شمالی

کره شمالی یکی دیگر از کشورهای نظام کمونیزم می‌باشد که بعد از فروپاشی نظام مارکسیسم ـ لنینیسم همچنان نظام برابری اقتصادی را در سر لوحه سیاست خارجه و داخله خود قرار داده است. این کشور برخلاف جمهوری خلق چین که اقتصادش را با دنیای آزاد درهم آمیخت، ادعایی جز جهان شمول کردن مرام مارکسیسم را در سر نمی‌پروراند.

کشور کره در دوران ریاست جمهوری هری ترومن در ایالات متحده امریکا به دو دسته تقسیم شد که امریکا با اجازه سازمان ملل متحد توانست بخشی از خاک کره را از دست یوغ کمونیزم دور نگه دارد ولی بخش باقیمانده آن توسط رهبران کمونیزم اداره شد تا اینکه یکی از اهداف بلندمدتش در مقابل همسایگانی مثل کره جنوبی، ژاپن و چین، دستیابی به انرژی هسته‌ای که این هدف با مخالفت سخت دولتمردان امریکایی و همسایگان این کشور مارکسیستی مواجه است. در دورانی که بیل کلینتون رئیس جمهور امریکا بود بحران جدیدی در خاک کره در شرف وقوع بود که در اینجا شمه‌ای از آن ذکر می‌شود.

در ماه فوریه ۱۹۹۴، پس از یک توافق دوجانبه، بازرسان بنگاه انرژی اتمی بین‌المللی اجازه یافته بودند که از پایگاه هسته‌ای اعلام شده بازدید کنند که کره شمالی از تکمیل کارشان جلوگیری به عمل می‌آورد. این بازرسان روی یک راکتوری مطالعه می‌کردند که با باریکه‌های سوخت کار

می‌کرد. همین که باریکه‌ها برای هدف اصلی‌شان به مصرف می‌رسید، سوخت مصرف شده را می‌توانستند دوباره به پلوتونیوم به مقادیر کافی برای ایجاد سلاح‌های هسته‌ای تبدیل کنند. کره شمالی همچنین در نظر داشت دو راکتور بزرگ‌تر بسازد، که باریکه‌های سوخت مصرف شده بسیار بیشتری تولید می‌کرد. باریکه‌ها، اموال خطرناکی در دستان منزوی‌ترین کشور جهان به شمار می‌آمد؛ کشور فقیری که به نظر کلینتون حتی نمی‌توانست شکم مردمش را سیر کند و ممکن بود اغوا شود و پلوتونیوم را به خریدارهای ناخلف بفروشد. در ماه مارس، دولت کلینتون تصمیم گرفت که موشک‌های پاتریوت را به کره جنوبی بفرستد و از سازمان ملل متحد خواست که تحریم‌های اقتصادی وضع شده بر کره شمالی را شدیدتر کند. شخص کلینتون مصمم بود که بایستی جلوی زرادخانه‌های هسته‌ای کره شمالی گرفته شود، حتی این امر به بهای پذیرفتن خطر جنگ بود. بیل پری در همین حین، شروع به تهدیدهای لفظی کرد و از جنگ میان دو کشور سخن به میان آورد تا تعادل بین روابط دیپلماتیک همچنان برقرار باشد. جیم لینی سفیر امریکا در کره جنوبی تهدیدهای لفظی دولتمردان امریکا را خوب توصیف می‌کند و از آن به عنوان موضعی با عنوان مراقب، پایدار، شکیبا یاد می‌کند.

ولی دولت کره شمالی دست از سماجت برنمی‌داشت و مانع از بازدید بازرسان بین‌المللی می‌شد. کلینتون در خاطرات خود می‌نویسد که سوگند خورده بود که خواستار تحریم‌های سازمان ملل بر ضد کره شمالی شود و عملیات نظامی را در صورت لزوم تایید کند.

در ماه مه، کره شمالی سوخت را از راکتور به صورتی تخلیه می‌کرد که به بازرسان اجازه نمی‌داد به میزان کافی عملیات آن را بررسی و تعیین کنند که از سوخت مصرف شده چه استفاده‌ای خواهد شد.

در همین هنگام، جیمی کارتر رئیس جمهور پیشین امریکا از کلینتون

خواست که او را به کره شمالی اعزام کند تا بار دیگر فن دیپلماسی را بیازماید. کلینتون معتقد بود که تخلفات بروز شده کره شمالی را نمی‌توان با فن مذاکره امتحان کرد ولی با مشورت با گروه امنیت ملی، کلینتون راضی شد که کارتر را به کره شمالی بفرستد. اما کلینتون اخطار داد که تحریم‌های وضع شده به حالت تعلیق درنمی‌آید مگر اینکه اجازه دهد بازرسان انرژی اتمی کار خود را به اتمام برسانند و برنامه‌های هسته‌ای خود را متوقف و دور تازه‌ای از گفت‌وگوها را با ایالات متحده برای ساختن آتیه‌ای غیرهسته‌ای تعهد کند.

در ۱۶ ژوئن، کارتر با شبکه تلویزیونی سی ان ان مصاحبه زنده‌ای انجام داد که می‌گفت کیم دائه یونگ بازرسان را تا زمانی که تلاش‌های همراه با حسن نیت برای حل اختلاف‌ها بر سر بازرسی‌های بین‌المللی انجام نشود، از مجموعه هسته‌اش بیرون نخواهد آمد. کارتر این را یک گام مثبت ارزیابی می‌کند و از دولت وقت امریکا می‌خواهد که تحریم‌ها را کمی آسان بگیرد و مذاکرات با کره شمالی را در سطح بالاتر آغاز نماید. کلینتون هم بلافاصله اعلام داشت که اگر کره شمالی آماده متوقف کردن برنامه هسته‌ای‌اش نباشد، امریکا با حسن نیت بر سر میز مذاکره و گفت‌وگو باز خواهد گشت وگرنه تحریم‌های وضع شده به قوت خود باقی خواهد ماند.

کلینتون در خاطرات خود می‌نویسد که شخصاً بر اساس تجربه پیشین، اعتمادی به کره شمالی نداشت. و تا هنگامی که تایید رسمی از مقامات کره به دست دولت امریکا نرسد، اقدامی در رابطه با تحریم‌ها انجام نمی‌پذیرد. تا اینکه یک هفته بعد از این تاریخ، رئیس جمهور کیم، نامه‌ای به دست کلینتون فرستاد که گفته‌های کارتر را تاکید می‌کرد و دیگر پیش‌شرط‌های دولت امریکا را پذیرفته بود. در همین راستا روسای جمهوری کره جنوبی و کره شمالی تصمیم گرفته بودند که مذاکرات خود

را به حالت اولیه خود درآورند و دولت امریکا اعلام کرد که ماه بعد در ژنو آماده است که مذاکره با کره شمالی را آغاز کند.

در روز ۱۶ اکتبر سال ۱۹۹۴ کلینتون اعلام کرد که پس از شانزده ماه مذاکره فشرده و طولانی با کره شمالی برای پایان یافتن تهدید تکثیر هسته‌ای در شبه جزیره کره به توافق رسیده است.

چارچوب این توافق‌نامه در ۲۱ اکتبر به امضای مذاکره کنندگان امریکا و کره شمالی در ژنو رسید که کره شمالی متعهد شد که همه فعالیت‌ها در راکتورهای هسته‌ای موجود را متوقف کند و اجازه بررسی‌شان را بدهند؛ ۸۰۰۰ باریکه سوخت را بارگیری و به خارج از کشور حمل کند؛ تسهیلات هسته‌ای موجودشان را برچینند؛ میزان سوخت مصرف شده را که در گذشته تولید کرده‌اند، متعاقباً اعلام دارند و در عوض ایالات متحده امریکا متعهد می‌شود که کنسرسیومی بین‌المللی را برای احداث راکتورهای آبی تامین کننده روشنایی که مواد قابل مصرف برای سلاح‌های هسته‌ای تولید نمی‌کند، سازمان‌دهی کند و حمل ۵۰۰۰۰۰ تن نفت سنگین در سال را برای کره شمالی تضمین کرده و وعده داده شد که بازرگانی و موانع دیپلماتیک کم خواهد شد و قرار شد که ایالات متحده اطمینان رسمی دهد که بر ضد کره شمالی از سلاح‌های هسته‌ای استفاده نخواهد کرد و در این مورد دست به تهدید نیز نخواهد زد.

در این مذاکره، کلینتون از نقش کلیدی وارن کریستوفر و سفیر باب گالوچی که مسیر مذاکره را هموار کردند، قدردانی می‌کند چرا که مصمم بودند که اجازه ندهند کره شمالی به یک قدرت هسته‌ای دیگر تبدیل شود. کلینتون می‌نویسد که به برنامه پلوتونیومی که در دوران او خاتمه یافت بزرگ‌تر از آن تلاشی بعدی آزمایشگاهی بود. چرا که اگر راکتور هسته‌ای کره ادامه می‌یافت، آن قدر پلوتونیوم تولید می‌کرد که با آن سالی چند سلاح هسته‌ای ساخته می‌شد.

وقتی که مشکل اورانیوم غنی شده کره حل شد، مشکل بعدی این کشور کمونیزم، موشک‌های دوربرد بود که می‌توانست با خود کلاهک هسته‌ای حمل کند. در ۲۶ مه سال ۱۹۹۸ بیل پری نامه‌ای از جانب کلینتون به رئیس جمهور کره تسلیم می‌کند که در آن نامه پیشنهاد شده بود که اگر کره مجموعه‌ای گسترده از ساخت سلاح‌های هسته‌ای و موشک‌های دوربرد را متوقف کند، دولت امریکا کمک‌های شایان توجهی را در اختیار او قرار خواهد داد. کلینتون به این نتیجه رسیده بود که کره در سال ۱۹۹۸ با برداشتن گام‌های سازنده و راهگشا، به آزمایش چنین موشک‌هایی خاتمه داده بود و عقیده داشت که بیل پری می‌تواند ماموریت محول شدهٔ خود را به انجام برساند. در ماه دسامبر سال ۱۹۹۹، کلینتون اعلام کرد که اگر کره شمالی طبق توافق‌نامه امضا شده، تولید موشک‌های دوربرد خود را ممنوع نکند به آن کشور سفر نخواهد کرد. و اعلام کرد که حکومت‌های آینده امریکا طبق توافق‌نامه‌های حاصله، با دولت کره شمالی وارد مذاکره خواهند شد. ولی مادلین آلبرایت وزیر امور خارجه کلینتون به کره شمالی سفر کرد و او یقین داشت که اگر کلینتون به کره سفر می‌کرد می‌توانست توافق‌نامه موشکی را به امضا برساند. ولی کلینتون در این برهه از زمان سخت دچار صلح خاورمیانه شده بود و با اینکه عرفات مردد به امضای صلح نهایی بود، از کلینتون خواسته بود که به کره شمالی سفر نکند تا مذاکره خاورمیانه به قوت خودش باقی بماند.

متأسفانه وقتی که کلینتون کاخ سفید را ترک گفت، ایالات متحده امریکا دریافت که در سال ۱۹۹۸ کره شمالی با تولید اورانیوم به شدت غنی شده در آزمایشگاه که برای تولید یکی دو بمب کفایت می‌کرد، از روح این توافق‌نامه سال ۱۹۹۴ تخطی کرده و آن را زیر سوال برده است.

سخن آخر

بعد از مطالعه این کتاب، شاید خوانندگان گرامی انتظار داشته باشند تا یک جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از هدف نوشتن این کتاب در باب سیاست خارجه و در کل سیاست، گنجانده شود.

لذا، برای اینکه نظر و عقیده خود را در مورد گزارش مبسوط از عملکرد سیاست خارجه بیل کلینتون، ارائده دهم، بر ترتیبات فصول کتاب، به یک اجماع کلی می‌پردازم.

در مورد روسیه

وقتی سیاست خارجه دولت کلینتون در مقابل دولت روسیه مورد مطالعه قرار می‌دهیم، به یک نکته ریز دیپلماسی برخورد می‌کنیم که هر دیپلمات و یا هر شخصی که دارای یک مقام و منصبی در داخل کشورش دارد، و برای اینکه بخواهد حیثیت ملت خود را در عرصه جهانی به خطر نیاندازد، باید مد توجه قرار دهد؛ این نکته ریز دیپلماسی عبارت از یک تعریف ساده و آن استفاده مناسب از بروز فرصت‌های مناسب، و از درخواست کلینتون از شخص یلتسین برای نابودی تمام مواد اورانیوم غنی شده و موشکهای دوربرد نشانه رفته به سوی امریکا، و در عوض پیشنهاد عضویت در جی ۷ توسط یلتسین را می‌توان نام برد.

بعضی از توده‌های مردم جهان سومی، به دلیل نداشتن سندیکاهای

مورد مطلوب، همیشه شاید سیاست را به یک معامله‌ای که یکی از طرفین بتواند تمام امتیازات را برای خود کسب کند نه برای دیگری، تعریف می‌کنند. ولی اگر سیاست را به طور علمی و با توجه به مطالعه تاریخ مردان سیاست‌دان یا سیاست‌مدار، بتوان سیاست را به یک معامله ۵۰×۵۰، به نفع یکی از طرفین تعریف کرد. این نفع را هر یک از طرفین بر نفع دیگر رجحان داده و حاضر به یک معامله می‌شوند. یلتسین در مقابل کلینتون وعده داد که تمام تهدیدات از طرف روسیه را نابود سازد، این نفع برای شخص کلینتون در طول ابعاد تاریخ حائز اهمیت است ولی عضویت در جی ۷ نفعی است که می‌توان گفت که همان معامله ۵۰×۵۰ صورت گرفت ولی نفع یلتسین بر کلینتون ارجحیت داشت. این نفع را با مرور زمان و در طول تاریخ می‌توان آن را شناخت و نتیجه‌گیری کرد.

در مورد فلسطین و اسرائیل

که فکر می‌کنم که مهمترین مبحث این کتاب حول این موضوع اهمیت داشته باشد.

حکومت جمهوریخواهان فرصت مناسبی برای چنگ‌اندازی اسرائیل به سرزمین‌های مجاور مرز ۱۹۷۶ می‌داد ولی وقتی که کلینتون به قدرت رسید وضع به گونه‌ای دیگری رقم خورد. بعد از انتخاب بوش پسر به ریاست جمهوری، دیگر صحبتی از صلح‌های سال ۱۹۹۳ یا کمپ دیوید، بولینگ و یا حتی روستای شپردزتاون به میان نمی‌آمد تا اینکه در این اواخر بعد از اتمام جنگ، دولت‌مردان امریکایی به فکر ایجاد دولتی به نام فلسطین افتادند.

وقتی که یک مقام بارز از یک کشور ابرقدرت پا به یک کشوری که هنوز جامع بین‌الملل آن را به رسمیت نشناخته است، قدم بگذارد نشان از آن دارد که این مقام بارز خواهان پایان تمام آشوبها و جنگها و ایجاد

منطقه‌ای عاری از تنش حتی به نفع اسرائیل، می‌باشد.

کلینتون در طول زمامداری خود تمام سعی و تلاش خود را کرد و آن‌چه مستندات باقی مانده از آن نشان داد، اینست که شخص یاسرعرفات درک درستی از انجام یک معامله سیاسی ۵۰×۵۰ نداشت در حالی که قدرت بزرگی مثل امریکا در کنارش بود.

عدم قبول آخرین دور مذاکرات توسط شخص عرفات، مردم اسرائیل را بر آن داشت که شخص آریل شارون را به نخست‌وزیری برسانند تا در صورت عدم موفقیت صلح، بتواند با درایت کامل و با پشتیبانی کامل ایالات متحده بر عوامل ضد صلح فائق آید.

در مورد چین

چین یکی دیگر از رقیبان اقتصادی آینده دنیای امروز، با چنان درایت خاصی توانست دولتمردان امریکایی را مجاب برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی کنند؛ گرچه چیزی ملموسی مثل حقوق بشر هنوز در ابهام به سر می‌برد. اما با توجه به اینکه در دوره دوم مذاکرات کلینتون با زمین، مشاهده کردیم که یک رهبر چینی در مقابل کشورش از حقوق بشر صحبت به میان می‌آورد و خواهان آن نیز هست که این حقوق عادی را به مردمش هدیه آورد.

در مورد کره شمالی

در مورد کره شمالی، رهبری امریکا مصمم بود که این تهدید هسته‌ای را از میان ببرد. همانطوری که مستحضر هستید، در دوره دوم انتخابات بوش پسر، رقیب او، جان کری شدیداً حملات خود را در مورد کره شمالی و حتی ایران رواج می‌داد و خواهان آن نیز بود که به جای حمله به عراق، به کره شمالی و یا ایران حمله می‌شد.

کلینتون هم شدیداً مخالف پیشرفت هسته‌ای کره‌شمالی بود بطوری که حتی جنگ با آن کشور را مجاز می‌شمرد تا اینکه اگر رئیس جمهور کره شمالی حاضر به تسلیم نمی‌شد مسلما دیپلماسی دیگر معنای نداشت.

در مورد القاعده

و در مورد القاعده، نظر نویسنده اینست که شبکه توریستی مثل القاعده که در آن یک روحانی سالاری افراطی در آن حاکم است، توانسته است با ایجاد ارعاب و وحشت‌آفرینی، این دین رحمت خدا یعنی اسلام را در هاله‌ای از ابهام فرو برد که از آن به عنوان یک دین تروریستی یاد شود.

آنچه شواهد و مستندات نشان می‌دهد، این است که حتی القاعده و شخص بن‌لادن به کلی‌ترین احکام دینی اعتقاد ندارد. جوزف جک توماس که در استرالیا به جک جهاد مشهور است به جرم پول گرفتن از شبکه تروریستی القاعده، چندی پیش در دادگاه استرالیا به ۲۵ سال زندان محکوم شد. او در دادگاه‌اش اذعان نموده است که عشق و علاقه وافر به بن لادن به نوشیدن آبجو و گرویدن او به دین اسلام، به صورت یک مسئله غامض درآورده است.[1]

در مورد ایران

اما در مقابل ایران وضع به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. آنچه که در میان خاطرات کلینتون مشهود است، این است که این رهبر امریکایی تمام تلاش خود را می‌کرد تا با ایران از در دوستی و سازش درآید. مخصوصاً زمانی که حجه‌الاسلام والمسیلمین سید محمد خاتمی با شعار دلنشین

۱ـ روزنامه شرق، سال سوم، شماره ۷۰، صفحه ۹، تاریخ ۸۴/۱۲/۱۰.

گفتگوی تمدنها پا به میدان عرصه بین‌المللی نهاد، تا سیاست تنش‌زدایی خود را در قالب گفتار دیپلماتیک به کرسی بنشاند. شواهد نشان می‌دهد که همه لوازم و شرایط برای برقراری یک ارتباط صحیح دیپلماتیک‌وار در آن برهه زمانی، میسر شده بود.

اولین نشانه‌های این ارتباط صحیح را می‌توان در ۱۴ دسامبر ۱۹۹۷ که آقای خاتمی خطاب به جهانیان گفت: «نخست مراتب احترام خود را به مردم بزرگ و ملت امریکا اعلام می‌کنم» همچنین در ۷ ژانویه ۱۹۹۸، وی اندیشه مبادله استادان، نویسندگان، محققان، هنرمندان، روزنامه‌نگاران و جهانگردان را به امریکاییان پیشنهاد کرد. کلینتون هم در پیام شادباشی که در پایان ماه مبارک رمضان به مناسبت عید فطر فرستاد ایران را «کشوری مهم با میراث فرهنگی باستانی و سرشاری که ایرانیان به حق به آن می‌بالند» خواند. وی افزود «گرچه در مورد برخی سیاست‌های ایران با این کشور اختلاف‌نظر جدی داریم ولی به اعتقاد من اینها برطرف‌شدنی است». او همچنین در عمل، از پیشنهاد آقای خاتمی بر مبادلات فرهنگی استقبال کرد و سخنان خود را چنین پایان داد «امیدوارم مبادلات بیشتری میان دو ملت صورت گیرد و به زوردی شاهد روزی باشیم که بتوانیم بار دیگر از روابط حسنه با ایران برخوردار شویم». اما با توجه به مخالفت جناحهای تندرو در داخل ایران با عادی شدن مناسبات دو کشور، احتمالاً دوران رابطه حسنه به این زودی‌های فرا نخواهد رسید. اما مبادلات فرهنگی پیشاپیش به راه افتاده است و دیگر پرچم امریکا به آتش کشیده نمی‌شد.

در مورد صلح‌اعراب و اسرائیل، در نشست سران کنفرانس اسلامی موضوع تهران در قبال روند صلح به موضوع عمومی اعراب نزدیک‌تر شد. مهم‌تر اینکه آقای خاتمی در نامه‌ای به یاسر عرفات اطمینان داد که ایران هرگونه راه‌حلی برای منازعه خاورمیانه را که فلسطینیان بپذیرند

محترم خواهد شمرد. به نوشته شماره ۲۱ مارس ۱۹۹۸ روزنامه نیویورک تایمز گفته می‌شود که کلینتون بسیار تحت تأثیر «این نامه» قرار گرفته است.[1]

و زمامی که این رهبر امریکایی از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به نشانه احترام پوزشخواهی کرده بود در حالی که خود او هیچ نقشی در اجرای این کودتا نداشت، بیش از پیش روابط ایران و امریکا انتظار می‌رفت که به حالت عادی بازگردد. نکته ریزی که من در مورد سیاست خارجه امریکای دوران کلینتون در مورد روسیه از جا انداختم گفته شخص یلتسین به کلینتون بود که می‌گفت که نبایستی حرکات ناتو برای پیوستن لیتوانی و لیتونی طوری باشد که مردم روسیه فکر کنند که رئیس جمهورشان دست نشانده امریکاست.

فکر می‌کنید که این گفته یلتسین نشان از آن دارد که یلتسین واقعاً دست نشانده بود یا اینکه می‌خواست خود را در منظر کلینتون خار و کوچک نماید.؟!

بایستی در جواب گفت که خیر! سیاست چیزی نیست که بتواند آن را با یک رفتار ساده یا گفتار غیرمنطقی بتوان آن را به پیش برد. اینجانب به صراحتاً اعلام می‌کنم که یلتسین نه تنها یک دست نشانده نبود بلکه با همان تعریف ساده استفاده مناسب از فرصت‌های مناسب، توانست کلینتون را راضی به عضویت جی ۷ نماید. شاید عضویت در این گروه از هزاران اورانیون غنی شده یا موشکهای دوربرد نشانه‌رفته شده به سوی امریکا، پراهمیت‌تر باشد. گروهی که هم‌اکنون ولادمیر پوتین ریاست دوره‌ای آن را به عهده گرفته و در اهداف بلند خود، اهداف بلندپروازانه

۱ـ بررسی سیاست خارجه جمهوری اسلامی ایران، پروفسور روح‌ا... رمضانی. نشر نی، ص ۱۴۹ و ۱۵۱.

خود را به پیش می‌برد.

بنابراین سیاست یعنی فن مذاکره، فنی که بایستی با شناخت روان‌شناختی طرف مذاکره، بتوان تمام اهداف خود را در جهت منافع ملی خود به پیش بری!!

در مورد حقوق بین‌الملل عمومی

و اگر نتیجه‌گیری کلی از سیاست خارجه امریکای دوران کلینتون از منظر دید حقوق بین‌الملل عمومی بررسی کرد، بایستی ابتدا حقوق بین‌الملل عمومی برای خوانندگان تفهیم شود.

حقوق بین‌الملل عمومی یعنی مجموعه قواعد و اصولی که در درجه اول حاکم بر روابط دولتهاست و قسمت عمده آن از قواعد و اصول الزام‌آور تشکیل شده است.[۱]

اگر منابع حقوق بین‌الملل عمومی را به کنوانسیونهای بین‌المللی، عرف بین‌المللی، اصول کلی حقوقی، آرای قضایی و آثار مؤلفان معتبر کشورهای مختلف تقسیم‌بندی کرد[۲] درمی‌یابیم که تمام کشورهای جهان اعم از توسعه‌یافته و نیافته، شمال و جنوب، جهان سومی و جهان اولی، ابرقدرت و ضعیف در چارچوب یک سیستم حقوقی رفتار می‌کنند که یک نوعی الزام‌آور در میان روابط آنها ایجاد کرده است. این قواعد بین‌الملل برای کشورهای کوچک و بی‌ثمری مثل کویان فرانسه تا امریکای ابرقدرت لازم‌الاجرا است. کشوری که این قواعد بین‌المللی عمومی را دست کم بگیرد یا به آن عمل نکند، موجب عقوبات کشورهای عضو سازمان ملل متحد می‌شود. نمونه بارز آن تا سال ۲۰۰۰، حمله عراق به

۱ـ حقوق بین‌الملل عمومی، هوشنگ مقتدر، انتشارات وزارت خارجه، صفحه ۳.

۲ـ همان، ص ۲۱.

کویت بود که دیدیم که چگونه تنبیه شد.

ولی آنچه که در این میان مهم و حائز اهمیت است اینست که بعد از حمله ۱۱ سپتامبر، امریکا برای حمله به افغانستان از حمایت اکثر کشورهای جهان برخوردار شد ولی وقتی که خواست برای عراق لشکرکشی نماید کشورهای بزرگی مثل آلمان، فرانسه و... از در مخالفت درآمدند. کشورهای آلمان و فرانسه نه از سر دلسوزی، در وهله اول به علت طلبکار بودن از دولت صدام حسین، به استناد با مغایر بودن قواعد بین‌المللی عمومی، از سر ناسازای با امریکا درآمدند.

اگر بتوان به طور خلاصه جمع‌بندی کلی ارائه داد، بایستی اذعان کنیم که امریکای بعد از ۱۱ سپتامبر به مبین واقعی طرحهای حقوق بین‌الملل عمومی درآمده است و با صراحت تمام اعلام می‌کند که این کشور امریکاست که قواعد حقوق بین‌المللی عمومی را مطرح و در عین حال به معرض نمایش می‌گذارد. به بیان دیگر این کشور امریکاست که تشخیص می‌دهد که کدام کشور یا کدام شخص بارز یک مملکت از حقوق بین‌الملل عمومی تخطی کرده است و بر اساس اقدام پیشگیرانه‌ای مصوب کنگره با آن برخورد خواهد کرد.

پس نتیجه می‌گیریم که امریکای دوران کلینتون حداکثر پایبندی را به قواعد حقوق بین‌المللی عمومی را از خود نشان می‌داد و برای اینکه بقیه کشورها را با خود همراه سازد، فن دیپلماسی را به خوبی می‌آزمود.